



امپراتوری عثمانی و دو رویه تمدن بورژوازی غرب

پدیدآورنده (ها) : حائری، عبدالهادی

ادبیات و زبانها :: جستارهای نوین ادبی :: تابستان 1364 - شماره 69 (ISC)
از 325 تا 435

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/817386>

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

امپراتوری عثمانی و دورویة

تمدن بورژوازی غرب

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

عبدالهادی حائری

ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی «مشهد»

شماره دوم، سال هجدهم، تابستان ۱۳۶۴



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

امپراطوری عثمانی و دو رویه تمدن بورژوازی غرب

آغاز سخن

جهان غرب دگرگونی‌هایی یافت و جنبش‌های بزرگ علمی، فکری، فرهنگی و مذهبی رنسانس و رفورماسیون را آزمود و رفته‌رفته تمدن بورژوازی غرب با دو رویه ویژه شکل گرفت: رویه دانش و کارشناسی و رویه استعمار. در پایان سده ۱۸ تمدن دو رویه بورژوازی غرب تاب‌دانا گسترش یافت و نیرو گرفت که سراسر جهان را ناگزیر از رویارویی با خویش ساخت، بدین معنی که جهانیان به دانش و کارشناسی غرب نیازی گریزناپذیر یافتند و در همان حال رویه استعماری غرب همه جهان واپس مانده راسخت مورد تهدید قرار داد. امپراطوری عثمانی به حکم ویژگی‌هایی که داشت بیش از هر کشور اسلامی و غیراسلامی دیگر ناگزیر از رویارویی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب بود. ما در این پژوهش می‌کوشیم که روند این رویارویی را تا آغازین روزگار اوج آن دو رویه، یعنی واپسین سال‌های سده ۱۸ و آغازین سال‌های سده ۱۹، همراه با سخنی کوتاه پیرامون پیشینه برخورد عثمانی با غرب به دست دهیم.

آغازی ارزنده که انحراف در پی داشت

تاریخ گواهی می‌دهد که در آغازین سده‌های تاریخ اسلام کنجکاوی

فراوانی برای آموختن دانش در میان مسلمانان وجود داشت. در این راه، کوشش‌هایی گسترده به کار می‌رفت تا از دانش‌ها و آزموده‌های ملت‌های دور از اسلام بیاموزند. از همین رهگذر بود که مسلمانان در زمینه دانش و کارشناسی پایه‌ای بی‌الا یافتند و برگنجینه‌های دانش بشری به شیوه‌ای بس چشمگیر افزودند^۱ ولی جهان اسلام پس از گذراندن سده‌های آغازین زندگی خود از کنجکاوای دیرینه خویش پیرامون جهان و جهانیان بیرون از حوزه اسلام دست برداشت و به شناخت مردم و سرزمین‌های دیگر، بویژه مسیحیان و اروپا، ارجی درخور ننهاده. سیر دگرگونی‌های تاریخ در این راستا قرار گرفت که از واپسین دوره‌های سده‌های میانه، اروپای مسیحی درجاده پیشرفت و نوآوری افتاد. همزمان با دگرگونی‌های نوین اروپا، امپراطوری‌هایی نیرومند در جهان اسلام چهره می‌گشود که از همه آنان نیرومندتر و گسترده‌تر امپراطوری عثمانی بود و همان بود که در روزگار اوج فرمانرواییش در سده شانزدهم بر سراسر خاورمیانه بجز ایران و بر افریقای شمالی بجز مراکش و بر همه سرزمین بالکان و بیشتر مجارستان و دریای مدیترانه فرمان می‌راند.

از آن جا که امپراطوری عثمانی هم بر سرزمین‌هایی گسترده و پهناور چیره بود و هم برنامه‌های فزون‌خواهی و گسترش‌جویی را دنبال می‌کرد، خود بخود به شیوه‌هایی گوناگون مانند جنگ، آشتی، همزیستی، همسایگی و یا فرمانروایی مستقیم پیوسته با کشورهای اروپایی در پیوند بود و از پیشرفت‌ها، نوگرایی‌ها و نوسازی‌های اروپا ناآگاه نبود. ولی عثمانیان بر آن باور بودند که راه زندگی و شیوه‌های فرمانروایی و دانش‌ها و کارشناسی‌های خودشان برتر و بالاتر از دیگران است و هیچ‌یافته، پدیده و دیدگاه دیگری نباید در حوزه دید و یا برنامه‌های عملی آنان مورد بررسی

نقد، کنکاش، کاوش و پژوهش قرار گیرد. ازدیدگاه عثمانیان، پیروزی‌های پی‌درپی و چشمگیر آنان در پهنه‌های جنگ نیز به‌عنوان مهر تاییدی بر درستی شیوه برداشت آنان نسبت به‌خویش و دیگران قلمداد می‌گردید. از این‌روی، آنان برآن‌چه اروپا یافت ارجی درخور ننهاند و چون خود همپا و همانند اروپا ولی درچارچوب فرهنگ و ویژگی‌های تمدن اسلامی گامی چشمگیر، درخور و بسنده در راه نوآوری در زمینه‌های دانش و کارشناسی، ارتش، اقتصاد، هنر، صنعت و کشورداری برنداشتند ناچار در همه آن زمینه‌ها به‌شیوه‌ای پرشتاب از کشورهای اروپایی، که روزگاری از عثمانیان در بیم بودند، یکسره واپس ماندند.

سلطان محمد فاتح (پادشاهی: ۸۶-۸۵۵/۸۱-۱۴۵۱) پس از آن‌که برپایتخت بیزانس (استانبول) چیره شد، ضمن فعالیت‌های نظامی و سیاسی خود برنامه‌ای بنیاد گذارد که گامی بس بزرگ در راه گسترش دانش و کارشناسی درحوزه فرمانروایی ترکان به‌شمار می‌آمد. به‌گفته تاریخگران، او به‌کارهای علمی و فرهنگی دلبستگی فراوان داشت. ژوزف فون هامر - پورگشتال (Joseph Von Hammer-Purgstall) اتریشی، که یکی از کارشناسان تاریخ عثمانی بوده، می‌نویسد که آن پادشاه

«چون درایام جوانی مشغول تحصیل علوم بود در تربیت علما و تشویق طالبین علم مساعی جمیله مبذول می‌داشت ... قریب دوازده نفر از علمای معروف از اول جوانی سلطان تا آخر به ... منصب [خواجگی یعنی مقام استادی پادشاهان و شاهزادگان] رسیدند و سلطان باوجود مشاغل دولتی درپیش آن‌ها از کسب نمودن علوم غفلت نمی‌کرد ... درعهد سلطان محمد نه‌تنها سلسله علما سعی می‌کردند که در تحصیل علوم به‌مدارج

عالیه برسند، بلکه وزرا ... نیز مایل و راغب این کار شدند و از تألیفاتی که از آن‌ها مانده است ثابت می‌شود که تحصیل علوم نه تنها از برای فقها و قضات اسباب ترقی است بلکه اهل شمشیر و قلم را نیز به مقامات عالیه می‌تواند برساند^۲.

افزون بر این، پادشاه یادشده ادب فارسی و عربی را می‌دانست و افزون بر زبان ترکی به زبان صربستان (یوگسلاوی کنونی) و شاید ایتالیایی و یونانی نیز سخن می‌گفت^۳. وی با چیرگی براستانبول پیوندی نزدیکتر با همسایگان اروپایی یافت و با کنجکاوی فکری و علمی شگفت‌انگیزی که داشت به سراغ فلسفه و دانش یونانی رفت، همان فلسفه و دانشی که بنیاد اندیشه‌های قرون وسطایی اروپای مسیحی را تکان داده بود. یکی از پژوهشگران ترك بنام عبدالحق عدنان در این زمینه می‌گوید:

«کنجاوی آن پادشاه جوان، که پژوهش پیرامون الهیات کیش ترسایان را نیز دربر می‌گرفت، سبب شد که وی در دیده جهان مسیحیگری باخترزمین گهگاه به عنوان يك مرد دلباخته کیش مسیح جلوه کند، ولی آن چه [سلطان] محمد واقعاً می‌خواست این بود که پژوهشی [ژرف و گسترده] برپایه سنجش میان این دو مذهب بزرگ [اسلام و مسیحیگری] و بر بنیاد مسایل فلسفی و ماوراءالطبیعه چهره بندد تا از آن رهگذر تفاوت میان وحی و خرد به دست آید. در روزگار پادشاهی او فلسفه مدرسی (scholastic philosophy) و دانش یونانی به شیوه‌ای فزاینده و سخت مورد پژوهش قرار می‌گرفت. گردهمایی‌هایی تشکیل می‌شد که بزرگترین دانشمندان داخلی و خارجی بدان خوانده می‌شدند و مسایل مربوط به فلسفه و

ماوراءالطبیعه را مورد بحث قرار می‌دادند. [این گونه گرد-
 همایی‌ها] بارهاچهره می‌بست و گهگاه روزها به‌دراز می‌کشید.
 به يك سخن، این مرد خاور و باختر می‌کوشید تا يك پیوند فعل
 و انفعالی و تأثیر و تأثر میان فرهنگ اسلام و غرب پدیدآورد
 و پاکدلانه تلاش می‌کرد تا اندیشه‌های استوار برپایه نقد و
 استدلال را جایگزین اندیشه‌های جز می‌سازد^۴.

چنین می‌نماید که این شیوه نگرش و رویایی با مسایل فکری و علمی
 در آن روزگار در راستای اندیشه‌گری، استدلال، نقد، پژوهش و ژرف‌نگری
 پایه‌گذاری شده بوده است. این برنامه و این روش در آن روزگار، که
 حکومت اسلامی نیرومندی مانند خود عثمانی وجود داشت و حکومت‌های
 نیرومندی دیگر مانند صفویان و مغولان هند در حال پدیدآمدن بسود،
 می‌توانست گسترش و تکامل یابد و چه بسا رفته‌رفته مسلمانان هم‌زمان با
 اروپاییان می‌توانستند بر یافته‌های نو و پیشرفت‌های زاینده آن دست
 یابند، بی‌آن‌که بخواهند و یا ناچار باشند استقلال اقلیمی و فکری و اصالت
 فرهنگی خود را با دانش و کارشناسی غرب سودا کنند. ولی این برنامه
 دیری نپایید و شیوه‌های حکومتی عثمانی در راستایی قرار گرفت که نه تنها
 عثمانیان به‌آشنایی و شناخت پیرامون دانش‌ها و یافته‌های دیگران چندان
 گرایشی نشان نمی‌دادند که بدانچه خود داشتند و در راهی که خود گام
 برمی‌داشتند سخت دچار خودبینی و گردن‌فرازی شدند. از همین روی
 بود که امپراطوری عثمانی جنبش‌های رنسانس و رفورماسیون اروپا و علل
 پیدایش آن را از حوزه پژوهش و کنج‌کاوی خویش دور نگاهداشت و راه
 خویش را که پایانی بس سوگمندانه به‌همراه داشت همچنان پی گرفت.

هشدار پیرامون روی کرد به دانش و کارشناسی

در نوشته‌های برخی از اندیشه‌گران، سیاست‌گزاران و شاعران عثمانی از همان روزگار اوج قدرت آن دولت بدین‌سو اظهار تأسف‌ها، هشدارها و پیشنهادهایی درمورد تغییر سیاست خودبینانه عثمانیان و لزوم انعطاف‌پذیری آن سیاست درامر برخورد با دانش و کارشناسی و پیشرفت‌های اروپاییان جسته و گریخته به چشم می‌خورد. یکی از این هشدارها در روزگار پادشاهی سلطان سلیمان قانونی (پادشاهی: ۷۴-۹۲۶/۶۶-۱۵۲۰) از سوی صدراعظم وی، لطفی پاشا (مرگ: ۱۵۶۲/۹۷۰)، چهره بسته است. تهدید و خطر از سوی قدرت دریایی اروپا حتی از آغازین سال‌های سده شانزدهم دیده می‌شد. لطفی پاشا می‌آورد که روزی سلطان سلیم یکم (پادشاهی: ۲۷-۹۱۸/۲۰-۱۵۱۲) به یکی از رایزنان خود گفت که اومی خواهد برسرزمین فرنگیان چیره شود. رایزن وی پاسخ داد که پادشاه در شهری می‌زید که از دریا سود و بهره می‌برد؛ هنگامی که دریا از ایمنی برخوردار نباشد کشتی‌ها رفت و آمد نمی‌کنند و اگر کشتی‌ها در بندر استانبول‌لنکر نیندازند دارایی و کامیابی از آن شهر رخت بر خواهد بست. هنگامی که این گفتگو چهره می‌بست سلطان سلیم روزهای پایانی زندگی خویش را می‌گذرانید و خود بخود گامی در آن راه برداشته نشد. پس از آن که سلطان سلیمان به جای سلیم نشست لطفی پاشا همان مطلب را با پادشاه جدید عثمانی بدین‌گونه درمیان گذاشت که در روزگار پادشاهان گذشته بسیاری از آنان بر زمین و تنی چند از آنان بر دریا حکم می‌راندند. در زمینه جنگ‌های دریایی کافران اروپایی بر عثمانیان برتری دارند و اکنون بایسته است که عثمانیان از آنان پیشی جسته بر آنان پیروز گردند.

چندسالی پس از این هشدار لطفی پاشا، یعنی در سال ۱۵۸۰/۹۸۸، یکی از جغرافی‌دانان عثمانی، با توجه به این که اروپاییان در کرانه‌های امریکا، هندوستان و خلیج فارس مستقر شدند و فعالیت‌های استعماری خویش را گسترش می‌دادند، به دولت عثمانی هشدار داد که سرزمین‌های اسلامی و بازرگانی مسلمانان سخت مورد تهدید قرار گرفته، و برای رویارویی با خطر زاییده فرونخواهی‌های دولت‌های اروپایی پیشنهاد کرد که عثمانیان باید کانالی میان دریای مدیترانه و سوئز پدید آورند و کشتی‌هایی بزرگ در بندر سوئز بسازند و سپس با چیره‌شدن بر بندرهای هند و سند بتوانند به آسانی کافران را از آن حدود برانند و کالاهای گرانبهای آن سرزمین‌ها را به سوی استانبول سرازیر سازند.^۶

از دیده‌دورداشتن پیشرفت‌های نظامی و جنگی اروپا تا جایی بوده که یک‌چند پس از جنگی که در سال ۱۵۹۶/۱۰۰۵ رخ داد نویسنده‌ای مسلمان با شکوه و شکایت نوشت که ترسایان با بکاربردن تفنگ‌های دستی و توپ برتری‌هایی آشکار بر نیروهای پادشاه عثمانی به‌چنگ آوردند درحالی که هنوز عثمانیان از روی کرد بدان‌افزارهای نوجنگی خودداری می‌ورزند.^۷ نویسندگان و اندیشه‌گران دیگر نیز بودند که با شیوه‌های ویژه خویش از وضع موجود عثمانی اظهار ناخشنودی می‌کردند. شاعری بنام ویسی Veyssi در حدود سال ۱۶۰۸/۱۰۱۷ ناخشنودی خود را از کاستی‌ها، نابسامانی‌ها، ناهمواری‌ها و ناهنجاری موجود در لباس انتقاد از تباهی و خودکامگی قاضیان، قاضی‌عسکران و دولتمردان، و شکایت از آشوب‌ها و آشفتگی‌های زاییده رفتار و کردار زشت ارتشیان بنی‌چری بیان کرده است.^۸

یکی از اندیشه‌گران پرکار و سخت‌کوش عثمانی که در سده یازدهم / هفدهم بر کاستی‌های زاییده ناآگاهی امپراطوری عثمانی از، و دلبستگی

نداشتن آن به جهان بیرون از خود، آگاهی داشته مصطفی کاتب چلبی معروف به حاجی خلیفه (۱۰۶۷-۱۰۱۷/۱۶۵۷-۱۶۰۹) بود. او از یک روح کنجکاو علمی همراه با وسایل گوناگون مادی و عملی و شفلی برخوردار بود و همه این عوامل را در راه پژوهش پیرامون موضوع‌های مختلف از جمله آشنایی با تاریخ و پیشرفت‌های غرب به کار انداخت. کاتب چلبی برای آن که جهان بیرون از حوزه عثمانی را به عثمانیان بشناساند با همکاری یک فرانسوی نومسلمان بنام شیخ محمد اخلاصی با بهره‌گیری از مآخذهای لاتین به تألیف یا ترجمه ترکی کتاب‌هایی پیرامون تاریخ، جغرافیا و کیش‌های آسیا و اروپا دست زد. به‌شيوه‌ای نمونه، وی کتابی با عنوان **جهان‌نما** نوشت و در آن از بسیاری از کشورهای اسلامی و غیراسلامی از جمله ژاپن سخن گفت و پیرامون آن سرزمین‌ها آگاهی‌هایی فراوان به دست داد.^۹ تیشنر (Teschner) بر آن باور است که **جهان‌نما** مهم‌ترین و فراگیرترین کتاب در زمینه جغرافیا در امپراطوری عثمانی به‌شمار می‌آمده و همان کتاب بود که واسطه‌گذار دیدگاه‌های قرون وسطایی شرقی به سوی دیدگاه‌های نو اروپایی در آن کشور گردید.^{۱۰}

کاتب چلبی در سال ۱۰۶۵/۱۶۵۴ کتابی از یک متن لاتین به ترکی ترجمه کرده آن را «تاریخ فرنگی» نامید و در آن آگاهی‌هایی پیرامون «فرنگ» به دست داد. وی در همان سال، کتاب دیگری با عنوان «ارشاد الحیار الی تاریخ اليونان والروم والنصارا» پیرامون کشورهای مانند فرانسه، اسپانیا، دانمارک و مجارستان، و درباره نهاد پابگری و نظام حکومتی و نیز (Venice) نوشت و خواست خود را از نوشتن آن کتاب بویژه در پیوند با ناآگاهی عثمانیان از اروپا و نادلبستگی آنان بردستیابی بر آگاهی‌هایی پیرامون جهان مسیحی‌گری گوشزد کرد. مناژ (Menage) در این زمینه می‌آورد:

«کاتب چلبی دلیل خویش را برای نوشتن چنان کتابی این گونه در دیباچه خود می آورد که: با آن که مسیحیان اروپا پر شمار و نیرومندند، تاریخ های مسلمانان تنها به يك رشته از دروغزنی ها و افسانه سرایی ها [پیرامون آنان] بسنده می کنند. از این روی، کاتب چلبی برای آن که همکیشان مسلمان خویش را از «خواب غفلت» بیدار کند کتاب خود را بر بنیاد *Atlas Minor* [(که کتابی است که آگاهی هایی فراوان پیرامون اروپا در بر دارد)] ... و دیگر کتاب ها گردآوری کرد»^{۱۱}:

مناظر می افزاید که شاید کاتب چلبی می خواسته که با این کتاب، کتاب دیگر خود با عنوان «دستور العمل» را، که دو سال پیش از آن تاریخ نوشته بود، کامل سازد. «دستور العمل» از آن روی نگارش یافته بود تا علل ناتوانی درونی امپراطوری عثمانی باز گردد و از آن رهگذر در مورد نیرو و نفوذ فزاینده دشمنان برون مرزی عثمانیان یعنی اروپاییان هشدار داده شود. با این همه، روشن است که موضوع های مورد بحث کاتب چلبی درباره اروپا در آن روزگار از بی مایگی ها، کاستی ها و نارسایی هایی بس گسترده برخوردار بوده و این خود نشانگر ناآگاهی ژرف اندیشه گران عثمانی پیرامون اروپای سده هفدهم بوده است.^{۱۲}

ناگفته نگذاریم که همراه با این گونه هشدارها کوشش هایی نیز در راه آشنایی با جهان خارج از مرزهای عثمانی بکار می رفت. نمونه ای از این کوشش ها ترجمه کتابی دیگر به زبان ترکی بود که در زمینه جغرافیا در یازده جلد به زبان لاتین نوشته شده بود. یکی از فرستادگان دولت هلند در سال ۱۶۶۸/۱۰۷۹ کتاب یاد شده را به سلطان محمد چهارم تقدیم کرد و پادشاه عثمانی هم آن را در سال ۱۶۷۵/۱۰۸۶ وسیله مردی بنام ابوبکر بن بهرام الدمشقی به ترکی برگردانید. کتاب «جغرافیای کبیر» ابوبکر بیشتر

بر پایه همین کتاب بنیاد یافته است.^{۱۳}

با اینهمه، گرایش‌های بنیادی دولت و جامعه عثمانی در راستای خودبینی قرار داشت و روی‌کردی چشمگیر و بسنده به حرکت‌ها و دگرگونی‌های مردم دیگر کشورهای جهان دیده نمی‌شد. روشن است که گام‌هایی در راه پیشرفت برداشته می‌شد ولی نخست آن‌که این گام‌ها بیشتر در چارچوب ویژگی‌های سنتی محدود بود، و دوم آن‌که خواست بنیادی عثمانیان در برنامه‌های اصلاح‌گرانه خود بر این بود که به قدرت و اهمیت روزگار اوج بزرگی عثمانی یعنی دوران پادشاهی سلیمان قانونی، که از دیدگاه آنان نمونه‌ای بس والا و ارزنده بود، دست یابند و این خود روشن است که، با توجه به اوضاع و احوال زمان و پیشرفت‌های علمی، فنی، جنگی و دریایی دیگر کشورها، راهی بود بس تاریک و به دور از هر گونه کامیابی.

بر بنیاد همین‌گونه خودبینی‌ها و برای نگاهداشتن پیوندهای کهن اجتماعی و طبقه‌ای در عثمانی بود که پیوسته از آن چه از اروپا سرچشمه می‌گرفت روی‌گردان بودند و نمی‌خواستند با بهره‌گیری از آگاهی‌ها و پیشرفت‌های دیگران، خلافت و نیروی نوآوری خویش را در راه خود بسندگی بنیادی به کار برند تا در زمینه‌های علمی، فکری، صنعتی، نظامی و اقتصادی از دیگران، بویژه از اروپاییان دشمن بی‌نیاز شوند. یکی از راه‌های آشنایی با پیشرفت‌ها و دگرگونی‌های اروپا داشتن نماینده دائمی در پایتخت‌های اروپایی بود؛ این کار دیری بود که از سوی اروپا در مورد امپراطوری عثمانی چهره می‌بست. هامر در این زمینه می‌آورد:

« آثار پولتیک اروپایی از سفارت‌ها احساس می‌شود.

سابق بر این، آمدورفت سفرا وقوع داشت، لیکن از ابتدای

قرن هفدهم سفرای دول بحریه در بابعالی [عثمانی] مقیم بودند و مدت‌ها بود که از سفرای و ندیک [ونیز؟] و فرانسه پذیرایی می‌کردند. سفارت‌های اطریش و لهستان همیشه به بابعالی رفت و آمد داشتند، لیکن سفرای تترک در پایتخت‌های اروپا به فاصله‌های دور و دراز پیدا می‌شدند و مانند اشخاص عجیب و غریب به نظر می‌آمدند که از آن‌چه در اطراف و حوالی آن‌ها بود بی‌خبر و بی‌اطلاع می‌ماندند^{۱۴}.

چارلز عیسوی (Charles Issawi) می‌آورد که «ترکان و عربان اندیشه رفتن به سرزمین کافران را برای بازرگانی به خود راه نمی‌دادند و در بهترین حالت به کافران اجازه می‌دادند تا به سرزمین آنان بیایند^{۱۵}». هنگامی که پیوند میان عثمانی و اروپا بایسته می‌نمود ناچار مسئولیت گفتگو و تماس با اروپاییان را، که به علت کافر بودنشان وابسته به «دارالحرب» به شمار می‌آمدند، به نام مسلمانان عثمانی یعنی شهروندان درجه دوم آن کشور واگذار می‌گردید. از دیدگاه مسلمانان عثمانی این گونه دادوستد و پیوند با کافران پست و زشت شمرده می‌شد و از همین روی بود که بیشتر کارهای کلیدی و حساس مانند بانکداری و روابط دیپلماسی و خارجی عثمانی و ضمناً جاسوسی در دست مسیحیان و یهودیان آن کشور قرار داشت. برنارد لویس (Bernard Lewis) می‌گوید:

«بطور کلی گفتگو با نمایندگان خارجی در استانبول از سوی کارکنان نامسلمان بابعالی چهره می‌بست؛ مسافرت به خارج برای امور دیپلماتی یا بازرگانی نیز معمولاً به نام مسلمانان واگذار می‌شد. تنها گاهگاهی یک بلندپایه [مسلمان] عثمانی به مأموریت [خارج] می‌رفت و [در آن هنگام هم] معمولاً یک

مترجم نامسلمان وی را همراهی می‌کرد^{۱۶} .

ستیزه‌گری‌های سهمگین ترکان با دانش نوین

عثمانیان از رهگذر همین شیوه نگرش به‌خود و دیگران پیوسته با پیشرفت‌های چشمگیر اروپا در زمینه‌های گوناگون دانش و کارشناسی ستیز و از گسترش آن جلوگیری می‌کردند و با آن در مجموع استقبالی به‌عمل نمی‌آوردند . به‌نوشته برخی از نویسندگان، يك شيخ الاسلام فتوایی بیرون داد براین پایه که کتابخانه یکی از صدراعظم‌های درگذشته ارزش وقف‌شدن را ندارد و نباید وقف‌شود زیرا در کتابخانه یادشده کتاب‌هایی در زمینه ستاره‌شناسی، فلسفه و تاریخ، که شاید برخی از آن‌ها به زبان‌های اروپایی بوده ، نیز وجود داشته است^{۱۷} .

عثمانیان، همراه با دیگر مسلمانان پس از جنبش رنسانس اروپا در زمینه پزشکی بسیار واپس مانده بودند و نیاز فراوان به پیشرفت در دانش پزشکی داشتند، ولی کسانی در امپراطوری عثمانی دارای چنین حرفه‌ای بودند که از دیدگاه دولت عثمانی شهروند درجه دوم به‌شمار می‌آمدند ، یعنی یهودیان و ترسایان . با اینهمه، مطالبی که در زمینه دانش پزشکی مطرح می‌شد بسیار کهنه و برپایه یافته‌های پزشکی یک‌صدسال پیش از آن تاریخ اروپا بنیاد شده بود ، در سده یازدهم / هفدهم بیماری واگیردار و بسیار خطرناک سیفلیس از سوی غرب به سرزمین عثمانی ارزانی شد و از آنجاکه از «فرنگ» آمده بود آن بیماری از آن پس تا هم‌اکنون «فرنگی» نامیده می‌شود . نخستین رساله‌ای که پیرامون این بیماری نوشته و در سال ۱۶۶۵/۱۰۶۶ به سلطان محمد چهارم تقدیم شده به شیوه‌ای بنیادی برپایه مآخذی قرار داشت که در میانه‌های سده دهم / شانزدهم در اروپا نوشته

شده بود^{۱۸}.

نادلبستگی دستگاه حکومتی عثمانیان به دانش پزشکی گهگاه تا جایی بود که حتی فرمان برضد گسترش پزشکی نو بیرون داده می‌شد. در سال ۱۷۰۴/۱۱۱۶ يك پزشك بنام عمر شفايي كتابچه‌ای پیرامون بهره‌گیری از دانش شیمی در درمان‌های پزشکی به رشته نگارش درآورد که ترجمه‌ای از کتاب پاراسلسوس (Paracelsus) پزشك و شیمی‌دان سويسی (۹۴۸-۸۹۹/۱۵۴۱-۱۴۹۳) بود. در همان اوان، پزشکی دیگر از عثمانی، که يك يونانی نومسلمان بنام نوح‌بن عبدالمنان بود، کتابی دیگر درباره درمان‌های پزشکی به زبان ترکی برگردانید. پزشکی دیگر نیز بنام شعبان شفايي رساله‌ای پیرامون بارداری، زایش، شیوه‌های پرستاری پیش از تولد کودک و پس از آن نوشت. همه این نوشته‌ها از پزشکی نو سخن می‌گفت و نمایانگر شیوه نوکار در حریفه پزشکی به‌شمار می‌آمد.

ولی این نوگرایی‌ها ستیزه‌گری‌هایی سخت ببار آورد و سبب شد که در همان سال ۱۷۰۴/۱۱۱۶ فرمانی بیرون داده شود براین پایه که «طب جدید» که از سوی «برخی از پزشکان نادان» به کار گرفته شده کاری غیر قانونی است. در آن فرمان نیز آمده است که آن کسانی که پزشکی شیوه کهن را رها کرده و برخی از مواد دارویی را بنام «داروی نوین» به کار می‌برند پزشکانی دروغین هستند که به گروه فرنگیان وابسته‌اند. فرمان یادشده، ضمن آن که از پزشکان ترك خواست که باید دريك آزمون همگانی شرکت کنند، همه پزشکان بیگانه را از کار پزشکی محروم ساخت. بدن نیست بیفزاییم که این فرمان ضد پزشکی نوین، عمر شفايي را از ادامه کار باز نداشت و همو بود که کتابی در هشت جلد پیرامون آنچه که «پزشکی نوین» نامیده می‌شود نوشت. با آن که بلندپایگان دولت عثمانی هنوز از پزشکی

جالینوسی وابن سینایی هواخواهی می کردند شاگردان مکتب پاراسلسوس به گردآوری نیروهای خود آغاز کردند^{۱۹}.

درمورد بسیاری دیگر از نوآوری ها نیز ستیزه گری هایی آشکارچهره می بسته است. به گواهی برخی از نویسندگان، در حدود سال های ۹۰۰-۸۹۹/۱۴۹۳ یک یهودی گریخته از اسپانیا نخستین چاپخانه کشور عثمانی را در استانبول بنیاد نهاد و پس از آن یهودیانی دیگر، ارمنیان و یونانیان مقیم دولت عثمانی آن حرفه را دنبال کردند. ولی سلطان بایزید دوم (پادشاهی: ۹۱۸-۸۸۶/۱۵۱۲-۱۴۸۱) اجازه نمی داد که کتاب های ترکی و عربی چاپ شود زیرا ترکان براین پندار بودند که اگر کتاب آسمانی به زیور چاپ آراسته گردد نمی توان آن را «کتاب آسمانی» نامید. آنان نیز برآن باور بودند که ساعت نباید در جای های همگانی نصب گردد زیرا مقام اذان گو دچار آسیب می گردد^{۲۰}.

برغم آن که متن عربی قرآن در سال ۹۳۷/۱۵۳۰ در ونیز ایتالیا برای نخستین بار به چاپ رسیده بود^{۲۱} - و البته این نزدیک به روزگاری بود که مارتین لوتر (Martin Luther) بنیانگذار کیش پروتستان می گفت که آشنایی با قرآن به عظمت و سربلندی مسیح و مسیحیگری کمک می کند و از اعتبار مسلمانان می کاهد و در نتیجه سبب آزردهی خاطر اهریمن می شود^{۲۲} - تحریم چاپ نوشته های عربی و ترکی تا سده دوازدهم/هیجدهم همچنان به قوت خود باقی ماند. در سال ۱۱۴۰/۱۷۲۷ با کوشش یک مجارستانی نومسلمان به نام ابراهیم متفرقه و همکاری سعید چلبی فتوایی وسیله عبدالله افندی، شیخ الاسلام وقت استانبول مبنی بر حلال بودن چاپ کتاب های ترکی آن هم کتاب هایی که محتوایش پیوندی با قرآن تفسیر، حدیث، علوم و مسایل مذهبی نداشته باشد، بیرون داده شد^{۲۳}.

شکست آشکار عثمانیان در برابر غرب

تا هنگامی که عثمانیان در زمینه نظامی نیرومند بودند و بردشمنان و هماوردان اروپایی خویش برتری و یا سرهمسری داشتند برخورد نادرست آنان با دانش، کارشناسی و یافته‌های نو دیگران چندان اثری در واپس-گرایی امپراطوری به جای نمی گذاشت.^{۲۴} ولی دگرگونی‌ها و چرخش‌هایی که رفته رفته در زمینه ارتش کشورهای اروپایی رخ داد، اروپا را در آن زمینه نیز برتر از عثمانی ساخت و این برتری در درازای سده هفدهم و در جنگ‌هایی میان عثمانی و اروپاییان به شیوه‌ای چشمگیر چهره گشود. کارشناسان تاریخ و فرهنگ امپراطوری عثمانی برای نشان دادن چرخش بزرگی که در سیاست‌های درون مرزی و برون مرزی آن امپراطوری پدید آمد معمولاً به دو رشته از جنگ‌هایی اشاره می کنند که میان عثمانیان از یک سو و اتریش و هم پیمانان اروپایی آن از سوی دیگر رخ داد و سرانجام به پیمان‌های کارلویتس (Carlowitz) در سال ۱۶۹۹/۱۱۱۱ و پاسارویتس (Passarowitz) به سال ۱۷۱۸/۱۱۳۱ انجامید.

عثمانیان در هر دو ایمن پیمان‌ها در موقع و موضعی بس ناتوان و شکست خورده با هماوردان خویش روبرو بودند. جنگ‌هایی که در سال ۱۶۹۹/۱۱۱۰ به پایان رسید در حدود ۱۶ سال به درازا کشیده بود (از سال ۱۰۹۴/۱۹۸۳ به این سو) و مآخذ اتریشی گزارشگر آن است که آنان در آن جنگ‌ها غنایمی کم از عثمانی به چنگ نیاوردند و ناشایستگی فرماندهان عثمانی و ناتوانی ارتشیان در به کار بردن شیوه‌های کارزار کم نبوده است.^{۲۵} هامر درباره «مصالحه» کارلویتس می آورد که آن «مصالحه» «تنزل دولت عثمانی را به طور صریح واضح و آشکار نمود»^{۲۶}. «همو درباره «مصالحه»

دوم یا پاسارویتس می نویسد که «این مصالحه با فایده ترین و با افتخارترین مصالحه بوده که [تا آن روزگار] از برای دولت اتریش با بابعالی وقوع نیافته بود» و در همین پیمان بوده که بسیاری از سرزمین های زیر سلطه عثمانی از جمله «شهر بلغراد» از تصرف بابعالی بیرون رفت.^{۲۷} شا (Shaw)، یکی دیگر از کارشناسان تاریخ عثمانی، در زمینه شکست عثمانی در جنگ هایی که سرانجام در سال ۱۷۱۸/۱۱۳۱ پیمان پاسارویتس را به بار آورد چنین آورده است:

«این شکست به اندازه ای که می توانست بد باشد بد نبود ولی بسیار بنیادی بود. عثمانیان نه تنها سرزمین و نیروی انسانی فراوانی از دست دادند که آبرو و روحیه آنان نیز آسیب دید. شکست یادشده هم به عثمانیان و هم به اروپاییان نشان داد که هر اندازه که افراد اصلاحگر عثمانی ممکن بود ارتش و حکومت را به وضع آغازین خود باز گردانند، ولی هرگز نمی توانستند در زمینه نیروهای پیاده و توپخانه اروپا همواردی پدید آورند».^{۲۸}

پس از امضای این دو پیمان بوده که دیگر عثمانیان نه تنها ناچار به اعتراف به برتری اروپا در زمینه های گوناگون علمی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی شدند که برای ادامه هستی، خود را بدانان سخت نیازمند یافتند و در عمل به در یوزه نشستند و دست در یوزه به سوی هموردان و دشمنانی که پیش از آن پست و ناتوان به شمار می آمدند دراز کردند. نشانه های واپس گرایی در دستگاه حکومتی و جامعه عثمانی از سده های پیش دیده می شد. ولی، همان گونه که شا می آورد، نیرومندی نظام عثمانی و بویژه زیرساخت درونی جامعه خاورمیانه ای آن سیر واپس گرایی را در درون مرزهای آن کشور

از دیده‌ها دور می‌داشت و اروپا نیز تاسال‌هایی دراز، حتی تا دهه‌هایی پس از آغاز سده هفدهم، نتوانست واپس‌گرایی درونی عثمانی را دریابد تا از آن به سود خویش بهره‌گیری کند. از این روی، امپراطوری عثمانی توانست پیش از اندازه‌ای که ممکن بود مورد انتظار باشد به زندگی خویش ادامه داد. شما می‌افزاید که همین روزگار ناآگاهی اروپا از ویژگی‌های درونی عثمانی فرصت و مهلتی خوب برای پادشاهان عثمانی پدید آورد تا برای جلوگیری از پوسیدگی و تباهی خویش راهی بیابند. ولی برعکس، آنان دچار گونه‌ای پشت‌گرمی بی‌بنیاد و دروغین شدند که همین خود، آنان را از انگیزه اصلاحگری دور نگاهداشت و روزی بیدار شدند که برآستی بسیار دیر بود.^{۲۹}

این که گفته می‌شود که هنگامی که عثمانی در اندیشه اصلاحگری‌های تا اندازه‌ای بنیادی افتاد بسیار دیر بود، بدین معنی است که در آن هنگام ناتوانی و واپس‌ماندگی عثمانی هم بر اروپاییان و هم بر خود عثمانیان آشکار و راه برای بهره‌برداری اروپا یکسره فراهم شده بود. به گمان ما اگر عثمانیان در همان روزگاری که در زمینه نظامی بر اروپا برتری داشتند و در هنگامی که اروپا هنوز در زمینه‌های علمی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی به پیشرفت‌های چشمگیر خود دست نیافته بود، آنان به دنبال دانش و کارشناسی می‌رفتند و در سرزمین‌های خود پیشرفت‌های علمی و فنی را پرورش می‌دادند و تشویق می‌کردند و میراث فرهنگی اسلامی گذشته را با کاوش‌ها و پژوهش‌های پیوسته، همراه با نوآوری‌ها و نوسازی‌های خود و در چارچوب فرهنگ گسترده و پر بار اسلامی شکوفایی می‌بخشیدند و آماده پذیرش دانش از همه و از همه جا بودند و یا دست کم با دانش و یافته‌های نو سرستیز نداشتند و همراه با زمان، نیروهای خود را در همه زمینه‌ها پیش می‌بردند، روشن است که هم خود دچار شکست

پراز رسوایی در برابر اروپای مسیحی نمی‌شدند و هم راه را به‌سوی سرزمین‌های خاوری جهان اسلام برای پیشرفت‌های علمی، اقتصادی و نظامی نوین در همان چارچوب فرهنگ اسلامی باز می‌گذاشتند.

بدنیست در اینجا به‌عنوان جمله معترضه بیاوریم که این سخن ما با شیوه برخورد برخی از پژوهشگران مانند همیلتون گیب (Hamilton A.R. Gibb) به‌هیچ روی همسازی ندارد. وی و شماری دیگر از خاورشناسان بر آنند که آنچه غرب را با پیشرفت همراه کرد دانش و کارشناسی آن نبود، بلکه فلسفه و بنیاد عقلی و فکری غرب بود که آن را به‌کشفیات و نوآوری‌های فنی راهبری کرد.^{۳۰} گیب نیز بدان باور است که علت واپس‌گرایی عثمانی در سده ۱۸ آن بوده است که کارهای بنیادی سیاسی از دست مسیحیان

ترك گرفته شد و به‌ترکان مسلمان واگذار گردید.^{۳۱} این درست. بدین معنی است که اصولاً بشری که نامش مسلمان است توانایی و استعداد پیشرفت ندارد. البته این تئوری از سوی برخی از خاورشناسان بیهوده خوانده شده^{۳۲} و بوژه ایتسکویتس (Itzkowitz) بی‌بنیادی آن را به‌شیوه‌ای بسیار پژوهشگرانه نشان داده است.^{۳۳} ولی روشن است که این گونه برخورد با مسایل تاریخی مورد علاقه سخت دست‌اندرکاران برنامه‌های استعماری در جهان است که همواره می‌کوشیده‌اند به‌جهانیان بگویند که آنان برای بهره‌کشی، جهان واپس‌مانده از جمله سرزمین‌های اسلامی برای بهره‌دهی و رنج‌کشی آفریده شده‌اند، تا از این رهگذر برنامه‌های استعماری ضد انسانی خود را مشروعیت بخشند.^{۳۴}

به‌هر روی، عثمانیان در هنگامی به‌خود آمدند که اقتصاد کشورشان دچار ناهنجاری فراوان شده بود و از تورم بی‌اندازه رنج می‌برد^{۳۵} و در برابر دشمنان اروپایی با وضعی اسفبار به‌زانو درآمده بود و در نتیجه

خواسته‌های آنان را به‌زیان خود پذیرفت. نف (Naff) که یکی از کارشناسان تاریخ عثمانی است می‌گوید:

«از ۱۷۱۸/۱۱۳۱ به این سو قدرت‌های اروپایی امتیازهای کاپیتولاسیونی از عثمانی درخواست و ویژگی آن را خود دیکته می‌کردند و بیشتر اوقات به‌شیوه‌ای درازدستانه آن را مورد سوءاستفاده قرار می‌دادند. دیگر آن روزهایی که پادشاه عثمانی می‌توانست [از اجرای پیمان] یکطرفه چشم پوشد و یا شرایط کاپیتولاسیون را به‌شیوه دلخواه خویش دگرگون سازد گذشته بود. [از آن پس] امپراطوری عثمانی آماجی چشمگیر برای بهره‌کشی بازرگانی قدرت‌های اروپایی گردید.^{۳۶}»

گام‌هایی به‌سوی دانش و کارشناسی

پس از آن پیمان‌های زیانبخش، دستگاه حکومتی عثمانی برآن شده که بطورکلی راه آشتی با دولت‌های اروپایی درپیش گیرد و گرد جنگ و جنگ‌آوری نگردد. دراین هنگام سلطان احمد سوم (پادشاهی، ۱۱۱۵-۱۷۳۰/۱۷۰۳) برتخت شاهی تکیه زده بود و برای دنبال کردن سیاست آشتی با غرب و دگرگون‌ساختن پیوندهای دیرینه جامعه عثمانی داماد مورد علاقه خود، ابراهیم پاشا، را درسال ۱۷۱۸/۱۱۳۱ به‌عنوان صدر اعظم برگزید و از آن پس بود که از يك سويك رشته از نوگرایی‌ها و نوسازی‌ها چهره بست و اندیشه‌هایی نوپیرامون بهره‌گیری از دانش و کارشناسی اروپا رخنه نمود، و از سوی دیگر گام‌هایی چشمگیر درراه غربزدگی و حتی «هرزه درایی» برداشته شد،

چنین می‌نماید که از نخستین نوشته‌های ترکان درسدۀ ۱۸ پیرامون

ناتوانی آشکار عثمانی در برابر اروپا و لزوم بهره‌گیری از اروپا از آن نویسنده‌ای ناشناس بود که همزمان با امضای پیمان پاسارویس (۱۷۱۸) خودنمایی کرد. در این کتاب واپس‌گرایی نیروی نظامی عثمانی و کهنه‌بودن شیوه‌های جنگی آن کشور مورد بررسی قرار گرفته و اصلاح آن، همراه با آموزش افسران جدید سخت بایسته شمرده شده است. در این نوشته که شکل گفتگوی میان یک مسلمان و یک مسیحی را به خود گرفته آمده است که: چون ارتش عثمانی کهنه و واپس‌مانده است و پدید آوردن یک ارتش منظم و نوین همراه با افسران کارآزموده و آشنا به اصول نوین نظامی به درازا خواهد کشید بهتر آن است که به شیوه‌ای ناپایدار و زودگذر از افسران و کارشناسان مسیحی بهره‌گیری شود^{۳۷}.

در راستای همین آشنایی با غرب، مردی به نام چلبی محمد همراه با پسرش سعید محمد از سوی صدر اعظم عثمانی در سال ۱۱۳۳/۱۷۲۰ به پاریس گسیل شد. چلبی محمد به عنوان نماینده سیاسی عثمانی به دربار لویی پانزدهم رفت تا برنامه‌ای برای هم‌پیمانی عثمانی و فرانسه بنیاد گذارد. افزون بر آن، چلبی محمد به سفارش ابراهیم پاشا بویژه مأموریت یافت تا تمدن نوین فرانسه را مورد پژوهش قرار دهد و از دژها و کارخانه‌های آن کشور دیدن کند و پیرامون آن بخش از تمدن فرانسه که با جامعه ترکیه سازگار بود گزارش دهد. چلبی محمد دیری در آن جا بماند و یادداشت‌هایی از سفر خود، که در مجموع دوسال به درازا کشید، با عنوان **سفارت‌نامه** به دست داد. او در این کتاب، از بنیادهای هنری، نظامی، بیمارستان‌ها، رصدخانه‌ها، تالارهای تشریح پزشکی، بندرگاه‌ها، شیوه‌های قرنطینه، نهادهای صنعتی، گیاه‌شناسی و جانورشناسی، پارک‌ها و تماشاخانه‌ها، سیستم‌های ارتباطی، تونل‌ها و سدهای متحرک فرانسه که خود دیده بود سخنانی گسترده آورد^{۳۸}. پیشرفت‌های فرانسویان در

زمینه ستاره‌شناسی و رصد، و ابزارهای فراوان و گوناگونی که در آن به کار می‌رفت بویژه چلبی محمدا را به شگفت واداشت. وی از دوربین‌های بزرگ ستاره‌شناسی و «ماشین‌های بی‌شماری» که برای دیدن ستارگان به کار می‌رفته نام برده و از آینه‌های توگرد سوزانی که خود دیده بود نیز یاد کرده که به گفته وی «به بزرگی سینی‌های بزرگ غذاخوری فلزی دمشق» بوده و آن چنان گرمایی پدید می‌آورده که چوب را می‌سوزانده و سرب را آب می‌کرده است.^{۳۹}

به نوشته برکس (Berkes)، چلبی محمد باژاک کاسینی (Jacques Cassini) و فرزند او دومینیک (Dominique)، که هردو سرپرستی رصدخانه پاریس را برعهده داشتند، آشنا شد. می‌دانیم که میرزا الغبیک علاءالدوله فرزند شاهرخ تیموری (پادشاهی: ۵۳-۸۵/۴۹-۱۴۴۶) در سال ۸۲۴/۱۴۲۱ رصدخانه سمرقند را بنیاد نهاد و به کمک دانشمندان پراوازه‌ای مانند غیاث‌الدین جمشید، معین‌الدین کاشانی و قاضی‌زاده رومی در سال ۸۴۱/۱۴۳۷ زیج‌السف بیک را به پایان آورد.^{۴۰} دومینیک کاستی‌هایی را که پدرش در جدول‌های منطقه البروج الغبیک یافته و تصحیح کرده بود به چلبی محمد نشان داد و حتی یک نسخه از آن جدول‌های تصحیح شده را که هنوز در فرانسه چاپ نشده بود به چلبی محمد داد تا به کشورش ببرد.

از ویژگی‌های **سفارت‌نامه چلبی محمد** این است که هیچگونه احساس برتری از، و تنفر نسبت به اروپا در آن دیده نمی‌شود و از سخنان تمسخر آمیزی که معمولاً در نوشته‌های عثمانیان پیشین نسبت به اروپا و اروپاییان دیده می‌شد یکسره تهی است. از همین کتاب چنین برمی‌آید که چلبی محمد از هنر چاپ نیز آگاه بوده و به نوشته سان‌سیمون (St. Simon) وی بر آن شد که بگاه بازگشت به استانبول چاپخانه و کتابخانه‌ای در ترکیه بنیادگذارد

و سرانجام هم بدین خواست خویش دست یافت^{۴۱}.

فرزند چلبی محمد، سعید محمد، همراه او بود و نوآوری‌های کشور فرانسه را نیز از نزدیک دید. او زبان فرانسه و دانش پزشکی آموخت و کتابی در زمینه پزشکی نوشت. وی در سال ۱۷۴۱/۱۱۵۴ باز به فرانسه رفت تا در مورد سیاست‌های فرانسه - ترکیه در برابر روسیه تزاری گفتگو و کنکاش کند. سعید محمد در سال ۱۷۵۵/۱۱۶۹ صدراعظم عثمانی شد که چندان کامیاب نبود و بزودی به تبعید فرستاده شد. برکس می‌نویسد که گزارش‌های این پدر و پسر از سوی سلطان احمد سوم و صدراعظم او ابراهیم پاشا با دلبستگی فراوانی مورد توجه قرار گرفت. چشمگیرترین پیامد این گزارش‌ها تصمیم پادشاه بر بنیادگذاری یک چاپخانه بود که با کوشش سعید محمد و با همکاری نزدیک اندیشه‌گر توانای آن روزگار یعنی ابراهیم متفرقه چهره بست^{۴۲}.

باید گفت که این دو محمد از نخستین مسلمانانی بودند که پس از آشکارشدن ناتوانی و واپس ماندگی بی‌چون و چرای عثمانی در برابر اروپا به غرب رفتند و به پیشرفت‌های آن در زمینه دانش و کارشناسی به‌دیده ستایش نگریستند. آن‌چه آنان پیرامون پیشرفت اروپا گزارش کردند پسندیده می‌نماید زیرا به‌گسترش پهنه آگاهی ترکان عثمانی کمک کرده است. ولی چنین می‌نماید که اینان همزمان با سخن‌آوری پیرامون پیشرفت‌های علمی و فنی اروپا، رویه استعماری غرب و پیوند تنگاتنگ دو رویه تمدن اروپا را بهایی همسان و همسنگ نداده‌اند تا مردم ترک - و شاید دیگر مسلمانان خاورمیانه - به این دو پدیده زاییده تمدن غرب بسان دو روی یک‌سکه نگاه کنند و برای رویارویی با آن، که از آن ناگزیر بوده‌اند، به‌شیوه‌ای درست، کم‌زیان و آگاهانه آماده شوند.

نقش ابراهیم متفرقه در روند نوسازی و نوگرایی

ما دریوند با هنر چاپ در ترکیه یکبار از ابراهیم متفرقه (مرگه ۱۱۶۸/۱۷۵۴) یاد کردیم. در حقیقت او یکی از اندیشه‌گران بزرگ سده دوازدهم / هیجدهم عثمانی است که به عنوان بنیادگذار هنر چاپ در ترکیه شناخته شد و بر کس اورا «پیشرو سیاست اصلاحگری» می‌خواند^{۴۳}. وی از مجارستان بود و در آغاز، دین ترسایان داشت ولی در عثمانی به دین اسلام درآمد. او دارای آگاهی‌هایی بس گسترده در زمینه دانش و کارشناسی اروپا بود و چندین زبان اروپایی را نیز می‌دانست و دیدگاه‌هایی درخور نگرش پیرامون روند نوگرایی و نوسازی در عثمانی به دست داد. در سال ۱۱۲۲/۱۷۱۰ به نوشتن کتابی با عنوان «رساله اسلامی» دست زد و در آن پیرامون گذشته مسیحیگری خود سخن گفت و بدان کیش، که شاخه‌ای از استعمار غرب به شمار می‌آمد، سخت تاخت. وی بویژه از کلیسای مسیح بر این پایه انتقاد کرد که آن نهاد مذهبی آن بخش از عهد جدید (کتاب یحیی، ۱۶: ۱۵-۷) را که آمدن پیامبر اسلام را نوید می‌داد پنهان کرده است^{۴۴}. همان گونه که پیداست، ابراهیم متفرقه در این رساله به عنوان چهره‌ای سخت مخالف شاخه مذهبی استعمار غرب خودنمایی می‌کند ولی در نوشته‌های دیگر خود این گونه سخنان را پی نمی‌گیرد و بر بهره‌گیری از دانش و کارشناسی غرب اصرار فراوان می‌ورزد.

نخستین گامی که ابراهیم متفرقه در راه نوسازی در ترکیه برداشت برقراری يك چاپخانه در استانبول با همکاری سعید محمد بود. چلبی، پدر سعید محمد، پس از بازگشت از فرانسه، همکاری صدراعظم را برای آن کار جلب کرده بود. متفرقه در سال ۱۱۳۹/۱۷۲۶ رساله‌ای با عنوان وسیله الطباعة نوشت و نسخه‌هایی از آن را به صدراعظم، شیخ الاسلام و

دیگر رهبران مذهبی نشان داد. او در این رساله اهمیت چاپ را برای مسلمانان بدین گونه بیان کرد که در گذشته، مسلمانان بیش از یهودان و ترسایان از کتاب آسمانی خویش پاسداری و نگهداری می کردند. ولی بعدها از رهگذر یورش مغولان و در روزگار بیرون رانده شدن مسلمانان اسپانیا از سرزمین خود هزاران کتاب برای همیشه نابود گردید. ابراهیم می افزاید که هنر دستنویسی کتاب ها روبه واپس گرایی است و نسخه نویسان در متن دستنوشته ها دستکاری کرده اند در حالی که چاپ کردن از دیدگاه های گوناگون بر شیوه دستنویسی کتاب ها برتری دارد، بدینسان:

۱- چاپ نوشته ها دانش و آگاهی را در میان مسلمانان زندگی دوباره می بخشد و آن را گسترش می دهد؛

۲- هنر چاپ، خواندن نوشته ها را آسان و اصالت آن را بیمه می سازد زیرا نوشته های چاپ شده خواناتر، روشن تر و پایدارتر است؛

۳- چاپ يك کتاب سبب می شود که به بهای ارزانی فراهم گردد و در نتیجه هر کسی می تواند آن را خریداری کرده از آن بهره برد؛

۴- چاپ کتاب سبب می شود که کتابخانه های بیشتری به آسانی بنیاد گردد؛

۵- اگر خود ترکان کتاب های اسلامی را به چاپ رسانند چاپ آن کتاب ها از دست اروپاییان بیرون می آید و در نتیجه آنان دیگر نخواهند توانست کتاب های مسلمانان را پرازدخلط و با حروف زشت چاپ کنند؛

۶- سرانجام، اگر چاپ کتاب در میان ترکان عثمانی رواج یابد آنان رهبری جهان اسلام را در دست خواهند گرفت و به عنوان پاسدار دانش و آگاهی شناخته خواهند شد. این رساله نخستین بار در سال ۱۱۴۲/۱۷۲۹ در چاپخانه ای که ابراهیم متفرقه خود سرپرستی می کرد به چاپ رسید.^{۴۵}

ابراهیم متفرقه در سال ۱۱۴۰/۱۷۲۷ رسماً از صدر اعظم درخواست کرد که با فرمانی از سوی پادشاه و فتوایی از سوی رهبران مذهبی بدو اجازه چاپ کتاب داده شود. درخور نگرش است که شانزده تن از رهبران مذهبی، از جمله شیخ الاسلام عبدالله، به هواخواهی از رساله ابراهیم مطالبی به دست دادند، ولی نسخه نویسان که حرفه آنان بابرقراری چاپ در خطر نابودی قرار می گرفت سخت به ستیز پرداخته و راه پیمایی به راه انداختند و از همه مهم تر این که ستیزه گری های خویش را برضد هنر چاپ به نام پاسداری از مذهب انجام می دادند. سرانجام، فتوایی رسمی در این زمینه از سوی رهبران مذهبی بیرون آمد که در ظاهر با خواسته های ابراهیم متفرقه همسوایی می کرد ولی در پهنه عمل امتیازی کوچک بدو داده شد. از سوی دیگر، نسخه نویسان از آن فتوا ناخشنودی نشان ندادند زیرا فتوای یاد شده اثری فراوان بر اندازه درآمد آنان نداشت.

فتوایی که بیرون آمد، چاپ هر گونه کتاب و نوشته را در زمینه قرآن حدیث، کلام، تفسیر و فقه غیر قانونی اعلام می کرد، ولی اجازه داده شد که کتاب هایی پیرامون پزشکی، ستاره شناسی، فیزیک، ریاضی، جغرافی، تاریخ و فرهنگ های گوناگون به چاپ رسد^{۴۶}. روشن است که چاپ کتاب در زمینه های دانش های مختلف بسیار سودمند بوده و فتوای رهبران مذهبی ترکیه در این زمینه گامی به سوی آشنایی مردم ترک با دانش و کارشناسی به شمار می آید. ولی از سوی دیگر نباید این نکته را از دیده دور داشت که کتاب های مربوط به دانش های نو تنها برای شماری کم از مردم می توانست سودمند افتد و ممنوع ساختن چاپ کتاب هایی که با اسلام و باورها و دانش های اسلامی پیوندی داشت خود بخود سبب شده که برای سالیانی دیگر آن گونه کتاب ها در میان توده های گسترده ترکیه عثمانی

پخش نگردد. چنین می‌نماید که این فتوا چندان به سود اسلام، که علمای ترکیه خود پاسدار آن بوده‌اند، نبوده است.

به هر روی، کوشش‌های ابراهیم متفرقه و همکارانش چندان ناسودمند نبود و چاپخانه‌ای که آنان بنیاد گذاردند به چاپ شماری از کتاب‌های گوناگون کامیاب گردید. از نخستین کتابهایی که در آن چاپخانه چاپ شد نقشه‌هایی از دریای مرمره و دریای سیاه بود که برای ارتش عثمانی بسیار سودمند افتاد و تا روزگاری که متفرقه زنده بود در مجموع ۱۶ کتاب در ۲۰ جلد از آن چاپخانه بیرون آمد که برخی از آن‌ها ترجمه از کتاب‌های اروپایی پیرامون تاریخ، فلسفه و ستاره‌شناسی بود^{۴۷}. هامر در این زمینه می‌گوید:

«ایجاد يك كارخانه چاپ در اسلامبول در تحت اداره ابراهيم جديد الاسلام مجارستانی [متفرقه] یکی از اعمال كثير النتائج عهدی است که وضع و حالت آن از تأثیرات مدنیت مغرب در رسوم و عادات مشرق و علاقه صمیمی پولتیک عثمانی و اروپایی بایکدیگر معلوم می‌شود که بابعالی‌مایل بوده است براین که از روابط دولت عثمانی با دول بحری اروپا و دولت ایران اطلاع و آگاهی حاصل نمایند ... لهذا بعد از ترجمه لغت عربی جوهری، تاریخ جنگ‌های دریایی عثمانی را که حاجی خلیفه نوشته است و تاریخ خلفا و امیر تیمور را که از تألیفات نظمی‌زاده است و تاریخ مصر را که سهیلی نگاشته است و تاریخ امریکا و افغان‌ها را که یکی از ژرژیت‌های لهستانی، کروزنسکی نام، از زبان لاتین به فرموده دامتاد ابراهیم [پاشا] به ترکی ترجمه کرده چاپ نموده انتشار دادند^{۴۸}».

هامر می‌افزاید که در روزگار صدراعظمی ابراهیم پاشا، که «خدمت بزرگی ... به‌مجمع علوم و معارف عثمانی نمود»، تاریخ خواند امیرمربوط به ایران و تاریخ عینی عرب با عنوان «جبة المرجان و تاریخ المعاصرین» نیز به ترکی درآورده شد^{۴۹}. همراه با آن گونه اندیشه‌های نوین مردانی مانند متفرقه و این گونه‌گام‌ها در راه نشر دانش، کارهای دیگری نیز در راه‌آشنایی عثمانیان با دانش و کارشناسی غرب چهره بست که یکی از آن‌ها بنیادگذاری چند کتابخانه همگانی بود. هامر در این زمینه می‌گوید:

«سلطان که در داخله سرای، کتابخانه اول ساخته بود. در این وقت يك کتابخانه دیگر در مسجد والده سلطان محمد چهارم برپا کرد و در ایام سلطنت او سه کتابخانه دیگر را وقف عام نمود: یکی کتابخانه علمی صدراعظم بود و یکی کتابخانه اسماعیل افندی - و در چهارشنبه‌بازاری واقع بود - و یکی دیگر صدراعظم حالیه، داماد ابراهیم، درخواجه پاشا وقف کرده بود. در عهد هیچیک از سلاطین تحصیل علوم و معارف مانند عهد این سلطان تشویق نشده بود»^{۵۰}.

روزگار گل لاله: «افراط‌کاری‌های نابخردانه»

در روزگاری که گام‌های یادشده در بالا همراه با دیگر نوآوری‌ها - از جمله در زمینه کشتی‌سازی و نیروی دریایی -^{۵۱} برداشته می‌شد يك رشته از دگرگونی‌های دیگر نیز چهره می‌بست که آن‌هم از رویارویی با تمدن غرب سرچشمه می‌گرفت، ولی این دگرگونی‌ها به گونه‌ای بود که یکی از پژوهشگران ترك آن‌را «افراط‌کاری‌های نابخردانه و بی‌باکانه» خوانده،^{۵۲} و نویسندگانی دیگر آن‌را «هرزه‌درایی و تن‌آسایی» نامیده است.^{۵۳} این

دوره ۱۲ ساله، که بابرقراری ابراهیم پاشا به مقام صدارت اعظم آغاز شد و با مرگ وی و سرنگونی سلطان احمد سوم پایان پذیرفت، درنوشته‌های کارشناسان تاریخ عثمانی به عنوان «روزگار گل لاله» و یا به گفته خودترکان «لاله دوری»^{۵۴} نامیده شده است زیرا یکی از ویژگی‌های بنیادی آن روزگار گرایش سخت دولتمردان ترکیه به کاشت گل لاله به عنوان زیور پدید آمده بود که بون (Bowen) آن را «دیوانگی» نام گذارده است.^{۵۵}

باید گفت که دلبستگی یافتن به کاشت گل لاله، آن هم تا سرحد دیوانگی بخشی از «افراط کاری‌های نابخردانه و بی‌باکانه» را تشکیل می‌داد. گرایش‌هایی سخت به یک رشته از آذین کاری‌ها و آرایش‌ها و پیرایش‌ها، که با «هرزه‌درایی و تن‌آسایی» و خوش‌گذرانی همراه بود، نیز پدید آمد که با برخی از آن چه چلبی محمد درپاریس دیده و آزموده بود بی‌پیوند نمی‌شود. به هر روی، دیرترکیه آغازین دهه‌های سده ۱۸ کنجکاوی در باره علت نیرومندی اروپاییان با پدیده‌ای دیگر نیز همراه شد که در اصطلاح امروز جز ناسودمندترین شیوه عربزدگی نمی‌تواند نامیده شود. هامر می‌نویسد که ابراهیم پاشا ساختمان‌هایی زیبا و تجملی بنیان گذارد که در یکی از تفریحگاه‌های آن.

«کرسی‌ها و سندلی [صندلی]‌های مرمر ... کار گذاشته شدند و آب‌ها را درسد دریاچه بزرگ جمع کردند و آن تفرجگاه سلطانی را بنا به خواهش رشید مورخ دولتی خسروآباد نام نهادند. در قیاق‌آچاق، که اسم ترکی درّه آب‌های شیرین است، بنای عمارتی را گذاشتند که از بابت وسعت باغ‌ها و کثرت آبشارها و فواره‌ها و آب‌نماها و دریاچه‌ها می‌خواستند بر عمارت ورسای فرانسه‌ها ترجیح پیدا نماید ... آب‌نمای عمارت جدید ... با آب‌های صاف شیرین از پیش خلوتخانه

باصفای سلطان می گذشت. این آب نما را که می خواستند به طرح آب نمای ورسای بسازند شباهتی به آن بنا نداشت ... تفرج - خانه های باصفا ساخته بودند که از همه آن ها وسیع تر و دلگشا تر باغ سلطانی بود که مرمرهای روشن دیوارهای آن تموج آب های صاف را ... منعکس می کردند ... باغ مزبور را سعدآباد نامیدند و چون همه عمارات آن به اتمام رسید از برای سلطان بهانه جهت اقامه جشن بزرگی که فطرتاً بسیار مایل بود به دست آمد و صدراعظم دست آویزی جهت تکرار آن نوع جشن ها پیدا کرد ... در ایام صدارت او قرار جشن های تنادیل و لاله ها داده شد؛ از برای این عیش فصل های بهار در باغ سرای سلطانی یا در یکی از عمارات دولتی، که در سواحل شرقی یا غربی بوغاز اسلامبول واقع بودند، در میان لاله زارها قنادیل بلور زیاد ... روشن می کردند ... از تکرار این نوع جشن ها مردم به طوری شایق لاله کاری شدند که در مدت قلیل از اشخاصی که آن زمان در فرانسه و ... بلجیقا [بلژیک] در این کار معروف بودند پیش افتادند ... در اسلامبول يك نفر رئیس از برای گل کاران قرار داده شکوفه چی نامیدند^{۵۶} .

در زمینه پیروی از شیوه های زیورگرایی اروپا در همین چارچوب بسنده نمی شد؛ نیمکت های کهن جای خود را به صندلی های شکل اروپایی می داد؛ در پوشیدن لباس های اروپایی زیاده روی می شد؛ هنرمندان و نقاشان اروپایی به ترکیه فرا خوانده می شدند تا روی دیوارها را نقاشی کنند و حتی این کار را در کاخ های باستانی انجام می دادند و از آن رهگذر موزاییک های کهنی را که در درازای سدهای دراز آن کاخ ها را زیور می بخشید می پوشانیدند^{۵۷} . به يك سخن، گرایش به زیور و فرنگی مآبی و

خوشگذرانی از دیگر ویژگی‌های بنیادی «لاله دوری» به‌شما آمد و همین روند بود که الهام‌بخش شاعری ترك از همان روزگار بنام ندیم گردید که سرود: «بیایید بخندیم و بازی کنیم و از جهان لذت ببریم»^{۵۸}.

چنین می‌نماید که در آن روزگار نوسازی - زیورگرایی کسی در ترکیه به‌شیوه‌ای جدی بدین اندیشه نگرایید که تمدن بورژوازی غرب که شکل گرفته و رو به‌گسترش بود دو ویژگی جدایی‌ناپذیر داشته و اگر ترکیه خود را ناگزیر از بهره‌گیری از رویه دانش و کارشناسی می‌دید باید خود را نیز آماده می‌ساخته که به‌شیوه‌ای که با زبان کمتری همراه باشد با رویه استعماری رویاروی شود. گویا اندیشه‌گری این دوپدیده را بهایی بجا و درخور نداد و در چارچوبی درست و همه‌سویه بررسی نکرد و آن را به‌عنوان دوپدیده‌ای که جامعه‌های بشری بطور کلی و ترکان بطور ویژه ناگزیر از رویارویی با آن شده بودند راه‌گرایز از هیچ‌یک از آن دوپدیده را نداشته‌اند نشان نداد و نکوشید که در همان حال که خواهان نوگرایی بود به همان اندازه نسبت به رویه استعماری تمدن غرب و سرشت جدایی‌ناپذیری آن دوپدیده حساسیت نشان دهد و برای رویارویی با آن دوپدیده راه‌هایی درست پیشنهاد کند. آن‌چه که بنظر می‌رسد این است که هواخواهان نوگرایی خواستار نوسازی ترکیه بودند و یکسره در همین چارچوب می‌اندیشیدند و به رویه دیگر تمدن غرب بهایی بسنده نمی‌دادند. از سوی دیگر ستیزه‌گران با نوگرایی پیامد برنامه‌های مربوط به نوگرایی را تنها باز شدن پای بیگانگان نامسلمان به کشور به‌شمار می‌آوردند و راه چاره را هم دور داشتن ترکیه از دانش و کارشناسی غرب می‌دانستند. بدینسان، ترکیه نیمه نخست سده ۱۸ به‌راهی نیفتاد که بتواند در رویارویی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب به‌شیوه‌ای مؤثر و آگاهانه آماده گردد.

از همه بدتر، روی آوردن دولتمردان نوگرای ترك به زیورگرایی و اروپا

زدگی و خلاصه جنبه‌های ناسودمند غرب از پیامدهای بسیار شوم تهی نبود. از یک سو، فرنگی مآبی و زیورگرایی در حقیقت يك دهن كجی آشکار نه تنها به دیرینه‌گرایان که به توده‌های گسترده بینوا و ناتوان ترك نیز بود، و از سوی دیگر نوگرایی در زمینه ارتش ستیز پاسداران ارتش شیوه‌کهن عثمانی یعنی ینی‌چری‌ها را سخت برانگیخت. این چگونگی‌ها و دگرگونی‌های درون‌مرزی با شکست‌های پی‌درپی و سرنوشت‌سازی که نیروهای نظامی عثمانی در جبهه‌های جنگ با ایران دوره نادر می‌خوردند همراه گردید و بهانه‌ای به دست ستیزه‌گران رژیم حاکم عثمانی داد و همانان بودند که به زندگی پیشگامان نوگرایی مانند داماد ابراهیم پاشا پایان دادند و دفتر «لاله‌دوری» را همراه با روزگار پادشاهی سلطان احمد سوم درهم پیچیدند.^{۵۹}

پس از شکست نوگرایان و نابودی بسیاری از دست‌اندرکاران روند نوسازی- زیورگرایی حالت بیم، بدبینی و سرخوردگی ویژه‌ای در دولتمردان و اندیشمندان عثمانی درباره نوگرایی پدید آمد و به دنبال آن يك رشته از برنامه‌های نوسازی از کار باز ایستاد. سخنانی از يك پادشاه، يك صدر اعظم يك شیخ الاسلام و يك پیر صوفی، یعنی نمایندگان بلندپایه چهار نهاد کهن و بنیادی جامعه عثمانی در دست است که نشانگر بدبینی آنان نسبت به نوسازی آن کشور می‌باشد. این اظهار بدبینی‌ها در این زمینه نبوده که مثلاً عثمانی برای زنده ماندن ناچار بوده که به دانش و کارشناسی روی آورد و چون دانش و کارشناسی در دست دشمنان اروپایی بوده روی آوردن بدان با خطری بزرگ یعنی رویه استعماری غرب همراه بوده است. آن چه بیش از هر چیز آنان را رنج می‌داده از دست دادن نیرو و اهمیت گذشته بوده و در سخنان خود یکسره بر شکوه و سرفرازی از دست رفته خویش آه حسرت سر می‌دادند.^{۶۰}

ولی با واقعیت انکارناپذیر موجود در جهان آن روز نمی‌شد از راه اظهار تأسف بر شکوه و جلال گذشته رویارو گردید. آنچه هستی جامعه عثمانی را پس از روزگار گل لاله در معرض خطر قرار داده بود دوری آن از دانش و کارشناسی نوین و مجهز بودن دشمنان اروپایی آن به پیشرفته‌ترین یافته‌های آن روز بشری در زمینه‌های گوناگون دانش و کارشناسی بود. بدینسان، یک ناهماهنگی و ناسازگاری آشکار میان نیازمندی‌های جامعه آن روز عثمانی و آنچه در پنداردولتمردان و اندیشمندان آن کشور بوده دیده می‌شود. چنین می‌نماید که یکی از علل این ناهماهنگی و ناسازگاری، امتیازهای کاپیتولاسیونی بود که دولت‌های اروپایی از عثمانیان دریافت می‌کردند و این امتیازها برای جامعه عثمانی همراه بازیان‌های گوناگون اقتصادی و سیاسی بوده است. فرانسه بیش از هر کشور اروپایی دیگر از آن کاپیتولاسیون‌ها برخوردار بود و همان فرانسه نیز بود که نقشه نابودی عثمانی را می‌کشید.

از همان آغاز سده هفدهم / یازدهم که هانری چهارم (Henry IV) پادشاه فرانسه (مرگ: ۱۰۱۹/۱۶۱۰) برنامه‌های نوینی برای اروپایی می‌ریخت از میان بردن ترکان را نیز پیش‌بینی کرده بود. لاموش می‌نویسد که در همان روزگار «یکی از نجبای فرانسه» به نام شارل دو گونزاگ (Charles de Gonzague) «مدعی وراثت امپراتوران قسطنطنیه بود و نقشه کاملی کشیده بود که متکی بر قیام سکنه نصاری و یونانی و صقلابی و آرنائود شبه جزیره بالکان بود». وی نیز همیاری پادشاه اسپانیا، پاپ و برخی از دیگر قدرت‌ها را همراه با پول، نیروی انسانی و کشتی فراهم ساخته و آنان حتی بر آن بودند که این نقشه را در سال ۱۰۳۰/۱۶۲۰ پیاده کنند که بر اثر رویدادهایی کامیاب نگردیدند^{۶۱}. شگفتا که درست در همان

روزگاران، یعنی در سال ۱۶۰۴/۱۰۱۳ اعطای امتیازهای کاپیتولاسیونی و دستبازانه عثمانی به فرانسه، که دیری بود متوقف مانده بود، باز آغاز شد، و بسی شگفتا که سفیری که از سوی فرانسه، بنام ساواری دو برو (Savary de Breves) مأمور استانبول شد و امتیاز کاپیتولاسیونی ۱۶۰۴/۱۰۱۳ را سراسر به سود فرانسه به امضا رسانید، خود از جمله کسانی بود که در نقشه نابودی عثمانی دست داشت و حتی رساله‌ای با عنوان «سخنی کوتاه پیرامون وسایل مطمئن برای نابود ساختن و ازمیان بردن سلطنت پادشاهان عثمانی»^{۶۲} پراکنده ساخته بود^{۶۳}. اعطای کاپیتولاسیون‌های سخاوتمندانه به دشمنانی سخت‌کوش مانند فرانسه در سراسر سده ۱۸ همچنان دنبال می‌شد.

ولی این پرسش پیش می‌آمد: آیا عثمانی، برغم همه این ناهنجاری‌ها و ناهماهنگی‌ها، چه راهی باید برای ادامه حیات در پیش می‌گرفت؟ پاسخ به این پرسش از سوی دلبستگان به غرب این بود که باید غرب را به عثمانی خواند و مانند غربیان شد؛ پاسخ دیرینه‌گرایان خودبخود این بود که غرب همراه با دانش و کارشناسی آن نباید در آن امپراطوری راه یابد. ولی آیا این پاسخ‌ها و این راهنمایی‌ها می‌توانست پاسخگوی واقعی آن چه جامعه عثمانی در واقع امر نیاز داشت باشد؟ آشکار است که پاسخ این پرسش «نه» است. روشن است که نیاز جامعه به دگرگونی از راه آشنایی با دانش و پیشرفت‌های نوین و به کار بردن یافته‌های نو در چارچوب فرهنگ و ویژگی‌های فرهنگی اسلامی بوده است. از این‌روی، اگرچه پس از «لاله دوری» در روند نو سازی در رنگی رخ داد و بدبینی‌هایی نشان داده شد و حتی نخستین چاپخانه رسمی عثمانی «در پی جنبشی واپس‌گرایانه» در سال ۱۷۴۲/۱۱۵۵ نابود گردید^{۶۴}، و سفیری از عثمانی بنام مصطفی خطی افندی که در سال ۱۷۴۸/۱۱۶۲ به وین رفته از رصدخانه‌ای بزرگ دیدن

کرد، برغم توصیف عظمت آن، آن را «بازیچه» انگاشت و پاسخ‌های کارکنان رصدخانه را به پرسش‌های او «بیهوده و خنده‌آور» خواند^{۶۵}، ولی روند نوسازی یکسره باز نایستاد.

بازهم روی کرد به غرب: اندیشه‌های ابراهیم متفرقه

پس از آن که سلطان احمد سوم سرنگون شد و محمود یکم (پادشاهی: ۶۸-۱۱۴۳/۵۴-۱۷۳۰) بر تخت پادشاهی تکیه زد، ابراهیم متفرقه در سال ۱۱۴۴/۱۷۳۱ رساله‌ای با عنوان **اصول الحکم فی نظام الامم** چاپ و به سلطان محمود یکم تقدیم کرد. این کتاب بطور کلی بر این پایه استوار است که باید عثمانی از اروپا بیاموزد، و می‌کوشد که علل واپس ماندگی ترکیه و پیشرفت و نیرومندی دولت‌های اروپایی را دریابد و نشان دهد که ترکان برای دستیابی به قدرت درچه زمینه‌هایی باید از اروپا بیاموزند. متفرقه در این کتاب این مسأله را مطرح می‌کند که چرا ترسایان که روزی در برابر مسلمانان سخت ناتوان بودند در آن روزگار بر سرزمین‌هایی فراوان چیره شدند و حتی ارتش‌های پیروزمند عثمانی را شکست دادند. از دیدگاه متفرقه سه شیوه حکومتی وجود داشته است: حکومت پادشاهی که در آن مردم در امور خود به فرمان یک فرمانروای دادگر و خردمند سر می‌نهند. شیوه دوم حکومت اشرافی است؛ در این شیوه از حکومت، فرمانروایی در دست بلندپایگان کشور است و یکی از میان آنان به عنوان رئیس برگزیده می‌شود. مرد برگزیده باید در همه کارها و تصمیم‌گیری‌ها به هیأت بلندپایگان متکی باشد تا مبدا از قانون دادگری انحراف جوید. گونه سوم حکومت دمکراسی است؛ در چنین نظامی فرمانروایی از آن مردم است و خواستش آن است که خود کامگی را از میان بردارد. متفرقه این شکل حکومت را بیش از شکل‌های دیگر حکومتی توصیف کرده و همین را مورد

تأیید قرار داده است .

ابراهیم متفرقه در این کتاب پیرامون نمایندگی همگانی، مجلس‌های قانونگذاری، و نظامی که در آن نمایندگان مردم می‌توانند بر حکومت نظارت کنند سخن آورده و نظام‌های حکومتی انگلیس و هلند را به‌عنوان نمونه‌هایی از دموکراسی به‌شمار آورده است . برکس میان این سخنان متفرقه و تقسیم‌بندی شیوه‌های حکومتی جان لاک انگلیسی (John Locke) ، که در همان روزگار می‌زیسته ، پیوندی نزدیک دیده و بر آن است که این گونه بررسی پیرامون شیوه دموکراسی نخستین بار از سوی متفرقه در جهان اسلام عرضه شده است^{۶۶} . متفرقه پس از آن، نگاه خوانندگان ترك خود را به اهمیت ارتش و نقش چشمگیر آن فرا می‌خواند و از ترکیه که کوششی بسنده برای نوسازی در آن به کار نمی‌رفته انتقاد می‌کند. وی می‌گوید که جهان مسیحیگری به‌چندین پیشرفت بزرگ دست یافت : قاره آمریکا را گرفت و از راه دریانوردی بر سراسر جهان دست یافت و در اقیانوس‌های شرقی و غربی برچندین سرزمین چیره شد . وی می‌افزاید که ترسایان بروی شهرهایی در چین و هندوستان دست‌گذاشتند و بسیاری از جاها را گشودند و چندین جزیره نا آشنا را در اقیانوس شرقی کشف کرده در حوزه فرمانروایی خویش درآوردند و در نتیجه نیرومند گشتند . ولی برعکس، مردم مسلمان در نادانی، بی‌اعتنایی، ایستایی و پست‌انگاشتن اوضاع دیگر مردمان بسر می‌برند .

متفرقه بحث انتقادی خویش را درباره ترکیه همچنان پی‌گرفته می‌آورد که اگرچه به حکم نزدیکی ترکیه عثمانی به اروپا بر ترکان سخت باسته است که حکومت‌ها و فرمانروایان اروپایی را مورد پژوهش قرار دهند، ولی از رهگذر دشمنی مذهبی و خوارشمردن اروپاییان، از این وظیفه بنیادی چشم‌پوشی شده تا جایی که نادانی صرف بردانش و آگاهی پیرامون رفتار

زشت دولتهای همسایه - اتریش و روسیه - و شناختن بسنده درباره قدرت، جمعیت و اوضاع و ویژگی‌های کلی آنان از اهمیتی چشمگیر برخوردار است. همان دولتها هستند که نقشه یورش بر ترکیه را در هر لحظه مناسب طرح می‌کنند، و حال آن‌که ترکیه هیچگونه آمادگی برای رویارویی با درازدستی آنان را ندارد.

سپس متفرقه ناتوانی پیشین اروپا و پیشرفت‌های گام‌به‌گام و سرانجام چیرگی اروپا بر امپراطوری عثمانی را مورد بررسی قرار می‌دهد. وی می‌آورد که اروپاییان در گذشته از مردمانی کم و ناتوان تشکیل می‌شدند و در منطقه‌ای کوچک محدود بودند ولی آنان به‌دگرگون‌ساختن وضع خویش آغاز کردند تا به‌صورت قدرت‌های بزرگ جهانی درآیند. آنان برای رژیم‌های سیاسی خویش راهها و شیوه‌هایی خردمندانه برگزیدند، و برای نظم‌بخشیدن به‌رفاه همگانی به‌نوسازی و پیشرفت در قوانین و آیین‌های نوین روی آوردند. آنان شیوه‌هایی به‌کار بردند تا از خود بخوبی دفاع و از سرزمین خویش پاسداری کنند. از همین رهگذر بوده که اروپاییان بر قدرت بزرگ‌پروزمندی مانند ترکیه عثمانی چیره شدند. چون دولتمردان و مردم این رویدادها را درخور نگرش و پژوهش نیافتند و به‌علل آن نیندیشیدند اکنون امپراطوری عثمانی نیازی سخت به‌گردآوری آگاهی پیرامون اوضاع و احوال اروپاییان دارد تا از آزارها، زیانکاری‌ها و کینه‌توزی‌های آنان جلوگیری کند. باید مسلمانان به‌نادانی و ناآگاهی خویش در باره امور جهان پایان بخشند و از خواب غفلت بیدار شوند. از این پس باید مسلمانان بر ویژگی‌ها و اوضاع دشمنان آگاه باشند؛ باید با دوراندیشی گام بردارند و از نزدیک با شیوه‌های کار، سازماندهی، تاکتیک، استراتژی و عملیات جنگی اروپاییان آشنا گردند. کامیابی در این راه در صورتی امکان پذیر است که عثمانیان از خواب خرگوشی بیدار شوند و در زمینه‌آشنایی

پیرامون اوضاع و احوال اروپاییان تعصب روا ندارند و تنبلی، بی‌اعتنایی و بی‌فکری را درمورد ستیز با تباهی‌ها تحمل نکنند و در راه زدودن دشواری‌هایی که در راه کشور و رفاه همگانی خودنمایی کرده بکوشند.

ابراهیم متفرقه پسر از سخنانی دراز پیرامون شیوه‌های نوین نظامی اروپا درباره اهمیت دانش جغرافی نیز داد سخن داده است. وی می‌گوید که آگاهی‌های درست جغرافیایی برای کسانی که بزرگ کشور فرمان می‌رانند یک ضرورت گریزناپذیر به‌شمار می‌آید. سپس به‌لزوم بکاربردن جغرافی برای بازرگانان می‌پردازد و بدین‌گونه سخن می‌آورد که دانش جغرافیا کمک می‌کند تا روح همکاری و همسازگری در میان کشورهای اسلامی، که در پهنه‌ای گسترده از کره زمین پراکنده‌اند و از اوضاع و احوال یکدیگر آگاهی ندارند، پدید آورد. دریانوردی بی‌نقشه دریایی چیزی جز آوارگی و دربدری به‌شمار نمی‌آید و این حقیقت که ترکان نیاز به نقشه‌های دریایی فرنگان دارند ننگی بزرگ به‌شمار می‌آید. به‌کمک دانش جغرافیا بود که فرنگان قاره آمریکا و راه دریایی به‌سوی هند شرقی را یافتند و بر سرزمین‌های اسلامی یورش برده چیره گشتند. متفرقه برای نشان‌دادن این حقیقت که اگر ملتی در پی دانش و کارشناسی باشد نیرومند می‌شود، روسیه تزاری را نمونه می‌آورد که از روزگار پتر بزرگ بدین‌سو گام به‌سوی پیشرفت و قدرت برداشت زیرا کوشید که شیوه‌های نوین را که بر پایه دانش و کارشناسی استوار بود بیاموزد. سرانجام متفرقه نکته‌ای دیگر دارد که بویژه درخور نگرش است. وی ناکامیابی‌های ترکیه را زاینده نارسایی‌ها و کاستی‌های قوانین کهن یا کیش و آیین ناگاشته، بلکه بر آن بود که علت ناتوانی و واپس‌گرایی کشورش نادانی نسبت به پیشرفت نوین اروپا بوده است.^{۶۷}

بدینسان متفرقه می‌خواسته است که جامعه اسلامی عثمانی، بی‌آن‌که دست از کیش و آیین و فرهنگ اسلامی‌اش بشوید، گام در راه پیشرفت و قدرت‌گذارد و از دریوزگی در برابر اروپاییان رهایی یابد. وی این نکات را بخوبی روشن کرد و سخنانش پیرامون رشته‌های علت و معلول بسیار روشن، منطقی و رسا می‌نماید. ولی چنین می‌نماید که یک نکته بسیار مهمتر از حوزه کاوش و پژوهش متفرقه دور ماند و آن سخن پیرامون جدایی‌ناپذیر بودن دو رویه تمدن‌بورژوازی غرب- استعمار و دانش‌وکارشناسی- بود. وی به روشنی از دست‌اندرکاران سیاست و حکومت ترکیه خواست که دانش و کارشناسی اروپا را بیاموزند ولی بنظر نمی‌رسد که وی رویه استعماری تمدن غرب را همزمان طرح کرده بهایی درخور داده باشد و راههایی را که ترکان می‌توانستند برای بهره‌گیری از دانش غرب و دوری از استعمار آن برگزینند پیشنهاد کرده باشد.

در پی چاپ کتاب **اصول الحکم** یک رشته از گام‌های نوگرایانه برداشته شد. در سال ۱۱۴۷/۱۷۳۴ «هندسه‌خانه» یا مدرسه علوم هندسی در اسکودار (Uskudar) بنیاد یافت و در سال بعد یک نوسلمان فرانسوی بنام احمد پاشا بونوال (Bonneval) عنوان «خمپاره‌چی‌باشی» یافت تا با آن عنوان نظامی در ارتش عثمانی به‌نوسازی پردازد.^{۶۸} هاسر درباره بونوال می‌آورد که او «از برای دولت عثمانی مؤسس اختراعات بافایده بوده بابعالی را از پولیتیک‌دربارهای اروپا آگاه و خبر می‌نمود».^{۶۹} در سال‌های بعد گام‌هایی نیز در راه نوسازی نیروی دریایی^{۷۰}، رشته‌های گوناگون ارتش^{۷۱}، چاپ کتاب‌هایی مهم پیرامون علوم نظامی، جغرافیایی و پزشکی و دیگر زمینه‌ها برداشته شد^{۷۲} که در چارچوب خود از ارزش‌نهی‌نبوده است. ولی از سوی دیگر، نیروهای دیرینه‌گرایان از ستیز با نوگرایی

هرگز باز نایستاد و هرچند یکبار با یورش سخت روند نوسازی و نوگرایی را دچار ایستایی می‌کرد^{۷۳}. همین عوامل جلو رشد نوسازی را می‌گرفت. درحالی‌که جامعه آن‌روز عثمانی با دو رشته از عوامل و فشارهای درون-مرزی و برون‌مرزی رویارو بود که دربار پادشاهی عثمانی را از روی کردی ویژه به‌مسئله نوسازی و نوگرایی ناگزیر می‌ساخت. ازاین‌روی، هرچندکه نیرووهایی که سر ناسازگاری با نوگرایی داشتند صدراعظم و دیگر نوگرایان روزگار گل لاله را از میان بردند و رشته‌های نوسازی و نوآوری را در بسیاری از زمینه‌ها از کار بازداشتند، ولی نتوانستند روند تاریخ را یکسره دچار ایستایی کنند. جامعه عثمانی نیاز داشت که با دانش و کارشناسی نیرو گیرد و در همان راستا نیز، هرچند آهسته، نابسند و همراه با کاستی‌های فراوان، خواه و ناخواه گام برداشت تا با دشمنان برون‌مرزی و نیروهای درون‌مرزی و محلی ضد قدرت مرکزی دست و پنجه نرم کند.

فشارهای درون‌مرزی: اعیان، علما و ارتش سنتی

چون سخن از «دشمنان برون‌مرزی» و «نیروهای درون‌مرزی» به‌میان آمده بد نیست پیرامون درگیری‌ها و دشواری‌هایی که دولت مرکزی با آن دو نیرو داشت سخن گشاده‌تر آوریم. نخست فشارهای درون‌مرزی را مورد بررسی قرار می‌دهیم: در میانه‌های سده ۱۶ زمینداری در عثمانی دچار ازهم‌پاچیدگی گردید و دگرگونی بنیادی از همان هنگام آغاز شد زیرا نظام زمینداری ساختار اقتصادی - اجتماعی را تشکیل می‌داد. این از هم‌پاچیدگی زاینده دگرگونی‌های اقتصادی و فنی (مانند به‌کاربردن سلاح-های گرم) بود و همین خود سبب‌شده که نهاد «سپاهی»، که از سلحشورانی تشکیل می‌شد که سر رشته‌دار زمین‌های دولتی بودند، اهمیت خود را از دست بدهد. این دگرگونی به‌نوبه خود شیوه نوینی در نظام مالیاتی و در دنباله آن

طبقه‌ای بنام «اعیان» یا سرشناسان محلی پدید آورد. نظام زمینداری که دگرگون شد مسئولیت گردآوری مالیات و اجاره زمین‌های دولتی به کشاورزان برعهده اعیان واگذار و همین امتیازها سبب گسترش ثروت و حوزه نفوذ و قدرت آن طبقه گردید.^{۷۴} این امتیازها ازسوی دولت مرکزی بدان‌ها واگذار شد زیرا با کمک آنان بود که گردآوری مالیات برای دولت عملی می‌گردید. بون می‌نویسد که این امتیازها، و در نتیجه این همه قدرت و نفوذ، ازسوی دولت در سده هفدهم به اعیان واگذار گردید و در سده هیجدهم دامنه فعالیت آن طبقه گسترش یافت.^{۷۵}

کمال کارپات (Karpat) پژوهشگر ترک، به نقش اعیان در سده ۱۸ اهمیت بسیار داده و بر آن باور است که علت بنیادی روی‌کرد دولت مرکزی عثمانی به‌نوسازی و نوگرایی همانا ناتوان ساختن عملی طبقه نیرومند اعیان بوده است. وی می‌گوید که به حکم آن که اداره امور زمین‌های دولتی در دست اعیان قرار گرفت، آنان موقع و اهمیت فراوانی در میان مردم یافتند و درآمدهای کلانی از آن راه به‌چنگ آوردند و با داشتن آن درآمدها دارای منش و پایه‌ای ویژه در برابر دستگاه اداری دولت مرکزی شدند. دولت مرکزی با بودن اعیان در چنان موقع و موضع نیرومند اجتماعی نمی‌توانست بر کشاورزان و منابع درآمدهای دولتی حاکمیت مستقیم داشته باشد.^{۷۶} کارپات در پژوهشی دیگر می‌افزاید که این گونه پیوند میان اعیان و دولت مرکزی گرایش خودمختاری در میان اعیان پدید آورده بود و این عاملی بس خطرناک برای دولت مرکزی به‌شمار می‌آمد و با منافع حکومتی مطلق آن بر سراسر امپراطوری برخوردی سخت جدی داشت و آن را از حاکم بودن بردارایی کشور محروم می‌ساخت.^{۷۷}

پس از آن که دولت عثمانی پیمان‌های ذات‌آور کارلویتس و پاسارویتس

را به ترتیب در سال‌های ۱۱۱۱/۱۶۹۹ و ۱۱۳۱/۱۷۱۸ امضاء کرد دامنه قدرت و نفوذ اعیان گسترش یافت. در آن هنگام بود که دولت مرکزی ناتوان‌تر شد زیرا ناچار بود برای گردآوری مالیات به اعیان متکی باشد و از همین روی بود که آزادی‌های بیشتری به طبقه اعیان داد و حتی ناچار بود از برخی از آنان پول به‌وام گیرد^{۷۸}. قدرت و نفوذ اعیان همچنان گسترش می‌یافت تا جایی که پس از شکست عثمانی در جنگ‌های گوناگون - بویژه جنگ‌های ۷۴-۱۷۶۸ با روسیان و ناتوانی بیشتر آن دولت فرصتی نوین به دست اعیان افتاد که حوزه نفوذ خود را در بیشتر نقاط آناتولی گسترش دهند و همین کار سبب شده که تنها چند استان زیر نظر مستقیم پادشاه قرار گیرد. کارپات می‌گوید که طبقه اعیان حوزه اختیار و توانایی حکومت مرکزی را پیروزمندانه انکار کرد و این واقعیت از خیزش‌های آنان در برابر دولت مرکزی در پایان سده ۱۸ نیک هویداست^{۷۹}.

قشر دیگری که در جامعه عثمانی از اهمیت فراوان برخوردار بود از علما و رهبران مذهبی تشکیل می‌یافت؛ اینان دست همسازگری با اعیان فشرده. یادآوری این نکته ناسودمند نمی‌نماید که رهبران مذهبی و روحانی در عثمانی، مانند علمای دیگر کشورهای اسلامی، در زمینه‌های فکری و پیوندهای اجتماعی خود یکپارچه و یکنواخت نبودند. آن‌بخش از روحانیت ترکیه که همواره با دربار پادشاهان همسو و همسود بوده پیوندی نزدیک داشتند از گام‌های نوگرایانه دولت مرکزی پشتیبانی می‌کردند. نمونه بسیار روشن این‌گونه ناهماهنگی‌های شیوه‌های فکری رهبران مذهبی ترک ستیز یک قاضی ارتش و یک شیخ الاسلام بر سر یک مسأله سیاسی- دیپلماتی بود. سلطان سلیم سوم (پادشاهی ۱۲۲۲-۱۲۰۴/ ۱۸۰۷-۱۷۸۹) کمی پس از آن که بر تخت پادشاهی تکیه زد پیمان‌هایی دفاعی با دولت‌های سوئد و پروس، که با دشمن سرسخت عثمانی، روسیه،

می‌جنگیدند، به امضاء رسانید . يك قاضی ارتش عثمانی بنام شانی‌زاده (Sanizade) که شاید با اعیان نیز بی‌پیوند نبوده ، اعلام کرد که این کار با شریعت اسلامی ناسازگار است، و برای اثبات گفته خود به این آیه از قرآن استناد کرد که می‌گوید: «یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا عدوی وعدوكم اولیاء تلقون الیهم بالمودة» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! هرگز نباید دشمنان من و دشمنان خودتان را به عنوان یار برگزینید و با آنان پیوند دوستی برقرار سازید - سوره ممتحنه، آیه ۱) . ولی مصطفی افندی مفتی اعظم و شیخ الاسلام استانبول سخن قاضی ارتش را رد و از هم‌پیمانی سلطان سلیم با سوئد و پروس پشتیبانی کرد و آن را در راستای قوانین اسلامی دانست و در استدلال‌های خود از بسیاری از منابع اسلامی از جمله این حدیث بهره جست که می‌گوید که خداوند به آرمان‌های اسلامی وسیله مردانی که با اسلام پیوندی ندارند کمک خواهد کرد و همین فتوا بود که فتوای پیشین را بی‌اثر ساخت.^{۸۰}

پژوهش‌های یکی از کارشناسان تاریخ عثمانی بنام هید (Heyd) به روشنی نشانگر آن است که دولت‌های اصلاحگر ترکیه برنامه‌های اصلاحی و نوسازانه خویش را در همه زمینه‌ها به امضای شیخ الاسلام‌های وقت می‌رسانیدند . به گفته وی، در دهه هفتاد سده ۱۸ يك شیخ الاسلام سرنیزه‌های اروپایی را، که بارون دوتوت (Baron de Tott) فرانسوی سربازان توپخانه عثمانی را بدان مجهز کرده بود متبرک ساخت . سلطان سلیم که سخت به آشنایی با غرب دلبستگی داشت، مورد پشتیبانی بسیاری از شیخ الاسلام‌ها و قضات ارتش از جمله ولی‌زاده محمدامین و تاتارجیک عبدالله بود . هید می‌افزاید که رهبران مذهبی روزگار سلطان محمود دوم (پادشاهی : ۵۵-۱۲۲۳/۱۸۳۹-۱۸۰۸) بیش از هر قشر دیگر اجتماعی از امتیازهای گوناگون برخوردار و از جمله ، برغم داشتن ثروت فراوان، از

پرداخت مالیات آزاد بودند. از اینروی، جای هیچگونه شگفتی نیست که آن گونه رهبران ازبشتیبانان یکدنده نظم و قانون بوده اند و از شورشگری های بنی چری ها در بیم بسر می بردند. از دیدگاه هید در همین پیوند بوده است که یکی از علما بنام چلبی افندی در سال ۱۲۱۹/۱۸۰۴ قلم بردست گرفته از «نظام جدید» سلیم دفاع کرد. حتی تاتارجیک عبدالله، عالم پرآوازه، یکی از اعضای بسیار بانفوذ انجمن ویژه ای بود که سلیم برای اجرای برنامه های «نظام جدید» پی ریخته بود، و همو بود که، به گفته فرستاده اتریشی در استانبول، با دوتن از همکاران خویش بنام های یوسف آغا و محمد رشید در عمل بر امپراطوری عثمانی حکومت می کرد^{۸۱}.

ولی این رهبران روحانی نماینده فکری و طبقه ای علمای سراسر امپراطوری عثمانی نبودند. بسیاری دیگر از علما با قشر اعیان، که همواره بزرگ و در مواردی دشمن سرسخت حکومت مرکزی به شمار می رفت و با حوزه فعالیت و اختیار پادشاه و دربار سرناسازگاری داشت، همسو، همسود، همساز و هموا بودند. خلیل اینالچیک (Inalcik)، نویسنده ترک، می نویسد که علمایی که وابسته به طبقه اعیان بودند شمار فراوانی را تشکیل نمی دادند ولی آنان از ثروتمندترین اعیان شهرنشین به شمار می آمدند. وی می افزاید که در سده هجدهم / دوازدهم شماری از اعیان از میان علما برخاستند ولی در واقع نسل بعدی خانواده علما به علت نفوذ و ثروت فراوان پدران شان در جرگه اعیان قرار گرفتند. از همین روست که در شهرهای آناتولی اعیان بی شماری دیده می شدند که به نام های قاضی زاده، مفتی زاده، مدرس زاده و خطیب زاده آوازه داشتند و روشن است که این نام ها نشانگر آن است که آن مردان وابسته به طبقه اعیان فرزندان کسانی بودند که در سلك روحانیت عنوان قاضی، مفتی، مدرس یا خطیب داشته اند^{۸۲}. ناگفته نگذاریم که هید از قشر دیگری از روحانیان بنام «طلبة علوم» یاد

می‌کند که شمارشان بسیار بود و در تنگدستی بسر می‌بردند و از دستگاه دولت و رهبران مذهبی وابسته به دربار سخت ناخشنود بودند. آنان از اختلاف طبقاتی و تبعیض‌های موجود در سلسله مراتب روحانیت عثمانی سخت رنج می‌بردند و در نتیجه بر ناخشنودی‌های جامعه دامن می‌زدند و اینگونه روحانیان از جمله قشرهایی بودند که با برنامه‌های نوگرایی دولت‌ها سرستیز داشتند.^{۸۳}

براین دو متحد بزرگ و نیرومند در جامعه عثمانی متحدی دیگر نیز پیوسته بود و آن از ارتشیان کهنه‌گرای ینی‌چری تشکیل می‌یافت. برکس می‌گوید که علما - و گویا وی از همان دسته از رهبران مذهبی سخن می‌گوید که با پادشاه و درباریان همسو نبودند - با ینی‌چری‌ها هم‌آرمان بودند زیرا آنان همانند ینی‌چری‌ها و شاید بیش از آنان از دگرگونی پیوندهای موجود بیم داشتند.^{۸۴} ینی‌چری‌ها نمی‌خواستند که شیوه دیرینه جامعه دگرگون شود و پیوندهای کهنه و قرون وسطایی درهم ریزد زیرا با این دگرگونی‌ها، بویژه نوسازی و نوگرایی در زمینه ارتش، هستی، هویت و علت وجودی خویش را ازدست می‌دادند. آنان با نوگرایی سرستیز داشتند و در کار و روند برنامه‌های دولت دخالت می‌کردند و هرگاه خواسته‌های آنان برآورده نمی‌شد دست به شورشگری و تاراج مردم می‌زدند.^{۸۵} ینی‌چری‌ها هم از نفوذی ریشه‌دار در میان گروه‌های گوناگون مردم بهره می‌بردند و هم در یک رشته از تبهکاری‌ها درگیر و آلوده بودند. اینالچیک درباره نفوذ اجتماعی ینی‌چری‌ها می‌گوید که آنان در بازرگانی نیز دست داشتند و حتی بسیاری از آنان مفازداران کوچکی بودند که سیاست‌های مالی دولت بر روی آنان اثر می‌گذاشت.^{۸۶} این خود نیز عاملی بود که ینی‌چری‌ها را از دولت مرکزی ناخشنود و آنان را در هنگام ناآرامی‌ها با گروه‌های شورشگر ضد دولت مرکزی همگام می‌ساخت. دانیل (Daniel) می‌نویسد:

«ینی‌چری‌ها با همه مسایل مربوط به آشوب و آشفتگی در پایتخت [عثمانی] در پیوند بودند؛ به دیده اروپاییانی که اندیشه سیاسی داشتند آنان هنوز بر ساختار اجتماعی کشور عثمانی فرمان می‌راندند. آنان جمعی گسترده و يك [باصطلاح] «فراماسونری» علنی از مردان وابسته به طبقاتی را تشکیل می‌دادند که در زندگی مدنی درگیر و از امتیازهای نظامی اشرافی برخوردار بودند و هسته مرکزی آنان بر ارتش نیز فرمانروایی داشت^{۸۷}».

در همین زمینه سخن‌پری آندرسن نیز درخور نگرش است :

«در پایان قرن [۱۸] حدود یکصد هزار ینی‌چری ثبت‌نام کرده وجود داشت که از میان آن‌ها فقط تعداد ناچیزی آموزش نظامی واقعی داشتند، اما عده خیلی بیشتری دسترسی به اسلحه داشتند و می‌توانستند آن‌را برای اخاذی و تهدید به کار ببرند. ینی‌چری‌ها اکنون مثل توده اشرار همه‌جا در همه شهرهای امپراطوری بودند. نیرومندترین آن‌ها اغلب در خدمت اعیان محلی در می‌آمدند که از این زمان به بعد عنصر مهمی در جامعه ولایتی عثمانی به شمار می‌آمدند^{۸۸}».

چنین بود برخی از ویژگی‌های اجتماعی ترکیه عثمانی در سده دوازدهم / هیجدهم که دولت ناچار بود برای نیروبخشیدن به حکومت مرکزی و جلوگیری از گسترش ناتوانی خود در برابر تمدن دو رویه بورژوازی غرب به کمک نوسازی ساختار امپراطوری عثمانی بویژه در زمینه ارتش گام‌هایی بردارد.

فشارهای برون مرزی : دو رویه تمدن بورژوازی غرب

اکنون می‌پردازیم به عوامل و فشارهای برون مرزی که دولت مرکزی عثمانی ناگزیر از رویارویی با آن بود. هرچه زمان می‌گذشت سرمایه‌داری اروپا پایگاه‌های خویش را استوارتر می‌ساخت و دو رویه تمدن بورژوازی غرب به شیوه‌ای چشمگیرتر در پهنه جهان خودنمایی می‌کرد. پیشرفت‌های علمی، اقتصادی، سیاسی و نظامی اروپای باختری پیوسته گسترش می‌یافت و از نخستین انقلاب صنعتی جهان که سرانجام در نیمه دوم سده ۱۸ در انگلستان رخ داد آگاهی می‌داد. در همین روزگار بود که تاریخ، دیگر رویدادها، دگرگونی‌ها و انقلاب‌های اجتماعی - سیاسی و تاریخ‌ساز را به آزمایش می‌گذاشت و بازتاب این چگونگی‌ها گسترش هرچه بیشتر دامنه فعالیت‌های دو رویه تمدن بورژوازی غرب و جهان شمول شدن آن بود. روسیه تزاری همچنان آهنگ پیشروی و گسترش حوزه فرمانروایی خود بویژه از راه جنگ با عثمانی و تصرف سرزمین‌های آن را داشت. فرانسه هم که از دیرباز برنامه نابودی عثمانی را کشیده بود رفته‌رفته از هماوردان خود در قاره آمریکا شکست می‌خورد و برای جبران آن شکست‌ها به خاورزمین بویژه به امپراطوری عثمانی و بهره‌کشی از آن چشم دوخته بود. از سوی دیگر باید به یاد داشت که از دیدگاه اروپاییان دلایل و عواملی وجود داشت که خودبخود نمی‌توانست آنان را از یورش بر آن کشور باز دارد. نخست آن که امپراطوری عثمانی يك دولت مسلمان بود و جهان مسیحیگری غرب با مسلمانان بطور کلی دشمنی‌های تاریخی و دیرینه داشت. دوم آن که آن دولت مسلمان بدان گونه بود که در درازای سده‌های گذشته اروپا و اروپاییان را سخت دچار بیم و ناآرامی ساخته و تعادل نیروهای اروپا را یکسره برهم زده بود. اروپا خودبخود برقراری تعادل و چیرگی

بی‌چون و چرای خود را بر قاره اروپا درگرو ناتوانی عثمانی می‌دید و به هر حال می‌کوشید که عثمانی به عنوان یک قدرت بزرگ بتواند در پهنه سیاست جهان خودنمایی کند. سوم این که چون عثمانی خود به ناتوانی گراییده و دچار شکست‌های آشکار از اروپا شده بود دو رویه تمدن بورژوازی غرب می‌توانست به آسانی در امپراطوری عثمانی به تکاپو پردازد؛ یعنی هم در زمینه دانش و کارشناسی، اقتصاد و صنعت آن را به در یوزه نشانسد و هم برنامه‌های استعماری خود را در آن جا پیاده کند. بدینسان می‌بینم که امپراطوری عثمانی از دیدگاه برون‌مرزی سخت در معرض خطر بود.

فشارهای برون‌مرزی پیوسته رو به افزایش می‌رفت. یورش‌های پی‌درپی روسیان به سرزمین‌های عثمانی بیش از هر تجاوز برون‌مرزی دیگر بود و هر آنچه دامنه این تجاوزگری‌ها گسترش می‌یافت، قدرت و نفوذ نیروهای محلی و کهنه‌گرایان - ویشرو همه آنان ارتش سنتی بنی‌چری - بر ابعاد خویش می‌افزود و در راه ناتوانی و آسیب‌پذیری دولت مرکزی گام برمی‌داشت. درازدستی‌های روسیه در نیمه دوم سده ۱۸ یک رشته از جنگ‌های خونین به همراه داشت که از سال ۱۷۶۸/۱۱۸۲ تا ۱۷۷۴/۱۱۸۸ به درازا کشید و پیامد آن امضای پیمان کوچوک‌قاینارجه (Kucuk Kaynarca) - نام روستایی در شمال خاوری بلغارستان - بود که بر پایه آن، زیان‌هایی بس فراوان به عثمانی وارد آمد: روسیان به دریای سیاه راه یافتند و کشتی‌های آنان به آزادی در تنگه‌ها، که برای سده‌های دراز بر روی دیگران بسته بود، به رفت و آمد پرداختند؛ برخی از امتیازهای دیگر به سود کیش‌اورتودکس، یعنی شاخه مذهبی استعمار روس، در سرزمین‌های عثمانی گرفته شد؛ خان‌نشین کریمه (Crimea) نیز از حوزه فرمانروایی ترکیه عثمانی بیرون رفت. از دیدگاه کاترین دوم، امپراطور روس، کشور او هرگز پیمانی به سودمندی پیمان کوچوک‌قاینارجه نبسته بوده است.^{۸۹}

از همه بدتر، عثمانیان از یک سو به سبب موضع ناتوان خود در برابر دولت‌های اروپایی و از سوی دیگر بر اثر آگاهی نابسنده و ناپخته پیرامون پیامدهای شوم امتیازهای کاپیتولاسیونی، امتیازهایی گوناگون به دولت‌های غربی داده بودند. در سال ۱۱۹۷/۱۷۸۳ که خان‌نشین کریمه از سوی روسیان رسماً اشغال و تصرف شد روسیه عثمانیان را وادار ساخت که این اقدام را به رسمیت شناسند و یک امتیاز کاپیتولاسیونی ۸۱ ماده‌ای بر پایه کاپیتولاسیون‌هایی که به فرانسه و انگلیس داده شده بود، به روسیه بدهند^{۹۰}. همراه با این رشته از جنگ‌ها و امتیازهای پرزبان، دیپلماسی زیان‌آور فرانسه نیز در کار بود. فرانسه راه جبران شکست‌های خود در قاره آمریکا را در درگیری در حوزه نفوذ ترکیه عثمانی یافت. دولت فرانسه نگران پیشرفت‌های روس در دریای سیاه بود و از همین روی بخشی از دستگاه سیاست‌گذاری فرانسه بر آن شده که برای جلوگیری از گسترش نفوذ روسیه به عثمانیان کمک رساند. ولی کمک فرانسویان در آن رشته از جنگ‌های ۷۲-۱۷۶۸، که به گفته برکس «بزرگترین، درازترین و پرهزینه‌ترین جنگ» به شمار می‌آمد^{۹۱}، به گسترش دامنه جنگ می‌افزود تا جایی که پیامدش برای خود آنان نیز ناسودمند بود زیرا سبب گسترش بیشتر قدرت روسیه و برهم خوردن سوداگری و سودگرایی فرانسویان گردید.

همزمان با این چگونگی‌ها و دگرگونی‌ها، روشنگران و فیلسوفان پرآوازه فرانسوی، مانند دیدرو (Diderot) و ولتر (Voltaire) بر ضد عثمانیان گام برمی‌داشتند و روسیان را یکسره می‌ستودند و با نامه‌های خود به کاترین دوم، حتی دیدن از او، وی را به جنگ دلگرم می‌ساختند و همواره آرزوی شکست عثمانیان را داشتند. دیدرو، نویسنده دایرة المعارف فرانسه واز اندیشمندانی که در زمینه آزادی‌خواهی و ستیز با

خودکامگی بس آوازه دارد، در سال‌های ۸۸-۱۱۸۷/۷۴-۱۷۷۳ نزدیکترین دوم در پترزبورگ بسربرد و به نوشته خود کاترین «او نیز سلطان مصطفای سوم را دوست نداشت»^{۹۲}.

روشنگر دیگر فرانسوی که در درازای جنگ‌های ۷۴-۱۷۶۸ برضد عثمانیان و به سود روسیان گام برمی داشت ولتر بود. او کسی بود که بگاه مرگ بر روی تابوت او نوشتند: «او ذهن بشر را تکان داد و برای ما آزادی تهیه کرد»^{۹۳}. ولی همو بود که از کاترین کمک مالی دریافت می کرد^{۹۴}، و چه بسا از همین رهگذر دچار يك بام و دوهوایی درمسأله جنگ شد زیرا، برغم ستیز سخت او باجنگ^{۹۵}، جنگ کاترین دوم را برضد سلطان مصطفای سوم می ستود و آن را جنگ خرد و تمدن برضد بیخردی و واپس گرایی به شمار می آورد. وی رویدادهای مربوط به جنگ‌های روس و عثمانی را با دلبستگی فراوان دنبال و نسبت به پیشرفت‌های پی در پی روسیان سخت شادمانی می کرد و به گاه خشم بر سلطان مصطفی، وی را «خوك بزرگ» و «گاو بزرگ» می خواند^{۹۶}. نیز درنامه‌هایش به کاترین دوم می نوشت که آرزوی وی آن است که «پرچم محمد» پیامبر اسلام را در دست او ببیند^{۹۷}. هنگامی که خبرهای پیروزی نیروهای روسیه به گوش ولتر می رسید وی برای کاترین می نوشت که «اکنون آن ملکه به دیده من بیش از هرگاه دیگر يك قهرمان جلوه می کند»^{۹۸}، و «بجای مردن ناشی از پیری از شادی و خوشی به مرگ نزدیک می شوم»^{۹۹}، و سخت سفارش می کرد که کاترین جنگ را همچنان پی گیرد و تا پیروزی نهایی گرد آشتی نگردد^{۱۰۰}.

برکس می آورد که تبلیغگری‌های ضد عثمانی از سوی همه نویسندگان در فرانسه چهره می بست و مفسران سیاسی روزنامه‌ها در انتظار سرنگونی امپراطوری عثمانی بسر می بردند. از نویسندگان فرانسوی که در این جرگه جای می گرفت ولنی (Volney) بود. وی در کتابی، که در سال ۱۷۸۸/۱۲۰۳

پیرامون جنگ میان روسیان و ترکان پراکنده ساخت پیشنهاد کرد که امپراطوری عثمانی نابود و يك امپراطوری یونانی به جای آن بنیاد گردد و فرانسه اجراکننده این طرح باشد. وی گفت که یورش بر عثمانی زندگی نوینی به آسیا خواهد بخشید.^{۱۰۱} همان ولنی بود که از سال ۱۷۸۳/۱۱۹۸ تا سال ۱۷۸۵/۱۲۰۰ در مصر و سوریه زیست و در سفرنامه اش به اروپاییانی که می خواستند بر آن کشورها یورش برده چیره شوند راهنمایی هایی ارائه داد.^{۱۰۲} ادوارد سعید (Edward Said) به روشنی نشان می دهد که نوشته های این سفرنامه و دیگر نوشته های ولنی راهگشای مستقیم لشکرکشی های ناپلئون به مصر و سوریه بوده است.^{۱۰۳}

شکست های عثمانی در جنگ های ۷۴-۱۷۶۸ از روس و در دیگر جنگ هایی که به دنبال آن رخ داد - مانند جنگ های آن دو کشور در سالهای ۱۲۰۷-۱۱۹۲/۹۲-۱۷۷۸ و ۲۷-۱۲۲۱/۱۸۱۲-۱۸۰۶- عثمانی را در پرتگاه نابودی قرارداد و آنچه را که در تاریخ به نام «مسأله شرق» (Eastern Question) آوازه دارد مطرح ساخت.^{۱۰۴} باتوجه به این ویژگی های درون مرزی و برون مرزی، دولت مرکزی ناچار بود به اصلاح گری هایی گسترده دست زند تا با نیرومند ساختن خود از راه تشکیل ارتشی نوین بتواند امیدوار باشد که بر کشوری یکپارچه و متحد و زیر فرمانروایی يك حکومت مرکزی حکم می راند و می تواند در برابر یورش اروپا کمتر آسیب پذیر باشد. در همین راستا بود که در روزگار سلطان مصطفای سوم (پادشاهی: ۱۱۸۸-۱۱۷۱/۷۴-۱۷۵۷) و سلطان عبدالحمید یکم (پادشاهی: ۱۲۰۴-۱۱۸۸/۸۹-۱۷۷۴) يك رشته از نوسازی ها چهره بست.

نوسازی باکمال دشمنان تاریخی: فرانسویان

در درازای جنگ های ۷۴-۱۷۶۸ با روسیان گام هایی به کمک فرانسویان

در راه نوسازی ارتش برداشته شد، زیرا شکست در جنگ بخوبی روشن می‌ساخت که عثمانی در زمینه دانش و فنون نظامی نوین سخت واپس مانده است. دولت در سال ۱۷۶۹/۱۱۸۳ آموزشگاه مهندسی پیشین - «مهندس‌خانه» - را بازگشود و استادانی از خود ترکان را در آن به تدریس برگماشت. نوشته‌هایی در دست است که پیرامون کیفیت خوب «مهندس‌خانه» سخن می‌آورد. در سال ۱۷۷۳/۱۱۸۷ باکمک بارون دوتوت فرانسوی يك آموزشگاه علوم ریاضی بنیاد یافت و در سال بعد آن آموزشگاه گسترش داده شد. در سال ۱۷۷۴/۱۱۸۸، هنگامی که يك دسته از ریزنان نظامی فرانسه به ترکیه رفتند، نخستین یکان ارتشی جدا از نظام ینی‌چری‌ها و به شیوه اروپا پدید آمد. در سال ۱۷۷۶/۱۱۹۰ يك آموزشگاه مهندسی دریایی به نام «مهندس‌خانه بحریه همایون» با همکاری بنیادی افسران فرانسوی بنیاد یافت و در سال ۱۷۸۶/۱۲۰۱ يك کتاب دوجلدی از لافیت-کلاوه (Lafitte-Clavé) پیرامون اردوزنی و سنگربندی و در سال بعد کتابی از تروگه (Truguet) درباره مانورهای دریایی چاپ شد.^{۱۰۵}

در سال‌های ۱۲۰۰-۱۱۹۷/۸۵-۱۷۸۲ خلیل حامد پاشا با برنامه‌هایی گسترده و سازمان‌یافته پیرامون نوسازی و اصلاحگری عنوان صدراعظم یافت و در سال ۱۷۸۴/۱۱۹۹ فردی بنام شوازل - گوفیه (Choiseul - Gouffier) به عنوان سفیر فرانسه وارد ترکیه شد و شماری فراوان از افسران، کارشناسان فنی، هیأت‌دانان، جغرافی‌دانان، جهانگردان، نقشه‌کشان و حتی شاعران و نقاشان فرانسوی را به همراه خویش آورد و همه مورد پذیرایی گرم خلیل حامد پاشا قرار گرفتند. روشن است که این برنامه سازمان‌یافته به آشناسدن ترکیه با دانش و کارشناسی غرب کمک می‌کرد ولی جنبه‌های استعماری آن ابعادی بس گسترده داشت و کاستی‌های موجود در کار نوآوران بس چشمگیر بود تا جایی که مخالفان نوآوری به آسانی

توانستند آن رشته از اصلاحگری‌ها را با پایانی پیروزمند همراه نسازند و برای دست‌اندرکاران آن برنامه سرنوشتی دلخواه تدارک نبینند.

سردمدار فرانسوی آن برنامه، شوازل - گوفیه، به طبقه‌ای مرفه وابسته بود و مانند بسیاری دیگر از اندیشه‌گران و سرجنابان فرانسوی آرزوی برقراری يك امپراطوری یونانی را بجای امپراطوری عثمانی در سر می‌پروراند. شوازل - گوفیه در سال ۱۷۷۶/۱۱۹۰ سفری به یونان کرد و یادداشت‌های آن سفر را در دو جلد نوشته و جلد یکم آن را در سال ۱۷۸۲/۱۱۹۷ پراکنده ساخت. وی در سال ۱۷۸۳/۱۱۹۸ کتابی دیگر با نام «بحث مقدماتی» (Discourse Preliminaire) به عنوان «دیباچه» ای بر آن کتاب بیرون داد و در آن «دیباچه» خشمی فراوان همراه با ناسزاگویی درباره چیرگی ترکان بر فرزندان آتن و اسپارت از خویش نشان داد. در همان سال یادداشتی برای دولت فرانسه نوشت و در آن از تالیران (Talleyrand) و ناپلئون بناپارت پیشگامی کرده از دولت خود خواست که بر دریای مدیترانه چیره شود تا زیان‌هایی که فرانسه در کانادا و هندوستان دیده بود جبران گردد. شوازل - گوفیه در این یادداشت خود افزود که فرانسه با چیره شدن بر یونان، دریای اژه، مصر و دریای سیاه می‌تواند در برابر انگلیس بایستد و در این صورت بایسته است که دست روسیه از سرزمین‌های عثمانی و دریای سیاه کوتاه گردد. این پیشنهادها، که از دیدگاه ترکان خانمان برانداز و نابودکننده به شمار می‌آمد، تا آنجا مورد دل‌بستگی و توجه دولت فرانسه قرار گرفت که سبب شد پیشنهاددهنده به عضویت آکادمی فرانسه درآید و حتی در سال ۱۷۸۴/۱۱۹۹ به عنوان سفیر فرانسه به ترکیه رود.

چنین می‌نماید که سفارت شوازل به استانبول سرپوشی برای اجرای

همان نقشه‌های استعماری و خانمان‌برانداز بوده است. شوازل - گوفیه برای آن‌که بتواند آن‌چه را در «بحث‌مقدماتی» خود پیرامون لزوم نابودی امپراطوری عثمانی و برقراری يك امپراطوری یونانی آورده بود از دیده عثمانیان دور نگاهدارد کوشید که همه نسخه‌های آن کتاب را گرد آورده از دسترس خوانندگانش دور سازد و حتی نمایندگانی برای اجرای این خواست به انگلیس و آلمان فرستاد، ولی در این راه چندان کامیاب نبود. در سال ۱۷۸۴/۱۱۹۹ یکی از دوله‌های فرانسه بنام شارل دومونتورنسی (Duc Charles de Montmorency) مأموریت یافت که ارتش و نیروی دریایی عثمانی را به شیوه‌ای نوین سازمان دهد و برای همین منظور اجازه خواست تا يك ستاد مرکزی مرکب از شماری فراوان از عثمانیان - و در واقع يك ارتش - در رودس (Rhodes) و کرت (Crete) بنیاد گذارد. این درخواست او بدگمانی فراوانی پدید آورد و روشن است که جای بدگمانی هم بود زیرا نخست آن‌که دوله با شخصیت و مهمی مانند وی به‌استخدام سفارت فرانسه در ترکیه، که شغلی نامناسب برای وی می‌نمود، درآمده بود؛ دوم آن‌که وی می‌خواست ارتشیان بسیاری را در آن جزایر، که از دیدگاه سوق‌الجیشی بسیار حساس و از حوزة تسلط نیروهای ترك دور بود، متمرکز سازد. در همان حال، دیگر فرانسویان و همدستان شوازل - گوفیه مانند دوتوت و تروگه به فعالیت‌های جاسوسی و استعماری به‌سود فرانسه و به زیان امپراطوری عثمانی سرگرم بودند. يك سخن، در آن روزگار پیوند فرانسه - عثمانی به شیوه‌ای بوده است که شوازل - گوفیه عثمانی را «یکی از ثروتمندترین مستعمره‌های فرانسه» خواند

(une des plus riches colonies de la France)^{۱۰۶}. با توجه به این‌که اجرای برنامه‌های نوسازی از سوی دولت نوگرای خلیل حامد پاشا برعهده کسانی

گذاشته شده بود که نقشه نابودی عثمانی را در سر داشتند نمی توان انتظار داشت که آن برنامه جز زبان پیامدی دیگر می توانست همراه داشته باشد.

واکنش دیرینه گرایان در برابر اصلاحگری های خلیل حامد

از سوی دیگر، نیروهایی که با هرگونه نوآوری و دگرگونی نظام کهن عثمانی سرستیز و ناسازگاری داشتند آرام ننشسته بودند. آنان از فعالیت های استعمارگرانه فرانسویان آگاه شدند و از همه مهم تر نسخه ای از «بحث مقدماتی» شوازل، که طرح نابودی عثمانی را ریخته بود، به دست آنان افتاد. این دگرگونی ها و چگونگی ها با تصرف خان نشین کریمه از سوی امپراطوری روس همراه شد و در مجموع فرصتی دلخواه و مردم پسند برای مخالفان نوگرایی فراهم ساخت تا برضد دولت نوگرای خلیل حامد پاشا شورش کنند. آنان شماری از همکاران صدر اعظم را کشتند و خود وی را نیز در تبعید از پای درآوردند و این نوشته را بر لاشه او آویختند: «دشمن دین و دولت»^{۱۰۷}.

روشن است که برنامه نوسازی دولت خلیل حامد پاشا استوار کردن پایه های استعمار فرانسه در سرزمین عثمانی و درخاورمیانه معنی می داده و بدگمانی کهنه گرایان نسبت بدان بسیار بجا بوده است. ستیز سخت آنان برضد دولت خلیل حامد پاشا و برنامه های نوگرایی او خودبخود ستیز برضد استعمار به شمار می آمده زیرا همین بدگمانی ها و ستیزه گری های آنان بود که برنامه های استعمارگرانه نمایندگان استعماری فرانسه را دست کم به شیوه ای زودگذر درهم پیچید. با اینهمه نمی توان گفت که عثمانی با ستیزه گری های دیرینه گرایان برضد برنامه خلیل حامد پاشا گام به پهنه کامیابی گذاشت و یا این که نقشه ها و برنامه های دیرینه

گرایان دشواری‌های دولت عثمانی را گشود و یا این که دست کم از استقلال امپراطوری در برابر فشارهای برون مرزی پاسداری کرد. درست است که خیزش ضد استعماری آنان در برابر دولت نوگرای حامد پاشا از اجرای يك رشته از برنامه‌های استعماری فرانسویان جلوگیری کرد و کار آنان تنها در همین چارچوب محدود درخور ستایش است. ولی آیا می‌توان پذیرفت که باورها، خواست‌ها و برنامه‌های عملی دیرینه گرایان در مجموع می‌توانسته است دولت عثمانی را به شیوه‌ای مؤثر و سودمند یاری رساند تا آن دولت بتواند در راه خودبستگی گام بردارد و با دو رویه تمدن بورژوازی غرب به شیوه‌ای مؤثر، سودمند و منطقی رویارو شود؟ پاسخ این پرسش به شیوه‌ای روشن و آشکار منفی است.

از نوشته‌های احمد رسمی، که یکی از دولتمردان و تاریخ‌نگاران عثمانی و از یاران نزدیک خلیل حامد پاشا بود، چنین برمی‌آید که افسانه‌ای که بنام «قل‌الما؛ Kizil Elma» (سیب سرخ) در میان ترکان بوده که آنان بدان باور داشته‌اند. بر پایه این افسانه، سرنوشت ترکان بر این بوده که بر جهان مسیحیگری چیره خواهند شد و در کارزار با مسیحیان پیروزی از آن مسلمانان راستین خواهد بود بی‌آن که ساز و برگ جنگی و آمادگی‌های نظامی بتواند نقشی بازی کند. احمد رسمی می‌افزاید که شکست‌های پی‌درپی ترکان در جنگ‌های ۸۸-۱۱۸۲/۷۴-۱۷۶۸ زاییده همین باورهای مبتنی بر افسانه بوده است.^{۱۰۸}

احمد رسمی این سخنان را در پیوند با جنگ‌های روس و عثمانی در سال‌های یادشده نوشت، ولی در حدود ده سال پس از آن تاریخ نویسنده و تاریخگری دیگر از عثمانی بنام واصف (مرگ: ۱۲۲۱/۱۸۰۶) در پیوند با برنامه‌هایی که در روزگار صدارت خلیل حامد پاشا از سوی فرانسویان در

زمینه نوسازی ارتش طرح ریزی شده بود، سخنی تقریباً در همان راستا آورده است :

«پیروزی و شکست [درنبرد] در دست خداست، ولی
 باور ترسایان درست برضد آنست، زیرا آنان پیرو مکتب
 فیلسوفان هستند که می‌گویند آفریدگار نقشی در امور ویژه
 [وجزئی] ندارد (پناه بر خدا)»^{۱۰۹}.

درست است که هر مسلمانی آموخته است که کارهای خود را با
 توکل بر خدا انجام دهد، و این هم درست است که قرآن، حدیث یا
 پیشوایان اسلام هرگز مسلمانان را به پیروی از مکتب فیلسوفان اروپایی
 نخوانده‌اند. ولی آنچه روشن می‌نماید این است که بی‌سلاح و ساز و برگ
 به جنگ دشمن رفتن پیامدی جز شکست به بار نخواهد آورد. چنین می‌نماید
 که بر همین پایه بوده است که رهبران مذهبی عثمانی در موارد لازم به
 عنوان «مقابله بمثل» به آیاتی از قرآن استناد کرده لزوم به کار بردن همه‌گونه
 سلاح‌ها و فریب‌های جنگی دشمن کافر را برضد خود آنان یادآور
 شده‌اند^{۱۱۰}. آشکار است که ترکان بر پایه باورهای خود به افسانه‌هایی از
 گونه «قل‌الما» و بر پایه سخنان اندیشه‌گرانی مسانند و اصف به هیچ روی
 نمی‌توانستند راه‌گشای دشواری‌های امپراطوری عثمانی در واپسین
 سال‌های سده ۱۸ باشند و راهی بهتر و سودمندتر از آشنایی با رویه
 دانش و کارشناسی غرب و گریز هرچه بیشتر از رویه استعماری آن
 پیشنهاد کنند. در آن روزگار دو رویه تمدن بورژوازی غرب گام به مرحله‌ای
 ویژه می‌گذاشت و اوج خویش را آغاز می‌کرد و جامعه عثمانی بسان دیگر
 جوامع روی زمین نمی‌توانست از رویارویی با آن دو رویه روی بگرداند.
 ناگفته نماند که و اصف، که آن‌گونه سخنان ناهماهنگ با نیازها و

دشواری‌های موجود را آورده، سخنانی دیگر نیز دارد که بسیار درخور نگرش است و از يك واقعیت انکارناپذیر تاریخی خبر می‌دهد. وی به جنبه‌های استعماری همکاری فرانسویان در زمینه نوسازی ارتش عثمانی پرداخته و به درستی نگران خطرهای زاییده آن بوده است؛ و اصف می‌نویسد:

«مسلم است که پذیرفتن کمک از فرانسه ... با زبان‌های فوری و درازمدت همراه است و پیامدهایی مصیبت‌بار نیز در پی خواهد داشت. افزون بر این، خواست فرانسویان تنها بر بنیاد دوستی استوار نیست و اعتماد بر دولت‌های مسیحی هرگز مجاز نخواهد بود»^{۱۱۱}.

کیست که منکر حقیقت این بخش از سخنان و اصف باشد؟ آیا کمک‌های فنی فرانسه زیر نظر شوازل - گوفیه پیامدهایی مصیبت‌بار در پی نمی‌داشت؟ آیا فرانسویان با آن پیشینه دراز دشمنی با امپراطوری عثمانی می‌خواستند واقعاً با عثمانیان دوست باشند و شایستگی داشتند که مورد اعتماد مردم عثمانی قرار گیرند؟ یورش ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸/۱۲۱۳ سخن هواداران شیوه‌های کهن و دشمنان نوگرایی و نوسازی را، بویژه در مورد خواست‌های استعماری فرانسه، روشن ساخت. ولی تنها آشنایی با خواست‌های پلید و استعمارگرانه فرانسویان و آگاهی از کاستی‌های موجود در روند نوسازی، دشواری‌های بنیادی ترکیه عثمانی آن روزگار را از میان نمی‌برد، بلکه آن کشور نیاز به راه‌حلی درست داشت که پاسخگوی نیازهای آن باشد. روشن است که دست‌اندرکاران برنامه‌های نوسازی به سرپرستی خلیل حامد پاشا بسیار بد عمل کردند و جنبه‌های استعماری برنامه‌های خود و پیامدهای ناسودمند آن را از دیده دور داشتند

ویک سخن گامی در راه پاسخگویی به نیاز جامعه عثمانی بر نداشتند. ولی از سوی دیگر اندیشه گرایان و وابستگان به شیوه‌های کهن هم بنوبه خویش، با توجه به همه دشواری‌های موجود، راهی درست و کم‌زیان برای رویارویی عثمانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب پیشنهاد نکردند.

این‌گونه رویدادها، ویژگی‌ها، چگونگی‌ها و دشواری‌های میان دیرینه‌گرایان و نوگرایان هرگز پایان نیافت، زیرا دشواری رویارویی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب پایان نمی‌یافت و امپراطوری عثمانی، همانند دیگر کشورهای ناپیشرفته آن‌روز جهان، راه‌گزیز از آن را نداشت و نمی‌توانست هیچ‌یک از آن دو رویه را نادیده انگارد. نوگرایان به شیوه‌ای نارسا و پراز کاستی دست به سوی دانش و کارشناسی غرب دراز می‌کردند و دیرینه‌گرایان با نیرویی کوبنده و با نشان دادن کاستی‌های برنامه نوگرایان روند نوگرایی را بازمی‌داشتند. ولی این بازداشتن‌ها نمی‌توانست دیرپا باشد زیرا دشواری بنیادی، که همانا نیاز پیگیر عثمانیان به دانش و کارشناسی نوین بود، همچنان پای برجا مانده بود و دولت عثمانی برای آن‌که بتواند هستی و هویت خویش را پی‌گیرد و از آن‌دربابر اروپای دشمن پاسداری کند و از ستیزه‌گری‌ها و سرکشی‌های درون‌مرزی که دولت را در برابر دشمنان برون‌مرزی آسیب‌پذیرتر می‌ساخت برهد باز هم به دنبال یک‌رشته از برنامه‌های نوگرایانه رفت.

نوگرایی‌های سلطان سلیم سوم و درگیری فرانسویان

این رشته از برنامه‌های نوگرایانه در روزگار پادشاهی سلیم سوم به شیوه‌ای گسترده‌تر دنبال شد، یعنی درهنگامی که تاریخ، دگرگونی‌ها و چگونگی‌های واپسین سال‌های سده ۱۸ و آغازین سال‌های سده ۱۹ را

می‌آزمود. درست در همین روزگار بود که بورژوازی غرب با دوا انقلاب بزرگ آمریکا و فرانسه برتری بی‌چون و چرای خود را به جهانیان اعلام کرده بود و دو رویه تمدن بورژوازی غرب به شیوه‌ای آشکار، نیزومند و گریز ناپذیر اوج خویش را آغاز می‌کرد و همه جهان ناپیشرفته از جمله عثمانی را مورد تهدید قرار می‌داد. این دو پدیده از آن روزگار به بعد راه گریز برای هیچ ملت و سرزمینی به جای نمی‌گذاشت، بدین معنی که دانش و کارشناسی مورد نیاز همه مردم جهان بود، و استعمار به صورت سیاسی یا اقتصادی بر همه سرزمین‌ها گام می‌گذاشت و پیشاپیش بر بسیاری از ملت‌های جهان چیره شده بود. در پیوند با همین ویژگی‌ها بود که سلیم به برنامه‌های نوسازی روی آورد.

پیش از آن که سلیم بر تخت نشیند یک رشته از جنگ‌های فزونخواهانه با روس و اتریش در جریان بود و ارتش کهنه‌بینی چری‌ها توانایی دفاع نداشت و پیامد آن شکست‌های پی‌درپی عثمانیان بود. درست است که در جنگی که در سال‌های ۱۱۴۹-۳۹/۱۷۳۶ میان اتریش و عثمانی رخ داد عثمانیان بر نیروهای دشمن پیروز شدند و حتی بلغراد را، که در جنگ‌های ۳۱-۱۱۲۹/۱۷۱۶ از دست داده بودند، باز پس گرفتند^{۱۱۲}، اما از روسیان شکست می‌خوردند. ووسینیچ (Vucinich) می‌گوید که از روزگار پتر بزرگ تا سده ۱۹ روس و اتریش همساز با یکدیگر با عثمانیان می‌جنگیدند و پس از آن هم روسیان به تنهایی جنگ را پی گرفتند؛ عثمانیان تنها در جنگ‌های ۱۱۲۳/۱۷۱۱ و ۷۳-۱۲۷۰/۱۸۵۳ بر روسیان پیروز شدند ولی در شش جنگ دیگر از جمله جنگ‌های ۱۲۰۷-۱۱۹۲/۱۷۷۸-۲۷ و ۱۲۲۱/۱۸۱۲-۱۸۰۶ که در روزگار پادشاهی سلیم سوم رخ داد، پیوسته شکست از آن عثمانیان بود^{۱۱۳}. این شکست‌ها در عمل

زنگ خطر را در همه خاورمیانه به صدا درآورد. حورانی (Hourani) می‌گوید که شکست‌های عثمانی از روسیان در شهر دوردستی از امپراطوری عثمانی مانند موصل (شمال عراق) بدین‌شیوه قلمداد شد که روسیان بزودی جهان اسلام را خواهند بلعید^{۱۱۴}.

بدینسان، می‌بینیم که در روزگار سلیم سوم، عثمانی به‌شیوه‌ای سهمگین با یورش‌های نظامی غرب رویارو بوده است. در همان اوان، هم روسیه و هم دولت‌های دیگر اروپا می‌کوشیدند از قدرت و نفوذ عثمانی در دریای مدیترانه و در کشورهای زیر فرمانروایی آن بکاهند. دولت سلیم سوم برای رویارویی با این دشواری‌ها ناچار بود به یک رشته از اصلاحگری در زمینه‌های نظامی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و دیپلماسی روی آورد. البته نوسازی در ارتش بویژه مورد توجه سلیم بود زیرا، همان‌گونه که خلیل اینالچیک می‌گوید، انگیزه بنیادی او در اصلاحگری دستیابی بر ارتشی نیرومند بود تا بتواند روسیان را از سرزمین مسلمان‌نشین شمال دریای سیاه، که بتازگی بر آن چیره شده بودند و استانبول را مورد تهدید قرار می‌دادند، بیرون راند^{۱۱۵}.

سلیم انگیزه‌هایی دیگر نیز داشت که از درون مرزهای عثمانی ریشه می‌گرفت. تهدیدستی فزاینده در میان مردم بویژه کشاورزان، دشواری‌های مالی دولت، گسترش یافتن قدرت سران محلی و شورش‌هایی که جنبش‌های استقلال‌خواهی شهروندان غیرمسلمان امپراطوری عثمانی را به همراه داشت از جمله انگیزه‌های درون‌مرزی سلیم برای اصلاحگری بوده است. از دیدگاه برکس این عوامل سیاسی و اقتصادی نیز زاییده فشارهای خاموش و نامستقیم غرب بوده است^{۱۱۶}. همان سه نیروی ریشه‌دار کهن در جامعه عثمانی یعنی اعیان، بنی‌چری‌ها و رهبران مذهبی هواخواه

آنان همچنان حوزه قدرت و نفوذ خویش را گسترش می دادند و به شیوه‌ای مستقل از حکومت مرکزی در حوزه نفوذ خود فرمان می راندند و از این رهگذر خود بخود موضع و موقع دولت را در برابر یورش‌های بیرون مرزی آسیب پذیرتر می ساختند .

به هر روی، سلیم برنامه‌های اصلاحگری خویش را که «نظام جدید» نام گرفته آغاز کرد، ولی با آن که دشمنی‌های دیرپای فرانسویان با امپراطوری عثمانی بر همه روشن شده بود و با آن که سیاست‌گزاران فرانسه از دیرباز بارها نشان داده بودند که نقشه نابودی دولت عثمانی را در سر می پرورانده‌اند، این بار نیز پادشاه و دولتمردان نوگرای عثمانی برای اجرای برنامه‌های نوسازی اشتباهی پس بزرگدست مرتکب شده دست فرانسویان را در این زمینه با زونقش بنیادی را برعهده آنان گذاردند . خود پادشاه بویژه تحت تأثیر اندیشه و فرهنگ فرانسویان قرار داشت . هنگامی که وی ولیعهد عثمانی بود با لویی شانزدهم، (۱۲۰۸-۱۱۶۸/۹۳-۱۷۵۴) پادشاه فرانسه به شیوه‌ای پنهانی نامه‌نگاری می کرده است . پژوهش‌های پژوهشگرانی مانند صالح منیر نشان می دهد که نامه‌های سلیم از میان اسناد فرانسه و ترکیه به دست آمده و گزارشگر آن است که سلیم سخت واله و شیدای تمدن فرانسه بوده و از آن ستایش می کرده است . سلیم در این نامه‌ها از جمله بیان داشته که پس از دستیابی بر تخت و تاج ترکیه با دولت فرانسه هم پیمان خواهد شد و به اصلاحگری‌هایی به شیوه اروپا دست خواهد زد . سلیم نیز اظهار امیدواری کرده که فرانسه در این راه وی را یاری خواهد رساند . سلیم بویژه از پادشاه فرانسه خواسته که به نوسازی ارتش عثمانی کمک کند تا او بتواند سرزمین‌هایی را که در جنگ با روسیان از دست داده باز پس گیرد . از همین رشته اسناد

نیز برمی آید که لوئی شانزدهم به نوبه خویش وی را مورد تشویق و راهنمایی قرار می داده است.^{۱۱۷} نامه ای نیز از سلیم به زبان فرانسه در دست است که در آن نوشته: «من از روزگار کودکم هرگز نمی توانسته ام در دل خویش جز دربار فرانسه دوست دیگری برای بابعالی بیام».^{۱۱۸}

«الایحه»ها و پیشنهادهایی پیرامون اصلاحگری

این گرایش ویژه پادشاه به دشمنان فرانسوی، خود بخود برنامه نویسانی را در برابر دشمنان نوگرایی آسیب پذیر می ساخت. از دیدگاه آنان، وجود همین گونه گرایش در میان دولتمردان نوگرای عثمانی و اجرای کنندگان برنامه های نویسانی سندی بن روشن برخیاقت پادشاه و دولتمردان و زیانمند بودن روند اصلاحگری برای جامعه عثمانی به شمار می آمد که در هنگامی مناسب از آن بهره جویی کردند (به قسمت های زیرین نگاه کنید). به هر روی، سلیم در سال ۱۲۰۶/۱۷۹۱ به ۲۲ تن از بلند پایگان مذهبی، لشکری و کشوری مأموریت داد تا علل ناتوانی ترکیه و راه رهایی از آن را مورد پژوهش قرار داده دیدگاههای خویش را به روشنی بیان کنند. این از نخستین گام هایی بود که سلیم در راستای نوگرایی برداشت. این کسان، دیدگاههای خویش را در گزارش هایی با عنوان «الایحه» در زمینه های گوناگون اقتصادی، سیاسی، مدنی و نظامی نوشته به پادشاه تسلیم کردند. ولی بیشتر گزارش ها اصلاح در زمینه ارتش را بیش از هر چیز بایسته دانست و تقریباً همه گزارش ها بهره گیری از اروپاییان را برای نویسانی ارتش عثمانی سفارش کرد. در این گزارش ها نیز پیشنهاد شد به دو که رشته های گوناگون نظامی مانند توپخانه، نقشه سازی، کشتی سازی، ساز و برگ جنگی، نقشه برداری و قورخانه، که سخت مورد نیاز بود، پدید آید. پیشنهادهایی دیگر در زمینه های اجتماعی

ومالی و ارضی نیز داده شد^{۱۱۹}.

یکی از اندیشه‌گران عثمانی که در آغازین سال‌های پادشاهی سلیم پیرامون رویارویی با تمدن بورژوازی غرب و مسأله بهره‌گیری از دانش و کارشناسی نوین به تفصیل سخن آورد احمد عزمی (یا عظمی) افندی بود. نامبرده در سال‌های ۱۲۰۷-۱۲۰۵/۹۲-۱۷۹۰ به عنوان سفیر عثمانی در برلین بسر برد و **سفرنامه**‌ای پیرامون آموخته‌ها و آزموده‌های خویش به رشته نگارش کشید. بیشتر اندیشه‌گران و صاحب‌نظران گذشته عثمانی اروپاییان را کافرانی نادان می‌دانستند و تنها برای سرگرمی از آنان یاد می‌کردند. عزمی افندی یکی از اندیشه‌گران روزگار سلیم بود که برعکس پیشینیان خود به واقع‌گرایی پرداخته اروپاییان را هم‌وردانی نیرومند و در حال پیشرفت به شمار آورد و بر آن باور بود که ترکان باید شیوه‌های اروپایی را بیاموزند تا بتوانند در برابر آنان از خویشتن پاسداری کنند. عزمی افندی در **سفرنامه** خود پیرامون ویژگی‌های گوناگون کشور پادشاهی پروس از جمله درباره نظام اداری، سازمان‌های اداری مهم دولتی، خزانه‌داری کل، جمعیت، انبارهای انباشت مواد غذایی، ارتش، قورخانه و شهروندان آن کشور سخن آورده است. سازمان حکومتی پروس و بویژه کارایی دستگاه دولتی، شایستگی بلندپایگان دولت، تهی‌بودن سازمان‌های دولتی از کارگردانان ناشایسته و بیهوده و مقررات مربوط به دریافت حقوق و ترفیع رتبه به شیوه‌ای آشکار و به‌میزانی بسیار وی را تحت تأثیر قرار داد.

عزمی افندی نیز پیرامون کوشش پروسیان در پایه‌ریزی صنایع و فراهم‌ساختن آسایش و ایمنی درون مرزی سخنی دراز آورد و نظام مالی و خزانه‌داری پروس را سخت مورد ستایش قرار داد. شرح و توصیف او

پیرامون ارتش پروس و شیوه آموزش نظامی در آن کشور منبع مهم آگاهی آن دسته از بلندپایگانی در عثمانی گردید که در جستجوی بهبودی ساختار ارتش بودند. وی به بیان دیدگاههای اصلاحی نامستقیم بسنده نکرد بلکه بر بنیاد آنچه که در پروس دیده و آموخته بود پیشنهادهایی به شیوه‌ای مستقیم برای بهتر ساختن عثمانی بدینسان ارائه داد:

- ۱- تباهی و تبهکاری که پدیدآورنده خودکامگی و واژگون‌کننده کشور است باید یکسره از میان برود.
- ۲- دستگاه‌های دولتی باید آراسته و پاکسازی شود و تنها افراد شایسته و کارآمد را باید در آن راه داد.
- ۳- هر بلندپایه دولتی باید در خور کاری که انجام می‌دهد حقوقی منظم دریافت دارد.
- ۴- تا مادامی که از بلندپایگان دولتی گناهی بزرگ، که زیان به نظم و بنیاد کشور رساند، سر نزده نباید آنان را از کار برکنار کرد.
- ۵- افراد ناشایسته نباید به کاری گماشته شوند که شایستگی آن را ندارند.

۶- طبقات پایین جامعه، که اکنون می‌کوشند از طبقات بالا تقلید کنند، باید از آموزش و پرورش برخوردار گردند.

۷- نیروهای مسلح، بویژه توپخانه و نیروی دریایی باید به شیوه‌ای درخور و شایسته آموزش ببینند و همواره در تابستان و زمستان برای رویارویی با رویدادهای ناگهانی آماده باشند. اگر چنین گامی برداشته شود هم پیمانان عثمانی نیرومند خواهند شد و دشمنانش شکست خواهند خورد و از همین راهست که دولت عثمانی می‌تواند بر دشمنان خویش پیروز گردد.^{۱۲۰}

در سال ۱۲۰۶/۱۷۹۱ سلطان سلیم، ابوبکر راتب افندی را به‌وین فرستاد تا به‌شیوه‌ای مستقیم آگاهی‌هایی پیرامون اتریش و دیگر کشورهای اروپایی به‌دست آورد. وی در سال ۱۲۰۷/۱۷۹۲ بازگشت و گزارشی درپانصد صفحه پیرامون نظام نوین ارتش‌های اروپایی، بویژه اتریش، داد و افزون بر آن، آگاهی‌های فراوانی دربارهٔ حکومت، جامعه و اندیشه‌های فیلسوفان اروپایی به‌دست داد. وی برای يك کشور بنیاد یافته بر شیوه‌های نو این ویژگی‌ها را برشمرد: ارتشی منظم و با انضباط، امور مالی منظم، کارگزارانی روشن‌فکر، وفادار و میهن‌دوست، ایمنی همگانی همراه با رفاه و آسایش برای توده مردم ۱۲۱.

همان‌گونه که از این پیشنهادهاى اصلاحی پیداست، همواره از جنبه‌های مثبت یعنی رویهٔ دانش و کارشناسی تمدن بورژوازی غرب سخن به‌میان آمده است. اگر تنها يك‌سوی قضیه مورد توجه باشد این پیشنهادها درست و سودمند می‌نماید. ولی کاستی بزرگ آن اینست که، بنابراین چه به‌دست می‌آید، همزمان به‌سوی دیگر قضیه توجه نگردیده و به جنبه‌های استعماری تمدن بورژوازی غرب اهمیت و بهایی همپا، همسان و درخور داده نشده است. اگر نواندیشان هردو رویهٔ تمدن بورژوازی غرب را به‌عنوان دوپدیدهٔ جدایی‌ناپذیر همزمان مورد بحث قرار می‌دادند و جدایی‌ناپذیر بودن عملی آن‌را با بررسی، کاوش و کنکاش همزمان پیرامون هردو پدیده روشن می‌ساختند شاید پیامدش برگزیدن راه آگاهانه‌ای بود که زیانی کمتر و سودی فراوان‌تر به‌همراه داشت. برخورد همه‌سویه و آگاهانه با مسألهٔ رویارویی با دو رویهٔ تمدن بورژوازی غرب به اندیشه‌گران روزگاران واپسین نیز فرصت می‌داد تا ضمن بررسی‌های ژرف‌تر و گسترده‌تر به‌مردم خود به‌شیوه‌ای آموزش دهند که پیرامون هردو رویهٔ

تمدن غرب همزمان بیندیشند و دشواری‌های اجتماعی، اقتصادی، نظامی و سیاسی خویش را با آگاهی‌هایی بسنده و بایسته چاره کنند.

نوسازی همراه با غربزدگی ترکان و تبلیغ‌گری‌های استعمار فرانسه

اکنون بد نیست به‌چگونگی و روند نوسازی روزگار سلیم نگاهی کوتاه بیفکنیم. یکی از «لایحه»ها، که ازسوی فردی بنام رشید داده شده بود، پیشنهاد می‌کرد که مردانی به‌اروپا روند و شیوه‌های نوین اروپایی را در آنجا بیاموزند. دولت سلیم به‌پیروی از این پیشنهاد در سال ۱۲۰۸/ ۱۷۹۳ برای نخستین بار سفارتخانه‌های دایمی دولت عثمانی را در پایتخت‌های مهم اروپا مانند لندن، پاریس، وین، برلین و مادرید بنیاد نهاد. سفیرانی که بدان شهرها رفتند دستور یافتند که افزون بر وظایف جاری سفارت وضع ارتش، امور اداری و مدنی کشورهای محل مأموریت خود را مورد پژوهش و بررسی قرار دهند. با هر سفیری چندتن از جوانان ترک نیز همراه شدند تا زبان کشور محل مأموریت خویش را بیاموزند و بر دیگر اموری که برای کشور عثمانی سودمند بود آگاه گردند.

وینتر (Winter) از یک آموزشگاه مهندسی با نام «مهندس‌خانه بریه همایون» سخن می‌آورد که در سال ۱۷۹۴/۱۲۰۹ (یا ۱۷۹۶/۱۲۱۱) برای تربیت افسران نیروی زمینی بنیاد یافت^{۱۲۲}. برخی دیگر از نویسندگان می‌نویسند که سلیم در سال‌های ۱۷۹۲/۱۲۰۷ و ۱۷۹۵/۱۲۱۰ آموزشگاه مهندسی یا «مهندس‌خانه» را که پیش از این بنیاد یافته بود گسترش داد و برای تدریس از وجود ترکان بهره‌جست، ولی از اروپاییان بویژه فرانسویان نیز کمک می‌گرفت. در این آموزشگاه بسیاری از دانش‌های نو از جمله ریاضی، هندسه، جغرافیا، نقشه‌کشی و ستاره‌شناسی آموخته می‌شد و

زبان عربی و فرانسه اجباری بود. کتابخانه‌ای در آن آموزشگاه پدید آمد که در حدود ۴۰۰ جلد کتاب در زمینه دانش‌های نوین، مانند یک دوره «دائرة المعارف بزرگ» فرانسه، در آن جای داده شد. بنابه درخواست‌های پی‌درپی دولت ترکیه در سال‌های ۱۲۰۸/۱۷۹۳ و ۱۲۱۰/۱۷۹۵، سفیر جدید فرانسه در استانبول در سال ۱۲۱۱/۱۷۹۶ شماری فراوان کارشناس نظامی فرانسوی با خود به استانبول برد تا در زمینه نوسازی ارتش کار کنند. در سال‌های ۱۲۰۸-۱۲۰۷/۱۷۹۳-۱۷۹۲ پیرامون شیوه اداره حکومت و امور مالیاتی استان‌ها، نظارت بر بازرگانی غله و دیگر دشواری‌های اداری و مالی مقرراتی پدید آمد و دستورهای بیرون داده شد. از همه مهمتر دستور داده شد که یک نیروی بزرگ پیاده نظام به شیوه نوین اروپایی فراهم گردد و بودجه آن نیز از یک رشته از منابع درآمد تعیین گردید، و در مجموع نوسازی‌های فراوانی در زمینه ارتش و نیروی دریایی چهره بست^{۱۲۳}.

روشن است که این رشته از نوسازی‌ها در صورتی که به شیوه‌ای درخور و درچارچوب منافع و استقلال مردم عثمانی چهره می‌بست بسیار سودمند می‌بود. ولی روند نوسازی کاستی‌های فراوانی نیز به همراه داشت. همان‌گونه که پیش‌از این اشارت رفت، بیشتر کارها به دست کاردانان فرانسوی داده شد و این کار بسی زیان‌آور بود، زیرا به گواهی اسناد و مدارک موجود، فرانسه بیش از هر کشور اروپایی دیگر نشان داده بود که نقشه نابودی عثمانی را از راه دیپلماسی و همکاری‌های ظاهری داشته است. همین ویژگی فرانسویان خود بهانه‌ای به دست دشمنان نوگرایی داد تا برنامه‌های نوسازی را به سود سودگری‌های سنتی خود ولی با عنوان ستیز با کفر، تباهی و کشورفروشی دچار ایستایی کنند.

در زمینه سیاست برون مرزی و پیوندهای دیپلماسی با دولت‌های اروپا گام‌هایی برداشته شد و روشن است که این کار مورد نیاز جدی آن روزگار عثمانی بوده است. در آن روزگار، بورژوازی تازه نفس اروپا بر همه جهان دست می‌انداخت و دانش و کارشناسی را همراه با برنامه‌های استعماری خود به شیوه‌ای کوبنده و گریزن‌ناپذیر به جهانیان ارائه می‌داد. پیوندهای دیپلماسی جهانی نیز بسیار پیچیده شده بود. با توجه به این که هیچ کشور و سرزمینی نمی‌توانست از حوزه این پیوندها و پیچیدگی‌ها دور بماند و ویژه همه ناچار بودند با دولت‌های بورژوازی غرب در داد و ستد و پیوند باشند چاره‌ای جز آگاه شدن بر چگونگی آن پیوندها و آن پیچیدگی‌ها نداشتند. عثمانی دشمنان نیرومندی داشت و ناگزیر از شناختن آنان بود و یکی از بهترین راه‌های شناخت دشمن برقراری گونه‌ای پیوند با او بود و عثمانی در واپسین دهه سده ۱۸ در این راه گامی جدی برداشت. ولی دشواری کار در اینجا بود که این رشته از نوگرایی عثمانیان نیز با کاستی فراوان همراه بود.

به شیوه‌ای نمونه یادآوری می‌شود که بیشتر سفیرانی که از سوی عثمانی به اروپا می‌رفتند به نوگرایی و نوسازی باور نداشتند و حتی یک زبان اروپایی هم نمی‌دانستند. گزارش‌های آنان به روشنی گواه بر آن است که آنان در مأموریت‌های خویش چیزی چشمگیر نیاموختند و نیازموندند و آنچه را که آموختند و آزمودند بدان ارجی ننهاده ۱۲۴. نف می‌آورد که نامنظم و کهنه بودن دستگاه اداری عثمانی نارسایی‌هایی در پیوند با کشورهای اروپایی ببار می‌آورد و حتی دستگاه وزارت خارجه ترکیه نمی‌توانست پاسخ نامه‌ها را بدهد و یا در زمینه گفتگوها و تعهدات رسمی خود دقت و مراقبتی بسنده بکار برد و یا امور اطلاعاتی را به شیوه‌ای درخور زیر نظر داشته باشد. چون افراد ناآگاه به سفارت کشورهای بیگانه گسیل می‌شدند

بطور کلی شغل سفارت از ارزش و اهمیت افتاد^{۱۲۵}. ناآگاهی برخی از دست‌اندرکاران امور دیپلماتی و سیاست جهانی تا جایی بود که علی‌افندی سفیر ترکیه در پاریس تصرف جزیرهٔ مالت توسط ناپلئون را خاری دانست که از پهلوی دولت عثمانی برداشته شد و بسیاری از مسلمانان دربند را آزاد ساخت^{۱۲۶}.

از ویژگی‌های دیگر روند نوگرایی در روزگار سلیم پدید آمدن قشری از جوانان تحصیل‌کردهٔ ترك بود که ضمن آن که دانش نو می‌آموختند و در نوساختن کشور عثمانی نقشی بازی می‌کردند بیش از اندازه تحت تأثیر تمدن بورژوازی غرب نیز قرار گرفتند و برای گشودن دشواری‌های زندگی تنها چشم به غرب می‌دوختند و حتی به زیورگرایی و به اصطلاح فرنگی‌مآبی و غربزدگی نیز دچار شدند و به گفتهٔ برنارد لوئیس کار به جایی کشید که این‌گونه افراد نسبت به هر چه که غربی بود هیجان‌هایی ناپخته داشتند^{۱۲۷}. گفته شده است که سلطان سلیم خود هنرپیشگان اروپایی را به کاخ خویش فرا می‌خواند تا بنمایش پردازند، و کوشید تا از موسیقی و شعر غربی تقلید کند^{۱۲۸}. بوژه پیروی از شیوه یا به اصطلاح «مد» فرانسه در میان طبقات بالای جامعهٔ عثمانی رواج یافت^{۱۲۹}. تبلیغگران فرانسوی این چنین جو و محیط را نیز مناسب یافتند که خواست‌های استعماری خود را در زیر پوشش برخی از شعارهای زیندهٔ انقلاب کبیر تبلیغ کنند. درهمین راستا بود که آنان نوشته‌هایی به زبان ترکی به چاپ رسانده پراکنده ساختند. فرانسویان حتی رساله‌ای به زبان ترکی و عربی درستایش از فرانسویان بخش و خود را دوست اسلام و دشمن دشمنان اسلام قلمداد کردند و از همه بدتر آن که نامی مانند «مؤذن عثمانی» بر روی آن رساله گذارده و انمود کردند که رساله از او است و خطاب وی به «هم‌کیشانش» می‌باشد^{۱۳۰}.

در همان روزگار، به کوشش فرانسویان عادات و آدابی دیگر گام به سرزمین ترکان گذاشت که با فرهنگ اسلامی آنان چندان هماهنگ نبود. به شیوه‌ای نمونه فرانسویان مقیم عثمانی در چهاردهم ماه ژوئیه ۱۹۷۳ (۱۲۰۸ هجری قمری) به یادبود چهارمین سالروز انقلاب فرانسه جشنی برپا کردند؛ آنان ضمن آن که «اعلامیه حقوق بشر» را خواندند به میگزاری پرداختند و به سلامتی جمهوری فرانسه، مدافعان مام وطن (فرانسه)، برادری جهانی، دوستان آزادی و سلطان سلیم باده نوشیدند. یک سال پس از آن، در آیین برپایی پرچم جمهوری فرانسه در استانبول جشنی پرشورتر و گسترده‌تر برپا ساختند که در آن میهمانان پیرامون درخت آزادی سرود انقلاب فرانسه را خوانده به رقص و پایکوبی نیز پرداختند. این گونه روش‌ها و اندیشه‌های مربوط بدان رفته رفته مورد علاقه گروه‌هایی از نخبگان جامعه عثمانی قرار گرفت^{۱۳۱}.

واکنش‌های فکری بر ضد نوگرایی: احمد عاصم افندی

اکنون بد نیست به شیوه‌هایی که مخالفان نوگرایی در برابر برنامه‌های نوسازی روزگار سلیم واکنش نشان دادند نگاهی بیفکنیم. چلیپی مصطفی رشید، که در «مهندس خانه» درس خوانده و سپس سرپرست آن آموزشگاه شده بود، می‌آورد که مردم نادان، او و دیگر کسانی را که در آموزشگاه مهندسی به آموزش سرگرم بودند مورد آزار و شکنجه قرار می‌دادند. آنان هنگامی که شنیدند که دانش ریاضی در آنجا تدریس می‌شود و دریافتند که هندسه‌دانان درگردهمایی‌های آشکار کار می‌کنند فریادشان از هرسو بلند شد که «چرا اینان این گونه خطوط [هندسی] روی کاغذ می‌کشند؟ آیا اینان از کشیدن این خطوط چه سودی انتظار دارند؟ با قطب‌نما و خط‌کش که نمی‌شود جنگ کرد!^{۱۳۲}» یکی دیگر از نوگرایانی که با برنامه‌های

نوسازی سلیم همکاری داشت و از بلندپایگان حکومت سلیم به شمار می‌آمد محمود رائف بود که به همراه بسیاری دیگر در شورشی که برضد سلیم پیاخاست کشته شد. نینی چری‌ها کشته شدن وی را بایسته دانسته این گونه بیان کردند که مردانی مانند محمود رائف می‌خواستند به سبک اروپاییان لباس برتن نینی چری‌ها بپوشانند و کلاه بر سر آنان گذارند.^{۱۳۳}

این گونه واکنش‌های ناسازگارانه در برابر نوگرایی و بیان این گونه علل برای ستیز با برنامه‌های نوسازی به روشنی نمایانگر آن است که مخالفان نوگرایی برای جلوگیری از واپس گرایی جامعه عثمانی و گام برداشتن به سوی دانش و کارشناسی برنامه‌ای نداشتند و تنها با آنچه نو بوده و سنت‌های دیرینه را می‌شکسته ستیز می‌کردند. برای آشنایی بیشتر به شیوه برخورد فکری مخالفان اصلاحگری بد نیست به نوشته‌های احمد عاصم افندی به عنوان نمونه نگاهی بیفکنیم. وی نویسنده‌ای دانشمند بود که در سال ۱۸۰۷/۱۲۲۲ تاریخنگار رسمی دربار عثمانی، ویا به گفته خود ترکان «وقعه نویس» شد.^{۱۳۴} عاصم افندی یک یا دو سال پس از سرنگونی سلطان سلیم به نوشتن رویدادهای مربوط به سال‌های ۱۲۲۱-۱۸۰۶/۱۲۰۶- دست زد و در کتاب خویش به روند اصلاحگری روزگار سلیم روی کردی ویژه نشان داده است.

بد نیست بگویم که عاصم افندی در چارچوب سخن، اصل اصلاحگری را در مجموع مورد تأیید قرار می‌دهد و اظهار امیدواری می‌کند که نوسازی در زمینه ارتش قدرت نظامی از دست رفته عثمانی را باز خواهد گرداند و آن دولت را به رویارویی با دشمنان خویش توانا خواهد ساخت. عاصم افندی بویژه امپراطوری روسیه را به شیوه‌ای نمونه یاد کرده می‌آورد که آن کشور، که در گذشته در ناتوانی و بربریت بسر می‌برد با آموختن دانش

و کارشناسی غرب توانست در چهره يك قدرت و کشور بزرگ و نیرومند خودنمایی کند .

ولی باید بدانیم که عاصم افندی درسرخان خود راه عملی را برای هیچگونه اصلاحگری باز نمی‌گذارد . وی سخت با کیش ترسایان سرستیز داشت و همه قدرت‌های مسیحی را از دشمنان دیرینه و ریشه‌دار اسلام می‌دانست . این سخن او درست است و با تاریخ همخوانی دارد ولی وی هم‌پیمانی عثمانی با دولت‌های اروپایی را با پیامدهایی سراسر بد و زیان‌آور همراه می‌دید . روشن است که غرب در اندیشه پیاده کردن برنامه‌های استعماری خویش بوده و برنامه‌ای برای دوستی راستین با هیچ دولت و ملت اسلامی نداشته است . ولی در واپسین سال‌های سده ۱۸ و آغازین سال‌های سده ۱۹ اوضاع جهان به‌شیوه‌ای نبود که کشوری بتواند دو رویه تمدن بورژوازی غرب را نادیده گیرد و گوشه‌گیری برگزیند و با هیچ دولت اروپایی داد و ستد نداشته باشد . چنین می‌نماید که راه حل این دشواری این بوده است که دولت عثمانی یا هر دولت دیگر واپس مانده آگاه شود و آگاهانه با دولت‌های اروپایی برخورد کند و گامی به‌زیان کشورش برندارد و بکوشد که دانش و کارشناسی غرب را در راه خود بسندگی بکار گیرد و از رویه استعماری تمدن بورژوازی غرب تا سرحد امکان بگریزد و به يك سخن به‌داد و ستدی تن در دهد که در مجموع به‌زیان کشورش نباشد . ولی عاصم افندی بدین‌گونه راهنمایی‌ها و پیشنهادها دست نمی‌زند و پیوند با غرب را یکسره محکوم می‌سازد .

عاصم افندی بویژه نسبت به فرانسویان ابراز بدبینی و بی‌زاری می‌کند و بر هواخواهان فرانسه ناسزا می‌گوید و نوگرایان ترکیه را «گروهی بدخواه، زشتکار و پراز فریبکاری» می‌خواند . وی بویژه از این که نوگرایان

ترك «گاهگاهی از فرانسویان سیاست می‌آموختند و برخی از علاقمندان به زبان فرانسه آموزگاران فرانسوی برمی‌گزیدند» سخت انتقاد می‌کند زیرا وی بدان باور بوده که نوگرایان از این راه عادات و رسوم فرنگی را در جامعه عثمانی رواج می‌داده‌اند. شاید نتوان هیچگونه تردید داشت که آشنایی عثمانیان به شیوه دیپلماسی و ویژگی‌های سیاسی اروپا در آن روزگار امری سخت بایسته بوده و شاید نتوان در این نکته هم شك داشت که آموختن يك زبان غربی مانند فرانسه یکی از مهم‌ترین وسایل آشنایی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب بوده و عثمانی بیش از هر دولت اسلامی دیگر نیاز بدان آشنایی داشته است. اگر عثمانیان سیاست، زبان یا هر پدیده دیگر غربی را در آن هنگام با آگاهی و دوراندیشی می‌آموختند مسلماً به سود مردم و کشورشان بوده، ولی چنین می‌نماید که عاصم افندی این گونه آموختن‌ها را یکسره رد می‌کند.

سخن عاصم افندی پیرامون اوضاع درون‌مرزی خود فرانسه کوتاه ولی سخت دشمنانه است. از دیدگاه او جمهوری فرانسه «مانند شکمی پرسروصدا و دچار حالت تهوع» بوده؛ او ویژه دوجنبه درخور انتقاد در جامعه فرانسه می‌بیند: نخست آن که مذهب دربوته فراموشی افتاده بوده و دوم اینکه توانگر و تهیدست با یکدیگر برابر شده بوده‌اند. شگفتی در این است که عاصم فراموش‌شدن کیش مسیح را، که خود به‌عنوان يك مسلمان به‌نادرستی و دگرگون‌شدگیش باور داشته، ناپسند می‌داند، و از این شگفت‌آورتر این که وی اصل برابری توانگر و تهیدست را، که مورد تأیید بسیاری از قواعد اخلاقی و حقوقی اسلامی نیز می‌باشد، از جنبه‌های منفی جامعه فرانسه به‌شمار می‌آورد.

باید بگوییم که این گونه برداشت‌های عاصم از ویژگی‌های جامعه فرانسه نشانگر آن است که وی به آن چه در واقع امر وجود داشته به شیوه‌ای ژرف و آگاهانه نمی‌نگریسته است، زیرا نه کیش مسیح به‌بوته فراموشی افتاده بوده و نه اصل برابری، که از شعارهای بشردوستانه انقلاب فرانسه بود، درپهنه عمل به‌درستی مورد بهره‌گیری قرار گرفت و درحقیقت بورژوازی حاکم هرگز با رنجبران و زحمتکشان از حقوقی برابر برخوردار نشد. بورژوازی، که رهبری انقلاب فرانسه را در دست داشت و بزودی خود بر سر نوشت ملت فرانسه چیره شد، فرصت یافت که استعدادهای خویش را رشد دهد درحالی‌که این فرصت در عمل برای تهیدستان فراهم نبود. تهیدستان و رنجبران حتی ناچار بودند که استعدادهای خویش را به‌سود بورژوازی به‌کار اندازند و به‌فروش رسانند. این‌گونه پیوند اجتماعی هرگز بر پایه برابری استوار نبوده است. در چارچوب قانون همه شهروندان دارای «حقوقی برابر در برابر قانون» به‌شمار آمدند، ولی در واقع امر سرمایه‌دار و تهیدست دارای حقوق برابر نبودند زیرا سرمایه‌داران حق داشتند که دستاوردهای کار زحمتکشان را به‌جیب زنند درحالی‌که زحمتکشان این حق را نسبت به سرمایه‌داران نداشتند و روشن است که در چنین حالتی برابری وجود نداشت. به‌یک سخن، هیچ‌گونه برابری میان ستمگر و ستمکش، بهره‌کش و استثمارشده نمی‌توانست وجود داشته باشد، هرچند که حق شرکت برابر در انتخابات و اعتصاب‌ها و دیگر مسائل مربوط به شهروندان پیش‌بینی گردد.

ازسوی دیگر بد نیست بیفزاییم که بسیاری از فیلسوفان سیاسی بر آن بوده‌اند که نابرابری‌های سیاسی علل طبیعی داشته‌است. به‌شیوه‌ای نمونه، ارسطو بدان باور بوده که نهادهای سیاسی که بردگان را از حقوق سیاسی محروم ساخت بدان سبب بود که سرشت ذاتی و طبیعی برخی از

مردم آن بوده است که برده باشند و شایستگی طبیعی برای برخورداری از حقوق يك انسان آزاد را نداشته باشند^{۱۳۵}. روشن است که این گونه ناتوانی‌ها و نابرابری‌های طبیعی و ذاتی در واقع امر وجود نداشته و ندارد. آنچه وجود داشته و دارد این است که جامعه‌های گوناگون بشری حقوق سیاسی را به گونه‌ای از دارایی و حق مالکیت پیوند داده‌اند و از همین روست که افراد بر پایه اندازه دارائیشان در چارچوب حقوق اجتماعی نیز نابرابر شده‌اند. برخی از گونه‌های مالکیت نیز قوانین ویژه خویش را به همراه آورد و وابستگان بدان مالکیت‌ها خود را از دیگر قوانینی که مربوط به کسانی بود که از آن گونه مالکیت‌ها برخوردار نبودند معاف ساختند و بدینسان انسان‌ها در برابر قانون در پیوند با اندازه دارائیشان نابرابر شدند^{۱۳۶}. با توجه بدین نکات چنین می‌نماید که عاصم افندی از جمله اندیشه‌گرانی بوده که به اصل نابرابری انسان‌ها بر بنیاد اندازه پیوند آنان با دارایی و حق مالکیتشان سخت باور داشته و از همین روی، اصل برابری ادعا شده در قوانین بعد از انقلاب فرانسه وی را سخت رنج می‌داده است.

سخن عاصم افندی پیرامون برخورد فرانسویان با مذهب نیز از ژرف‌نگری برخوردار نیست. درست است که درگرم‌گرم انقلاب فرانسه قوانینی برضد نفوذ کلیسا و روحانیان در مجلس ملی فرانسه گذشت و کیش مسیح به عنوان يك خرافه محکوم گردید و ناپلئون در سال ۱۲۱۳/ ۱۷۹۸ پاپ وقت را به فرانسه برده زندانی کرد، ولی با اینهمه در سال ۱۲۰۹/ ۱۷۹۴ انکار وجود خدا (atheism) زشت خوانده شد^{۱۳۷}. باز هم درست است که در آغاز انقلاب کلیساها را چپاول می‌کردند و پیشوایان روحانی را تحت پیگرد قرار داده دستگیر می‌ساختند و حتی آنان را می‌کشتند^{۱۳۸}، ولی دست‌اندرکاران سیاست و کشورداری فرانسه، و

پیشرو همه ناپلئون، دریافتند که نمی‌توانند کیش کاتولیک را در فرانسه یکسره نابود کنند و از این روی، رفته رفته سیاست بهره‌گیری از مذهب را برای دستیابی به خواست‌های خویش پیشه خود ساختند. در همین راستا بود که ناپلئون رم را به پاپ بازگردانید و بر آن شده که «انجمن تبلیغی برون مرزی پاریس» (Society of Foreign Missions of Paris) را با دوهیات تبلیغگری مذهبی دیگر در هم بیامیزد و از آن به عنوان افزاری برای پیشبرد برنامه‌های استعماری خویش بهره گیرد^{۱۳۹}. خود ناپلئون می‌گوید:

«هیات‌های تبلیغی مذهبی می‌توانند خیلی برای من در آسیا، آفریقا و آمریکا سودمند افتند زیرا من آنان را وادار خواهم کرد که از همه سرزمین‌هایی که آنان دیدن می‌کنند آگاهی‌هایی به دست آورند. حرمت لباسشان نه تنها از آنان نگاهداری می‌کند که جاسوسی‌های آنان را در زمینه سیاست و بازرگانی نیز پنهان می‌سازد^{۱۴۰}».

از سوی دیگر، اگر ناسزاگویی‌ها، ساده‌نگری‌ها و انتقادهای کوبنده و بیجای عاصم افندی را کنار گذاریم، این واقعیت انکارناپذیر است که بدبینی او به فرانسویان، و بیزاری او از ایشان چندان بیجا نمی‌نماید و نامبرده نمی‌توانسته نسبت به فرانسویانی که پیشینه‌ای دراز در دشمنی با عثمانی داشته‌اند بدبین نباشد و از آنان بیزاری نجوید. عاصم پیرامون فعالیت و نفوذ فرانسویان در روزگار سلیم به شیوه‌ای بسیار گسترده سخن آورده می‌گوید که فرانسویان خویشتن را به عنوان دوستان ترکیه معرفی کردند و حتی مدعی شدند که آنان مسلمانان آینده خواهند بود و به ترکان اطمینان دادند که با کیش ترسایان دشمنی و به پیروی از دستورهای آموزش‌های پیامبر اسلام گرایش دارند. وی می‌افزاید که فرانسویان

با تبلیغ‌گری‌های گسترده و ژرف خود اندیشه‌های نه تنها بزرگان کشور که مردم عادی را درهم و برهم ساختند و با فریبکاری خویش شماری فراوان از ترکان را به دام خویش گرفتار کردند. بیک سخن، از دیدگاه عاصم، ترکان با گرایش به فرنگیان قوانین الهی را زیر پا گذاشتند^{۱۴۱}.

باید بپذیریم که این بخش از سخنان عاصم درست است و با تاریخ و تجربه ترکیه عثمانی همخوانی دارد. پیش از این به ناپختگی‌های غربزدگان و پیروان «مد» فرانسه اشارتی کوتاه رفت که نشانگر درستی سخن عاصم افندی است. در اینجا می‌افزاییم که دروغ‌نوی‌های ناپلئون در مصر پس از یورش بر آن کشور در سال ۱۲۱۳/۱۷۹۸ بهترین دلیل فریبکاری‌های بورژوازی فرانسه پس از انقلاب و نشانی آشکار نیز بر همخوانی گفته عاصم با تاریخ است. ناپلئون پس از ورود به مصر در نخستین اعلامیه خود، که به زبان عربی پراکنده ساخت و آن را با «بسم الله الرحمن الرحيم، لا اله الا الله، لا ولد له ولا شريك في ملكه» آغاز کرد، به مصریان گفت: «من بیش از [فرمانروایان] مملوك، خداوند سبحانه و تعالی را پرستش می‌کنم و بر پیامبر او محمد و قرآن بزرگ حرمت می‌نهم^{۱۴۲}». ناپلئون در همان اعلامیه از رهبران و «اعیان البلد» در مصر خواست که به مردم بگویند که فرانسویان مسلمانانی «خالص» می‌باشند، و آشکارا ادعا کرد که به دلیل همین «خالص» بودن با مسلمانان بود که وی بهرم یورش برد و «کرسی» پاپ را، که همواره ترسایان را به «محاربة الاسلام» وادار می‌کرد، از میان برداشت^{۱۴۳}. گمان نمی‌رود که به اثبات دروغین بودن این گونه ادعاهای ناپلئون نیازی باشد، ولی افزودن این نکته شاید از ارزش تهی نباشد که همین ناپلئون پس از آن که قاهره را گشود به پاریس نوشت که «عربان بزرگترین دزدان و بزرگترین تبهکاران روی زمین هستند^{۱۴۴}». به هر روی، نه سخنان ضد

نوگرایی احمد عاصم افندی راه‌گشای دشواری عثمانی بود و نه گفته‌های درست و همخوان با تاریخ وی؛ عثمانی هنوز ناچار بود با دو رویه تمدن بورژوازی غرب رویاروی شود.

انقلاب فرانسه و واکنش همسان عثمانیان و انگلیسیان

شیوه رویارویی ترکان روزگار سلیم سوم با انقلاب ۱۷۸۹/۱۲۰۴ فرانسه نیز دارای جنبه‌های گوناگونی بود که سخنی چند پیرامون آن شاید ناسودمند ننماید. انقلاب فرانسه انقلابی بود مردمی، پیشرو، مورد نیاز زمان و ازاصالتی تاریخی برخوردار. بورژوازی نوپای فرانسه می‌خواست اشرافیگری را از میان بردارد و خود بر فرانسه حکومت کند. برای سده‌های دراز دوطبقه ممتاز، یعنی اشراف و روحانیان درچارچوب روابط تولیدی شیوه فئودالی برتوده‌های زحمتکش حکم می‌راندند. عوامل نیرودهنده به طبقه بورژوازی (یعنی دانش، صنعت، بازرگانی، ماشین، حمل و نقل سریع، شهرنشینی و دیگر عوامل) و فشارهای اقتصادی که پیوسته بر قشر تهی‌دست وارد می‌آمد و سودگرایی‌های متقابل دوطبقه ممتاز، که در آن روزگار، به‌نوشته برخی از نویسندگان يك درصد از مردم فرانسه را تشکیل می‌دادند^{۱۴۵}، همزمان گسترش می‌یافت. آن سودگرایی‌ها در بیشتر موارد در برابر خواسته‌ها و آرمان‌های اقتصادی و اجتماعی نودونه درصد بقیه مردم فرانسه قرار داشت. در نتیجه، این اکثریت چشمگیر، که آمیزه‌ای از بورژوازی ثروتمند، دهقانان، کارگران و صنعت‌گران تنگدست را تشکیل داده بود، در آن مقطع ویژه زمانی همسود شده یکسره به‌عنوان طبقه‌ای نیرومند در برابر آن دوطبقه ممتاز نیروی واحدی پدید آورد و عنوان «طبقه سوم» (Third Estate ; Tiers Etat) یافت و در فرجام، طبقات ممتاز را شکست داد، ولی در عمل، آن قشر توانگر

بورژوازی جویای حاکمیت سیاسی قدرت را در دست گرفت ۱۴۶.

از دستاوردهای انقلاب فرانسه «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» بود که آشکارا حاکمیت را از آن ملت دانسته نه پادشاه و یا دستگاه حاکم دیگر. همین سند تاریخی به شهروندان حق می‌دهد که در برابر ستم بایستند ۱۴۷. ولی چون رهبری در دست بورژوازی قرار گرفت، انقلاب فرانسه از آرمان‌های مردمی خویش منحرف شد و وسیله‌ای برای سوداگری و سودگرایی آن طبقه گردید و حقوق انسان‌ها همچنان بازیچه دست مشتی سرمایه‌دار بزرگ قرار گرفت. پیامد این انحراف در آرمان، پدید آمدن فرمانروایی خودکامه ناپلئون بود که کار، اندیشه و برنامه حکومتی وی نمایانگر روشن دو رویه تمدن بورژوازی غرب در آغازین سال‌های اوج آن بود، بدین معنی که فرانسه از یک سو برنامه‌ای گسترده برای تجاوز به دیگر ملت‌ها و سرزمین‌ها تدارک می‌دید و از سوی دیگر دانش و کارشناسی فرانسه را عرضه می‌کرد. چون حکومت ناپلئون وارث انقلابی با شعارهای آزادی، برادری، برابری و حقوق بشر بود نیروهای استعماری او این شعارها را به دنبال خویش یدک می‌کشیدند و می‌کوشیدند برنامه‌های ضد انسانی استعماری را با آن شعارها زیور بخشند.

با نگاهی گذرا به واکنش‌هایی که بلندپایگان دولت عثمانی و یا افراد گوناگون در برابر جنبه‌هایی از انقلاب فرانسه از خویش نشان دادند درمی‌یابیم که آنان انقلاب یادشده را نادرست دریافتند و یا اگر هم برخی درست دریافتند به شیوه‌ای نادرست برای مردم بیان کردند. برخوردهای آغازین برخی از اندیشه‌گران و یا دولتمردان ترک با انقلاب فرانسه برای بنیاد بوده که انقلاب از امور درون‌مرزی فرانسه است که در صورت گسترش، تنها جهان مسیحیگری را تحت تأثیر قرار خواهد داد. در این

راستا بود که احمد افندی منشی خصوصی پادشاه عثمانی در سال ۱۲۰۷/ ۱۷۹۲ انقلاب را به بیماری «فرنگی» یعنی سفلیس مانده ساخت و از خدا خواست که این بیماری در میان دشمنان عثمانی گسترش یابد تا عثمانی خود بتواند در آسایش بزید^{۱۴۸} .

ولی رفته رفته فزونخواهی های فرانسه پس از انقلاب گسترش یافت. در سال ۱۲۱۲/ ۱۷۹۷ فرانسه واتریش بر دولت ونیز چیره شدند و فرانسه خود جزایر ایونی (Ionian Islands) و چند جای دیگر را که مجاور کرانه های یونان و آلبانی بود تصرف کرد. فرانسه و ترکیه، که در درازای سده های دراز پیوند دوستی با یکدیگر داشتند، اکنون همسایه نیز شدند. این همسایگی، شهروندان مسیحی و یونانی عثمانی را بویژه با سخنرانی هایی که پیرامون آزادی و برابری ایراد می گردید تحت تأثیر قرار می داد و زنگ خطری برای امپراطوری عثمانی بود^{۱۴۹}. این زنگ خطر هنگامی به دشمنی آشکار میان فرانسه و عثمانی تبدیل شد که فرانسه در سال ۱۲۱۳/ ۱۷۹۸ بر کشور مصر، که در آن روزگار بخشی از امپراطوری عثمانی را تشکیل می داد، یورش برد و دوستی دراز پای آن دو دولت را یکسره درهم ریخت. پس از آن رویداد، واکنش های رسمی دولت عثمانی و اندیشه گران آن کشور خود بخود یکسره برضد فرانسه از جمله انقلاب سال ۱۲۰۴/ ۱۷۸۹ آن کشور ابراز گردید، و در این رشته از واکنش ها عثمانیان تحت تأثیر انگلیسیان قرار گرفتند و عملاً در راستای سودگرایی و سوداگری آنان گام برداشتند و حتی از شیوه های استدلالی آنان بهره گرفتند .

بد نیست موضوع را کمی بکشاییم : انقلابی کم و بیش همسان با انقلاب فرانسه در یک سده پیش از آن - میانه های سده ۱۷ - در انگلیس چهره بسته بود و بورژوازی انگلیس در سال های پایانی سده ۱۸ نمی خواست

با چنان دگرگونی‌های گسترده‌ای در فرانسه روبرو شود، زیرا انقلاب فرانسه از دیدگاه سیاست برون‌مرزی انگلیس امکان داشت فرانسه را در زمینه بازرگانی، صنعت و برنامه‌های استعماری به‌صورت هم‌اوردی سرسخت برای انگلیس درآورد. انقلاب یادشده از دیدگاه درون‌مرزی نیز بی‌خطر نبود زیرا بیم آن می‌رفت که سبب طرح‌مسایلی در انگلیس شود که سکوت درباره آن سودمندتر می‌نمود و اگر سکوت نمی‌شد امکان داشت طبقات ناخشنود اجتماعی خیزش کنند.^{۱۵۰}

در آغاز، شعارهای زیبای «آزادی، برابری و برادری» در انقلاب فرانسه مردم آزادیخواه و هواخواه برابری و برادری اروپا را سخت به سوی انقلاب کشید ولی رژیم‌های حاکم بر اروپا و بیش از همه امپراطوری انگلیس را نگران ساخت.^{۱۵۱} از جمله تکیه‌گاههای انگلیسیان برای ستیز با انقلاب فرانسه مسئله مذهب بود که در آن انقلاب به‌شیوه‌ای زودگذر مورد یورش قرار گرفته بود و از خواست‌های انقلابیان از میان بردن نفوذ گسترده کلیسای کاتولیک به‌شمار می‌آمد. انگلیسیان به‌عنوان ستیز با ناباوری و بی‌خدایی برانقلاب فرانسه سخت می‌تاختند و در این رشته ستیزیگیر، ادmond برک (Edmund Burke) بود که بانوشته‌ها و سخنرانی‌های مؤثر خویش اندیشه‌ها و شیوه برخورد رژیم انگلیس و از همه بالاتر جرج سوم پادشاه انگلستان را منعکس می‌ساخت. برک از یک نظام فلسفی تهی بوده و در شیوه اندیشه فردی نامنظم خوانده شده.^{۱۵۲} و از دیدگاه کارشناسان علوم نظری سیاسی، وی کارشناسی ارزنده به‌شمار نیامده و در جرگه مدافعان رژیم‌های قرون وسطایی قرار گرفته.^{۱۵۳} ولی همو بود که به موضع رژیم وقت انگلیس برضد انقلاب فرانسه وزنی فلسفی و فکری بخشید.^{۱۵۴} برک بخشی بنیادی از کتاب ضداثقلاب فرانسه خود را، که در

سال ۱۷۹۰/۱۲۰۵ نوشت و در درازای یک سال ده بار چاپ شد، به «خدانشناسان» انقلاب فرانسه اختصاص داد و تبلیغ‌گری‌های ضد مذهبی آنان را سخت خطرناک دانست زیرا به باور وی سخنرانی‌ها و نوشته‌های انقلابیان اذهان و اندیشه‌های توده‌های مردم را ازستم و ددمنشی‌های وحشیانه آکنده می‌ساخته است.^{۱۵۵}

مسأله آزادی و برابری که از شعارهای انسانی انقلاب فرانسه بود نیز مورد یورش برک قرار گرفت. این بلندگوی بورژوازی حاکم بر انگلیس آشکارا و با بهره‌جویی از آیاتی از عهد عتیق این گونه استدلال می‌کرد که همه شغل‌ها و حرفه‌ها «شایسته احترام» نیست و داشتن حرفه‌هایی مانند آرایشگری و شمع‌سازی و بسیاری دیگر از «مشاغل پست» نمی‌تواند به کسی آبرو ارزانی دارد و برقراری حکومت صاحبان این گونه حرفه‌ها در حقیقت «جنگ با طبیعت» است. برک به عنوان هواخواهی از «خرد و پرهیزگاری و پاکدامنی» بر ضد آزادی مورد حمایت انقلاب فرانسه نیز برخاست و به روشنی اعلام کرد که همه چیز برای همه افراد مردم نباید آشکار شود؛ نباید همه شهروندان یک کشور بتوانند به نوبت و یا با قرعه به مقام‌های مملکتی دست یابند و هیچ‌گونه انتخاباتی در این زمینه‌ها نباید چهره بندد.^{۱۵۶}

همراه با این گونه واکنش‌های ضد انقلاب فرانسه در انگلیس، شماری از اندیشه‌گران انگلیس مانند تامس پین (Thomas Paine)، هورن توک (Horne Tooke) و تامس هاردی (Thomas Hardy) اندیشه‌های انقلابی فرانسویان را با آغوش باز می‌پذیرفتند و پیرامون اهمیت انقلاب و حقوق بشر رساله‌هایی می‌نوشتند و دیدگاه‌های ضد انقلابی برک را رد می‌کردند.^{۱۵۷} ولی این فعالیت‌ها در سیاست کلی دولت انگلیس نقشی چشمگیر بازی

نمی‌کرد. در نتیجه، فزونخواهی‌های ناپلئون که همراه با شعارهای انقلابی چهره می‌بست و ستیز انگلیس برضد آن فزونخواهی‌ها و آن شعارها، جنگ‌هایی خونین را میان انگلیس و فرانسه به‌بار آورد. افزون بر این، دولت انگلیس می‌کوشید که در هر فرصتی که به‌چنگ می‌آورد دیگر دولت‌ها را برضد فزونخواهی‌های ناپلئون و شعارهای انقلابی اوبشوراند. روشن است که امپراطوری عثمانی در روزگار سلیم از جرگه این‌گونه دولت‌ها که در چارچوب بازیگری‌های سیاست انگلیس قرار گرفتند و در شعارهایی ضدانقلاب فرانسه با آن هم‌نوا شدند، بیرون نبود.

در همین راستاست که نوشته‌هایی از سوی انگلیسیان برضد آزادی و برابری و در انتقاد از ناباوری و بی‌دینی بویژه در پیوند با فعالیت‌های فرانسویان در کشور عثمانی در همان روزگار خودنمایی کرد. رابرت لیستون (Robert Liston) سفیر انگلیس در استانبول در نامه‌ای که به تاریخ ژوئیه ۱۷۹۴ (۱۲۰۹ قمری) نوشت از تأثیر انقلاب فرانسه در ترکیه سخت ابراز نگرانی کرد و در مورد «پیامدهای اصول استقلال و دموکراسی» که از سوی فرانسویان «در میان گروه‌های پایین مردم» ترکیه تبلیغ می‌گردیده هشدار داد. «همو بویژه از «براندازی همه دین‌ها» در انقلاب فرانسه سخت انتقاد کرد»^{۱۵۸}. نویسنده‌ای انگلیسی، که نام خویش را افشا نکرده، در پیوند با تبلیغ‌گری‌های انقلابی فرانسویان در ترکیه کتابی برضد پیامبر اسلام نوشت و چنین می‌آورد که در فرانسه دست‌کم «پنجاه‌هزار ملحد و خداشناس سوگندخورده» می‌زیند و در حقیقت «پنجاه‌هزار اهریمن پیرامون درگاه آفریدگار» زندگی می‌کنند، و سپس افزود که با آن‌که آن خداشناسان از سوی چهارصد هزار بی‌دین افسارگسیخته انگلیسی پشتیبانی می‌شوند نخواهند توانست با تبلیغ‌گری در ترکیه اسلام را «از

گورستان فراموشی» برهاند^{۱۵۹} به يك سخن، لبه تیز تبلیغ‌گری‌های انگلیس برضد فرانسه، چه در میان خود انگلیسیان و چه در پیوند با سیاست برون‌مرزی آن کشور، از يك سو به‌سوی بی‌خدایی و ناباوری فرانسویان انقلابی و از سوی دیگر به‌سوی اصول دموکراسی - مانند آزادی و برابری - قرار داشت و همین شیوه برخورد انگلیسیان با انقلاب فرانسه در نوشته‌های رسمی رژیم سلطان سلیم، بویژه پس از یورش ناپلئون بر مصر، به‌روشنی دیده می‌شود.

بیانیه‌های رسمی در راستای سودگرایی‌های انگلیس

در بهار سال ۱۲۱۳/۱۷۹۸ احمد عاطف افندی «رئیس‌الکتاب» (وزیر خارجه) ترکیه دستور یافت که پیرامون اوضاع سیاسی و فراوان خوانده‌شدن عثمانی به پیوستن به دولت‌های هم‌پیمان (انگلیس و چند دولت دیگر) برضد فرانسه گزارشی رسمی بنویسد. احمد افندی در گزارش دراز خود، ضمن سخن پیرامون بسیاری از مسایل روز، سخت برانقلاب فرانسه و بویژه جنبه‌های ضد مذهبی آن تاخت و از بسته‌شدن کلیساها و تبعید سران کلیسای کاتولیک نگران شد و آزادی و برابری را، که انقلابیان فرانسه امیدوار بودند بدان وسیله «سعادت جاودانی در این جهان به‌دست آورند»، مبتنی بر آموزش‌های دروغین دانست و بیانیه «حقوق بشر» را «اعلامیه‌ای شورشگرانه» خواند^{۱۶۰}.

این‌گونه برخورد با انقلاب فرانسه بویژه در پیوند با مسایل مربوط به آزادی، برابری و مذهب در نوشته‌ها و فرمان‌های دولت عثمانی نیز به‌روشنی به چشم می‌خورد و روشن است که پادشاه عثمانی مانند دیگر بلندپایگان و صاحب‌نظران آن کشور در شیوه‌های استدلالی خویش به گفته‌ها و شیوه‌های استدلالی انگلیسیان یکسره سر نهاده بوده‌اند. نامه‌ای از

شخص سلطان سلیم در دسترس است که نامبرده در تاریخ ۲۰ سپتامبر ۱۷۹۸ (۱۲۱۳ قمری) به تیپو (Tipu) حاکم ایالت میسور (Mysore) هند نوشته و در بردارنده نکاتی درخور نگرش می باشد. سلطان تیپو و پدرش سلطان حیدر ده ها سال بود که برضد استعمار انگلیس در هندوستان می جنگیدند. در هنگامی که تیپو روز بروز نیروهای خویش را از دست می داد و در برابر انگلیسیان شکست می خورد، فرانسویان به مصر یورش بردند و دوستی درازبای فرانسه و عثمانی را به دشمنی و رویارویی مسلحانه مبدل ساختند. در این هنگام بود که سلیم با انگلیس هم پیمان شد تا در برابر تجاوزگری فرانسه بایستد. از این روی، برای همکاری و هم نوابی با انگلیسیان در ضمن نامه ای به تیپو همان سخنان مورد علاقه بورژوازی انگلیس را در مورد ویژگی های انقلاب فرانسه تکرار می کند. وی می نویسد که فرانسویان پس از انقلاب «دهری» هستند؛ وی «براندازی همه فرقه ها و مذاهب» و «اختراع نظریه ای بنام آزادی» را از بدی های آنان به شمار می آورد^{۱۶۱}.

تیپو از سلطان سلیم به عنوان بزرگترین و نیرومندترین پادشاه جهان اسلام انتظار کمک داشت، ولی روشن است که وی در شرایط ویژه آن زمان نمی توانست به تیپو یاری رساند. این نکته کاملاً قابل درک است. ولی برای همکاری با هم پیمان نوپدید یعنی انگلیسیان نه تنها استدلال های آنان را، که بر سودگرایی و سوداگری بورژوازی حاکم بر انگلیس پایه گذاری شده بود، بازگو می کند که آنان را مورد ستایش قرار داده سخت می کوشد که آنان را درستکار قلمداد کند و دیگران را به همکاری با وی بخواند. سلیم در همان نامه خویش به تیپو سخت اصرار می ورزد که نامبرده دست از همکاری با فرانسویان بردارد و راه ستیز با انگلیسیان را پیش نگیرد

و به سود آنان و در راستای خواسته‌های آنان گام بردارد^{۱۶۲}. هشدار دادن سلیم به تیپو درباره خطر فرانسویان پس از انقلاب کاری ناپسند نمی‌نماید زیرا آنان بروشنی آماج‌های استعماری خویش را در هندی و خاورمیانه دنبال می‌کردند. ولی کوشش همزمان وی به درهم شکستن مقاومت‌های ضد استعماری تیپو در برابر انگلستان چندان پسندیده نمی‌نماید.

فرمانی که از سوی «الدولة العلیة» پس از یورش ناپلئون به مصر خطاب به «اقضی قضاة المسلمین، نایب افندی بطرابلس [شام] واعیانها عموماً» به زبان عربی صادر شده و در مورد خطرهای زاییده یورش فرانسه به مصر و آمادگی فرانسویان بر شبیخون زدن بر «یافا وغزه والرملة وتواجهم» هشدار داده نیز یکسره از اندیشه انگلیسیان الهام گرفته و در راستای سوداگری آنان است. در این فرمان پادشاه انگلیس «اخینا المحترم» خوانده شده و خواسته است که همه با «سینور اسمیت» (Smith) انگلیسی، که خود همراه فرمان وبا «مراکب الانکلیز» به عکا رفته بود، همکاری و دوستی کنند. در همین فرمان «صداقت» نامبرده نسبت به اسلام بویژه مورد تأکید قرار گرفته است^{۱۶۳}.

در همان اوان، فرمان دیگری از «السلطان سلیم خان» برای آگاهی مردم سوریه، مصر و عربستان پراکنده شد که نکاتی گوناگون در بر دارد و همه مطالب آن نیز از انگلیسیان دریافت شده و همه در راستای منافع آنان است و بویژه شعارها، نهادها و برنامه‌های انقلاب فرانسه به همان شیوه انگلیسیان مورد تاخت و تاز قرار گرفته است. سلیم در این فرمان می‌آورد که فرانسویان پس از انقلاب به «وحدانية رب السماء والارض» ، به رسالت پیامبر اسلام و به «یوم الحشر والنشر» باور ندارند و کلیساهارا درهم کوبیده‌اند و کتاب‌های آسمانی را انکار کرده‌اند. سلیم در این فرمان

بویژه بر برابری انسان‌ها و شریک بودن همه انسان‌ها در اصل بشریت و این که «هیچکس بر دیگری برتری ندارد» یکسره خط بطلان می‌کشد و فرانسویان را که در انقلاب فرانسه بدین شعارها دل بسته بودند گمراه می‌داند و باور آنان را بر برابری انسان‌ها «اعتقاد الباطل» می‌خواند.

افزون بر این‌ها، سلیم در فرمان خود از یک رشته برنامه‌های استعماری فرانسویان، که در حقیقت با برنامه‌های دیگر استعمارگران از جمله انگلیسیان چندان ناهمخوان نبود، پرده برداشته است. وی می‌نویسد که فرانسویان میان ملت‌ها فتنه افکنده دست به تجاوزگری زده و به ریختن خون مردم پرداخته‌اند و اکنون شر و تبهکاری خویش را به سوی مسلمانان گسترش داده‌اند. در این فرمان، سلطان سلیم ادعا می‌کند که «جواسیس» وی نامه‌هایی از ناپلئون «یونابارته» به دست آورده‌اند که گزارشگر آن است که فرمانروای فرانسه این گونه دستورها را به زیردستان خویش داده است: فتنه و آشوب در میان مصریان بیفکنید و «دنی» را بر «شریف» چیره سازید؛ تبهکاری، نفاق و کشتار در میان آنان پدید آورید؛ نظام مسلمانان را برهم زنید؛ «خزائن» و «اموال» آنان را از میان ببرید؛ ناتوانان را بر نیرومندان چیره سازید. به گفته سلیم، ناپلئون نیز نوشته است که میان فرانسه و اسلام «اختلاف تام» وجود دارد و از این روی، پس از پیروزی کامل بر مسلمانان، کعبه آنان و «جمعیت مجامعهم و مساجدهم» باید ویران شود و همه جز زنان جوان و کودکان باید قتل عام شوند و «قواعد الاسلام» نابود گردد.^{۱۶۴}

در باره اندازه اصالت این گزارش «جواسیس» مورد ادعای سلطان سلیم آگاهی نداریم. سلیم در همان نامه یادشده بالا که به تیپو سلطان نوشت - و به گفته خود تیپو آن نامه را وسیله یک فرستاده انگلیسی بدو رساند - همین گونه سخنان را نیز بازگو می‌کند.^{۱۶۵} ولی آنچه که آگاهی

داریم این است که فرانسه دولتی استعمارگر، ضداسلام، خواهان ویرانی بنیاد آن کیش و سخت هواخواه ناهمسازگری در میان شهروندان هر کشور استعمار شده بوده و برای درهم شکستن هرگونه ایستادگی ضداستعماری دست به کشتارهای بیرحمانه همگانی می‌زده است. سلطان سلیم ممکن است این نوشته را جعل کرده بوده ولی محتوای آن نمایانگر گوشه‌ای از برنامه‌های استعمار بورژوازی غرب از جمله فرانسه بوده که آشناسدن ترکان و عربان به ماهیت آن امری بسیار بایسته می‌نموده است.

نکته‌ای که در این فرمان شایان نگرش است بدآموزی‌های آن پیرامون انقلاب فرانسه می‌باشد. پیش از این، ضمن سخن درباره اندیشه‌های احمد عاصم افندی آوردیم که وی یکی از زشتی‌های زائیده انقلاب فرانسه را دوری از مذهب و برقراری برابری میان تهیدست و توانگر دانست. چنین می‌نماید که احمد عاصم و شاید بسیاری دیگر از اندیشه‌گران آن روزگار به دلیل وضع سیاسی موجود و رویارویی دولت عثمانی با یورش ناپلئون به مصر و دخالت انگلیس در این مسأله نتوانستند انقلاب فرانسه را به شیوه‌ای درست، تاریخی و واقع‌گرایانه مورد پژوهش قرار دهند و آن را همان‌گونه که بوده خود به شیوه‌ای همه‌سویه بشناسند و سپس به مردم خویش بشناسانند و از آن پندهایی درخور بگیرند و آزموده‌های سودمند آن انقلاب را تا آنجا که در چارچوب جامعه عثمانی می‌گنجید به کار بندند. بیشتر آن‌چه که گفتند و نوشتند به شیوای بنیادی از اندیشه‌های انگلیسیان ریشه می‌گرفت و درست در راستای سوداگری و سودگرایی بورژوازی غرب بویژه انگلیس قرار داشت. به یک سخن، در نوشته‌های ترکان هم‌روزگار سلیم آرمان‌های مردمی و سودمند انقلاب فرانسه از بهره‌جویی‌ها و فرصت‌طلبی‌های استعمارگرانه بورژوازی حاکم بر آن کشور جدا نشد و

جداگانه مورد تجزیه و تحلیل و بازکاوی درست قرار نگرفت .

برداشت نادرست از انقلاب فرانسه تا سال‌ها پس از بیرون رانده شدن فرانسویان از مصر همچنان دنبال می‌شد . يك نمونه روشن از این گونه برداشت‌ها از آن محمد سعید حالت افندی است که در سال‌های ۲۱- ۱۸۰۶/۱۲۱۷ به عنوان سفیر ترکیه در پاریس بسر برد . با این که درباره او نوشته شده که مأموریت او به پاریس آگاهی‌های فراوانی درباره غرب در اختیار او گذاشت^{۱۶۶}، ولی او در همان هنگام بدین نتیجه رسیده بود که حکومت بی‌پادشاه ناممکن است و از همین روی نوشت که «چون فرانسویان [پس از انقلاب و براندازی رژیم پادشاهی] پادشاه نداشتند نمی‌توانستند هیچگونه حکومتی برقرار سازند!»^{۱۶۷} .

فرجام کار نوگرایی: از تحقیق تا پیور علوم اسلامی

بدینسان، می‌بینیم که دولتمردان و دست‌اندرکاران اجرایی برنامه‌های نوگرایی نیاز آن روزگار عثمانی را به‌نوساختن ارتش و دیگر جنبه‌های اجتماعی آن کشور دریافتند، ولی برای دستیابی بر شیوه‌های نوین دانش و کارشناسی غرب راههایی نادرست در پیش گرفتند و در برنامه‌های خویش از دوراندیشی بدور بودند و در پهنه عمل راه را برای استعمار غرب گشودند، بویژه آن که در روند نوسازی به دشمنان سوگند خورده عثمانی ارج بسیار نهادند . اندیشه‌گران هواخواه نوگرایی نیز دستیابی بردانش و کارشناسی غرب را سفارش کردند که مسلماً مورد نیاز جامعه عثمانی بوده ولی دو رویه تمدن بورژوازی غرب را به صورت دو پدیده جدایی‌ناپذیر همزمان در حوزه پژوهش خویش قرار نداده و بدان‌ها ارجی همسان ننهاند و خود بخود چنین می‌نماید که برای بهره‌گیری بیشتر

از دانش و کارشناسی غرب و به کارگیری آن در راه خودبستگی و دوری هر چه بیشتر از رویه استعماری غرب راههای عملی جدی و چشمگیری نشان ندادند. کوشش‌هایی بسنده به کار نبردند تا سیاست جهانی را بدان شیوه که بود و کشور عثمانی نیاز داشت بشناسند و به مردم بشناسانند. انقلاب فرانسه که از بزرگترین پدیده‌های رشد بورژوازی غرب در واپسین سال‌های سده ۱۸ بود به شیوه‌ای درخور مورد پژوهش و بازکاوی آنان قرار نگرفت. از سوی دیگر، دیرینه‌گرایان هم بنوبه خود بر پایه پیوندهای ویژه اجتماعی و سنتی خود جنبه‌های منفی و نادرست را که در روند نو سازی دیدند بهانه ساخته با نو سازی بطور کلی ستیز کردند و آن را ناسازگار با اسلام خواندند و در نتیجه روند نو سازی را دچار ایستایی و به ناتوانی و واپس ماندگی کشور عثمانی کمک کردند. به یک سخن، آنان بی آن که برنامه‌ای بهتر، هماهنگ‌تر و سودمندتر پیشنهاد کنند برنامه‌های نو سازی را درهم کوبیدند.

برخی از ویژگی‌های دیگر در روزگار سلیم وجود داشت که بر ناکامیابی‌های برنامه اصلاحگری افزوده و ستیز دشمنان نوگرایی را تیزتر می‌ساخته است. احمد عاصم افندی می‌آورد که افزون بر تبلیغگری‌های فرانسویان و زنهار خواری دولتمردان و توطئه‌گری‌های ینی‌چری‌ها بر ضد سلیم، که شخصاً مردی ناتوان و دور از قاطعیت بود، بهای اجناس نیز بالا رفت و ناخشنودی فراوان توده‌های مردم را ببار آورد. درست در همان گیرودار، مردم برائز شورش‌هایی در بالکان و جنبش وهابی‌ها در عربستان دچار بیم و سردرگمی بسیاری شده بودند^{۱۶۸}. در سال ۱۲۲۰/ ۱۸۰۵ که سلطان سلیم نیاز به سربازگیری داشت دستور داد تا برای ارتش نوین او به سربازگیری همگانی دست‌زنند در حالی که پیش از آن تاریخ،

سربازگیری در چارچوب نیروهای داوطلب چهره می‌بست. این دستور کلی پادشاه، همگان از جمله ینی‌چری‌ها را در بر می‌گرفت و از این روی ینی‌چری‌ها و همراه آنان رهبران مذهبی را سخت ناراحت ساخت و بیش‌ازپیش آنان را برضد «نظام جدید» سلیم برانگیخت.

البته طبقه اعیان نیز به نوبه خود ناخشنود بود و نیروهای خود را همراه با دیگر ستیزه‌گران برنامه‌های نوگرایی در برابر رژیم سلطان سلیم آراسته بود. از این روی، هنگامی که شورش برضد «نظام جدید» بالا گرفت يك هیأت نمایندگی از سوی ینی‌چری‌ها نزد رئیس مفتیان رفته پرسید که آیا اگر پادشاهی با کارهای خود و وضع قوانینی برضد اصول و قواعد اسلام و قرآن گام بردارد می‌تواند پادشاهی کند؟ روشن است که پاسخ رئیس مفتیان «نه» بود و بنابراین به برکناری سلطان سلیم فتوا داد.^{۱۶۹}

هید می‌آورد که ینی‌چری‌های شورشگر از سوی شیخ الاسلام محمد عطاءالله، استاد او محمد منیب، قاضی استانبول مرادزاده محمد مراد و چند ملای دیگر به شیوه‌ای گسترده کمک و راهنمایی می‌شدند و همین رهبران مذهبی بودند که يك «حجت شرعی» امضا کرده «نظام جدید» را به عنوان «بدعت» و «پیروی سزاوار سرزنش از کافران» اعلام کردند.^{۱۷۰} ساطع‌الحصری در این زمینه می‌افزاید که «رجال‌الدین» گفتند که «التعلیم العسکری» از اموری است که اسلام آن را نمی‌شناسد، و پیروزی‌های اسلام بی‌آن که نیازی بدین گونه آموزش‌های نوین نظامی داشته باشد چهره‌بست. از این روی «النظام‌الجديد» بدعت است و «کل بدعة حرام». این نوآوری‌ها وابسته به کافران است و دریافت چنین نوآوری چیزی جز «التشبه بالكفار» نیست و یکی از «مبادئ الاسلام» آن است که هر کسی به گروهی از مردم مانند شود در جرگه همانان قرار می‌گیرد: «من تشبه بقوم فهو

منهم ۱۷۱» .

به هر روی، در سال ۱۲۲۳/۱۸۰۸ «نظام جدید» از میان رفت و سلیم از کار برکنار و سپس در درون دربار به دستور سلطان مصطفای چهارم، که تنها سه ماه پادشاهی کرد، کشته شد تا هواخواهان سلیم یکسره دست از او بشویند^{۱۷۲}. در همان سال يك «سند اتفاق» به امضا رسید که به گفته ایتسکوویتس توافقی میان «اعیان نیرومند و حکومت مرکزی ناتوان» بود و بدان وسیله پادشاه عثمانی پایه و پایگاه و حقوق نوپدید اعیان را به رسمیت شناخت^{۱۷۳}.

هم پیمان طبقه اعیان، پنی چری‌ها، که نفوذ و نیروهای گسترده خود را بر ضد آرامش مورد علاقه حکومت مرکزی به کار می‌بردند، از آن پس بر شورشگری خویش افزودند. نمونه‌هایی از کارهای زشت آنان، که در سال ۱۲۲۴/۱۸۰۹ یعنی در حدود يك سال پس از شورش ضد سلیم چهارم می‌بسته، از دیده میرزا ابوالحسن خان ایلچی، که در آن هنگام به عنوان سفیر اعزامی ایران در سر راه خود به لندن در ترکیه درنگ کرده بود، دور نمانده است؛ وی می‌نویسد:

«جماعت ینکچری از جاده اعتدال سرپیچ و سر به بی‌عصمتی برآورده چنانچه در آن ایام توقف ما سرزده به حمام نسوان درآمد به بسیاری از زنان وضع و شریف را معیوب کرده؛ معلوم من شد که ایشان را اعتقاد به خاندان عثمانجیق سست و سرسرکشی دارند و این شیوه به عصمتی در شهر ... [استانبول] شایع شده و قبح افعال شنیع از نظرها محو گردیده، چنانکه نسوان غربارا برضا و غیر رضا به خانه‌های خود برده خواهش‌های خود را معمول [دارند] ... گروه ینکچری

سربه خود رأیی برآورده زن هیچیک از اعیان اسلامبول را دست رد به سینه نگذاشتند و اموال مردم را به غارب می‌برند. [رییس] افندی [وزیر خارجه] ... را آب از چشم فرو ریخته گفت: چه کنیم؟ تابحال این گروه بی‌حیا دوسلطان مارا کشته اکنون منحصر و اندیشه داریم که مبادا خدای ناخواسته آسیبی به‌وی رسانند ... ازینکچریان احتیاط داریم و مماشات می‌کنیم. ما هم تأثیری از این گفتگو دست داده روی به منزل خود آوردیم ...»^{۱۷۴}

بدینسان، «نظام جدید» ترکیه در واپسین سال‌های سده ۱۸ و آغازین سال‌های سده ۱۹ که تمدن دو رویه بورژوازی غرب اوج خود را آغاز می‌کرد دچار شکست شد. ولی يك واقعیت انکارناپذیر دیگر هنوز خودنمایی می‌کرد: ترکیه عثمانی مانند دیگر کشورهای واپس‌مانده جهان نمی‌توانست از مسیر تاریخ دور افتد و همراه با تاریخ پیش نراند. در آن روزگار جهان در برابر دو رویه تمدن بورژوازی غرب قرار داشت و راهی جز رویارویی با آن دو رویه درپیش نداشت. ترکیه عثمانی ناگزیر بود که در آن روزگار وبا توجه به ویژگی‌های حاکم بر آن، راهی برای ادامه حیات بیابد، یعنی حکومت مرکزی خود را نیرو بخشند و در برابر یورش‌ها، ناهماهنگی‌ها و دشواری‌های درون‌مرزی و برون‌مرزی ایستادگی کند. آن کشور ناچار بود با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، که در آن روزگار چهره یورشگرانه خویش را به‌روشنی نشان داده بود، به‌شیوه‌ای رویارو شود تا از رویه دانش و کارشناسی در راه خودبستگی بهره‌گیرد و از رویه استعماری تمدن غرب تا آن‌جا که توانایی داشت تن زند. وگرنه ناتوانی و آسیب‌پذیری عثمانی در برابر غرب بیشتر می‌شد و خودبخود فشار استعمار پیوسته افزون می‌گردید. درحقیقت، هستی ترکیه عثمانی درگرو رویا-

رویی درست، آگاهانه و دوراندیشانه با دو رویه تمدن غرب بود. از این روی، آن «حجت شرعیه» و آن «سند اتفاق» هرگز نتوانست عثمانی را از درگیر شدن در مسأله دانش و کارشناسی غرب بازدارد.

دو رویه تمدن بورژوازی غرب در درازای سده ۱۸ روبه گسترش نهاد و در پایان آن سده اوج خویش را آغاز کرد و به همه جهان هشدار داد و همه جهانیان را از موضع قدرت و حاکمیت به ستیز خواند. آن دو پدیده در سده ۱۹ ستیز بی‌امان خود را به شیوه‌ای فراگیر به عنوان «مأموریت متمدن‌سازی» (mission civilisatrice) به اجرا گذاشت و آن سده را عنوان «سده استعمار» داد. در سده ۲۰ دو رویه تمدن بورژوازی غرب بال‌هایی بس گسترده‌تر گشود و چهره‌ای بس پیچیده‌تر به خود گرفت و در چهره امپریالیسم درآمد. در نتیجه امپراطوری عثمانی و دیگر کشورهای اسلامی از آغاز سده ۱۹ بدین‌سو ناگزیر بودند به شیوه‌ای بسیار جدی‌تر و حیاتی‌تر و با همه نیرو و توان برای رویارویی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب آماده شوند. این مأموریت سترگ در عثمانی نخست بر عهده سلطان محمود دوم (پادشاهی: ۱۲۲۳-۱۸۳۹/۱۸۰۸) و هم‌روزگاران او و سپس جانشینان و نسل‌های پس‌از او واگذار گردید که ارزیابی شیوه رویارویی آن نوگرایان و کاستی‌ها و درستی‌های برنامه‌های آنان نیازمند به بازکاوی‌های درازتری است و روشن است که در چارچوب پژوهش کنونی ما نمی‌گنجد.

یادداشت‌ها

۱- ازجمله کتاب‌هایی که نشانگر این واقعیت تاریخی است و درسال‌های واپسین خود-

نمایی کرده اینست :

Franz Rosenthal, *The Classical Heritage in Islam*, translated from the German by Emile and Jenny Marmorstein (London, 1975) .

۲- ژوزف فون هامر - پورگشتال، «تاریخ سلاطین عثمانی»، ترجمه میرزا زکی طبری مقیم علی‌آبادی ازفرانسه به فارسی، جلد ۱، نسخه دست‌نوشته فارسی، کتابخانه شماره ۱۰۴۶-۴۷. مجلس شورای اسلامی، تهران، شماره ۲۲۸۱. ص ۴۷-۵۴۶. برای آگاهی پیرامون این کتاب و نویسنده و مترجم فارسی آن نگاه کنید به یادداشت شماره ۱۴ همین پژوهش .

3— Roderic H. Davison, *Turkey* (Englewood Cliffs, N.J., U.S.A., 1968), p. 31; Bernard Lewis, *The Muslim Discovery of Europe* (London, 1982), p. 84 .

4— Abdulkhak Adnan-Adivar, "Interaction of Islamic and Western Thought in Turkey", in *Near Eastern Culture and Society*, edited by T. Cuyler Young (Princeton, N.J., U.S.A., 1966), pp. 121-22 .

5— Lewis, *Discovery*, p. 43 .

برای آگاهی بیشتر پیرامون اندیشه‌ها و کارهای لطفی پاشا در این زمینه نگاه کنید به :

C.H. Imber, "Lutfi Pasha", *The Encycloaedia of Islam*, 2nd edition (Leiden, 1983), vol. V, pp. 837-38, in progress (EI2) .

6— Lewis, *Discovery*, p. 34 .

7— V.J. Parry, "Barud-iv, The Ottman Empire", *EI2* (1967), vol.

I, p. 1064 .

8--- Bernard Lewis, *Islam in History : Ideas, Men and Events in the Middle East* (New York, 1973), pp. 202-203 .

۹- برای آگاهی پیرامون نوشته‌های کاتب چلبی این مقاله بسیار سودمند است :

Orhan Saik Gokyay, "Katib Celebi", *EI2* (Leiden, 1978), vol. IV, pp. 760-62 .

برای آگاهی‌های بیشتر درباره زندگی و اندیشه‌های نامبرده نیز نگاه کنید به نوشته محمد شرف‌الدین یالتقایا در آغاز کتاب مصطفی بن عبدالله الشهیر بحاجی خلیفه ، *کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون* ، به کوشش یالتقایا (استانبول، ۱۹۴۱) ، جلد ۱ ، ستوهان ۱۸-۱۳ . خود حاجی خلیفه نیز دیباچه‌ای در تقسیم‌بندی دانش‌ها در آغاز همین کتاب دارد .

10— Fr. Taeschner, "Djughrafiya-vi. The Ottoman Geographers", *EI2* (Leiden, 1965), vol. II, p. 589 .

11— V.L. Ménage, "Three Ottoman Treatises on Europe", in *Iran and Islam : In Memory of the Late Vladimir Minorsky*, edited by C.E. Bosworth (Edinburgh, 1971), pp. 421-22 .

۱۲- همانجا، ص ۴۲۳ .

13— Taeschner, "Ghughrafiya", p. 589 .

۱۴- ژوزف فون هامر - پورگشتال (۱۲۷۳-۱۱۸۸/۱۸۵۶-۱۷۷۴)، «تاریخ سلاطین عثمانی»، جلد سوم، نسخه دست‌نوشته فارسی، کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی (مشهد) ، شماره ۱۷۳ فرخ، ص ۶۳۷ . این کتاب بخشی از تاریخ بزرگی است که هامر پیرامون امپراطوری عثمانی نوشته ؛ نگاه کنید به محمود فاضل، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی (مشهد، ۱۳۵۴) . ص ۲۰-۱۹ . اصل کتاب هامر تحت عنوان *Geschichte des Osmanschen Reiches*

به آلمانی نوشته شد و چاپ نخست آن در سال‌های ۱۸۲۷-۳۵/۱۲۴۳-۵۱ بیرون آمد و پس از چندی به فرانسه ترجمه شد و علی‌آبادی مازندرانی «ژنرال آجودان مخصوص» ناصرالدین شاه آن را در سال‌های ۱۳۱۳-۱۳۰۰/۱۸۸۲-۹۵ از متن فرانسه در ۵ جلد بزرگ به فارسی درآورد که نسخه‌ای از آن در بخش نسخه‌های دست‌نوشته کتابخانه شماره یک مجلس شورای اسلامی به شماره‌های ۸۵-۲۲۸۱ موجود است و ما در یادداشت شماره ۲ همین پژوهش از جلد نخست آن بهره بردیم؛ نگاه کنید به سعید نفیسی، فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، به تنظیم عبدالحسین حائری (تهران، ۱۳۴۴ خورشیدی)، جلد ۶، ص ۳۹-۲۳۵.

15— Charles Issawi, "The Decline of the Middle Eastern Trades, 1100-1850", in *Islam and the Trade of Asia: A Colloquium*, editor by D.S. Richards (Oxford, 1970), p. 253.

16— Lewis, *Discovery*, pp. 105-106.

17— Niyazi Berkes, *The Development of Secularism in Turkey* (Montreal, Canada, 1964), p. 27.

18— Lewis, *Discovery*, pp. 227-29.

۱۹- همانجا ص ۳۱-۲۲۰.

20— Bernard Lewis, *The Emergence of Modern Turkey* (London, 1968), pp. 41, 50 ff.

21— W. Montgomery Watt, *Bell's Introduction to the Qur'an* (Edinburgh, Scotland, 1970), p. 173.

22— S.H. Steinberg, *Five Hunderd Years of Printing* (London, 1955), p. 26.

23— Lewis, *Emergence*, pp. 50-51.

۲۴- برای آگاهی بیشتر پیرامون ارتش امپراطوری عثمانی نگاه کنید به :

Parry, "Barud" , pp. 1061-66 ; E. Kedourie, "Djaysh-iv. Modern Period" , *EI2* vol. II, pp. 511-15 ; V.J. Parry, "Materials of War in the Ottoman Empire" in *Studies in the Economic History of the Middle East from the Rise of Islam to the Present Day* (London, 1970), pp. 219-29 .

25— Idem, "Harb-iv. Ottoman Empire" , *EI2* (1971), vol. III, pp. 191-94 .

۲۶- هامر، «تاریخ سلاطین عثمانی» جلد ۲ - نسخه دانشکده ادبیات مشهد، ص ۶۲۲.

۲۷- همانجا، ص ۸۵۸ .

28— Stanford Show, *History of the Ottoman Empire and Modern Turkey*, vol. I : *Empire of Gazis : The Rise and Decline of Ottoman Empire, 1280-1808* (Cambridge, England, 1976), p. 233 .

۲۹- همانجا ص ۱۶۶ .

30— Hamilton A.R. Gibb, *Studies on the Civilization of Islam* (Boston, Mass., U.S.A., 1968), p. 323 .

31— Hamilton Gibb and Harold Bowen, *Islamic Society and the West : A Study of the Impact of Western Civilization on Islamic Culture in the Near East* (London, 1969), 2vols. (ISW) .

32— Shaw, *Ottoman Empire*, vol. I, p. 170 .

33— Norman Itzkowitz, "Eighteenth Century Ottoman Realities" , *Studia Islamica*, XVI (1962), pp. 73-94 .

۲۴- برای بحثی سودمند و آگاهانه در این زمینه نگاه کنید به :

Marshall G.S. Hodgson, *The Venture of Islam : Conscience and*

History in a World Civilization, vol. 3 : *The Gunpowder Empires and Modern Times* (Chicago, 1974), p. 171 ff.

35— Thomas Naff, "Ottoman Diplomatic Relations with Europe" in *Studies in Eighteenth Century Islamic History*, edited by Thomas Naff and Roger Owen (London, 1977), p. 92 (SECIH).

۳۶- همانجا، ص ۹۱.

37— Berkes, *Secularism*, p. 30 ff.

38— Lewis, *Discovery*, pp. 114-15 ; Berkes, *Secularism*, pp. 33-34.

39— Lewis, *Discovery*, p. 231.

۴۰- غلامحسین مصاحب، «دایرة المعارف فارسی (تهران، ۱۳۴۵ خورشیدی) جلد ۱،

ص ۲۱۰، واژه «الفبیک».

41— Berkes, *Secularism*, pp. 33-35.

۴۲- همانجا، ص ۳۶-۳۵.

43— Niyazi Berkes, 'Ibrahim Muteferrika', *EI2*, vol III, pp. 996-98.

44— Idem, *Secularism*, pp. 37-39.

۴۵- همانجا، ص ۴۰-۳۹.

۴۶- همانجا، ص ۴۱-۳۹.

47— Shaw, *Ottoman Empire*, Vol. I, pp. 235-36.

۴۸- هامر، «تاریخ سلاطین عثمانی». جلد ۳، ص ۷۴-۹۷۳، نسخه دانشکده ادبیات

مشهد.

۴۹- همانجا، جلد ۳، ص ۹۷۲.

۵۰- همانجا، جلد ۳، ص ۹۷۲.

- 51— Lewis, *Emergence*, p. 46 ; H. Bowen, "Ahmad III", *EI2*, Vol. I, pp. 268-71 .
- 52— H. Münir Aktepe, "Ibrahim Pasha, Nevshahirli", *EI2*, Vol. III, pp. 1002-1003 .
- 53— J.R. Walsh, "Celebi-Zade", *EI2*, Vol. II, pp. 19-20 .
- 54— I. Melikoff, "Lale Devri", *EI2*, Vol. V (1983), pp. 641-44 (in progress) .
- 55— Bowen, "Ahmad III", p. 270 .
- ۵۶- هامر، «تاریخ سلاطین عثمانی» جلد ۳، ص ۹۰-۸۸، نسخه دانشکده ادبیات مشهد.
- 57— Shaw, *Ottoman Empire*, Vol. I, pp. 234-35 .
- 58— Bowen, "Ahmad III", p. 270 .
- ۵۹- همانجا، ص ۲۷۰؛ برای سخنی دراز پیرامون این مطلب نگاه کنید به هامر، «تاریخ سلاطین عثمانی»، جلد ۳، ص ۹۸، به بعد، نسخه دانشکده ادبیات مشهد .
- 60— Berkes, *Secularism*, pp. 54-55 .
- ۶۱- لاموش، تاریخ ترکیه، ترجمه سعید نفیسی (تهران، ۱۳۱۶ خورشیدی)، ص ۶۰-۱۵۹ .
- 62— *Discours abégé des assurés Moyens d'antéantir et de détruire la monarchie des princes ottomans* .
- ۶۳- لاموش، تاریخ ترکیه، ص ۵۹-۱۵۷ .
- 64— Lewis, *Discovery*, p. 50 .
- ۶۵- همانجا، ص ۲۳۱-۲۲۱ .
- 66— Berkes, *Secularism*, pp. 42-43 .
- ۶۷- همانجا، ص ۴۵-۴۳ .

68— H. Bowen, "Ahmad Pasha Bonneval", *EI2*, Vol. I, pp. 291-92 ; Lewis, *Emergence*, pp. 47-48 .

۶۹- هامر، «تاریخ سلاطین عثمانی»، جلد ۳، ص ۹۷۴، نسخه دانشکده ادبیات مشهد .

70— I.H. Uzuncarsili, "Bahriyya", *EI2*, Vol. I, pp. 947-49 .

71— Kedourie, "Djaysh", pp. 511-15 .

72— Berkes, *Secularism*, p. 48 ff.

73— Kedourie, "Djaysh", p. 511 .

74— Kemal H. Karpat, "The Land Regime, Social Structure, and Modernization in the Ottoman Empire", in *Beginnings of Modernization in the Middle East : The Nineteenth Century*, edited by W.R. Polk and R.L. Chambers (Chicago, 1968), pp. 69-90 .

75— H. Bowen, "A yan", *EI2*, Vol. I, p. 778 .

76— Karpat, "The Land Regime", p. 77 .

77— Idem, "The Stages of Ottoman History : A Structural Comparative Approach", in *The Ottoman State and Its Place in World History*, edited by Kemal H. Karpat (Leiden, 1974), p. 92 .

78— Idem, "The Land Regime", p. 78 .

۷۹- همانجا، ص ۸۷ . برای سخن بیشتر پیرامون همین مطلب نگاه کنید به :

Kemal H. Karpat, "The Transformation of the Ottoman State , 1789-1908", *International Journal of Middle East Studies*, III (1972), pp. 243-81 .

80— Thomas Naff, "Refrom and the Conduct of Ottoman Diplomacy in the Reign of Selim III, 1789-1807", *Journal of the American*

Oriental Society, LXXXII (1963), 310 ; Lewis, *Muslim Discovery*, p. 45.

81— Uriel Heyd, "The Ottoman Ulama and Westernization in the Time of Selim III and Mahmud II", *Scripta Hierosolymitana*, IX (1961), 64, 79, 84 .

82—Halil Inalcik, "Centralization and Decentralization in Ottoman Administration", *SECIH*, p. 38 .

83— Heyd, "The Ottoman Ulama", 71 ff .

برای آگاهی بیشتر پیرامون رهبران مذهبی در ترکیه عثمانی نگاه کنید به :

R.C. Repp, "The Altered Nature and Role of the Ulama", in *SECIH*, pp. 277-87 ; Gibb and Bowen, *ISW*, Vol. I, Part 2, p. 70 ff .

84— Berkes, *Secularism*, pp. 61-62 .

۸۵- همانجا، ص ۶۱ .

86— Halil Inalcik, "The Nature of Traditional Society : B. Turkey", in *Political Modernization in Japan and Turkey*, edited by R.E. Ward and D.A. Rustow (Princeton, N.J., U.S.A., 1968), p. 46 .

87— Norman Daniel, *Islam, Europe and Empire* (Edinburgh, Scotland, 1966), p. 76 .

۸۸- پری آندرسون، دارالاسلام : امپراطوری عثمانی، ترجمه آرسن نظریان (تهران،

۱۳۵۸ خورشیدی)، ص ۴۹ .

89— C.J. Heywood, "Kucuk Kaynardja", *EI2*, (Leiden, 1980), Vol. V, pp. 312-13 (in Progress) .

برای متن قرارداد کوچوک قاینارجه نگاه کنید به :

J.C. Hurewitz, *Diplomacy in the Near and Middle East : A Documentary Record : 1535-1914* (New York, 1956), pp. 54-61 .

90— H. Inalcik, "Imtiyazat - ii, The Ottoman Empire", *EI2*, Vol. III, p. 1186 ,

91— Berkes, *Secularism*, p. 55 .

92— Voltaire, *Oeuvres Completes*, Vol. 44 : *Correspondance* (Paris, 1893), p. 294 .

۹۳- ویل دورانت، تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب خویی (تهران، ۱۳۵۷ خورشیدی)،

ص ۳۴۷ .

94— Henry Vallotton, *Catherine II* (Paris, 1955), p. 28 .

95— Voltaire, *Dictionnaire Philosophique* (Paris, 1967), pp. 228-32.

96— Vallotton, *Catherine II*, p. 287 .

97— Voltaire, *Oeuvres Completes*, Vol. 43, pp. 232-33 .

۹۸- همانجا، جلد ۴۴، ص ۱۸۴ .

۹۹- همانجا، جلد ۴۴، ص ۲۸۸ .

100— Vallotton, *Catherine II*, pp. 287-88 .

101— Berkes, *Secularism*, p. 64 .

102— M.C-F. Volney, *Travels Through Syria and Egypt in the Years 1783, 1784, and 1785* (London, 1972), Vol. I, p. 204, Vol. II, pp. 401, 475 .

103— Edward W. Said, *Orientalism* (London, 1980), p. 81 .

۱۰۴- برای آگاهی پیرامون مسأله شرق از جمله نگاه کنید به احمد بهمنش، مسأله

شرق (تهران، ۱۳۲۵ خورشیدی) ؛

M.S. Anderson, *The Eastern Question* (London, 1966) .

105— Berkes, *Secularism*, pp. 58-61 ; Shaw, *Ottoman Empire*, Vol. I, p. 250 ; Bernard Lewis , "The Impact of the French Revolution on

Turkey : Some Notes on the Transmission of Ideas” , *Journal of World History*, I (1953), 109 ; M. Winter, “Ma’arif-i, The Ottoman Empire and Turkey” , *EI2*, 1984), Vol. V, p. 903 (in Progress) .

106— Inalcik, “Imtiyazat” , p. 1187 .

107— Berkes, *Secularism*, p. 64 ff ; Shaw, *Ottoman Empire*, Vol. I, p. 255 ff .

108— Berkes, *Secularism*, p. 57; F. Babinger, “Ahmad Rasmi” , *EI2*, Vol. I, pp. 294-95 .

109— Berkes, *Secularism*, p. 66 .

110— Neyd, “The Ottoman Ulama” , p. 74 .

111— Berkes, *Secularism*, p. 66 .

۱۱۲— آندرسون، دارالاسلام، ص ۴۸ .

113— Wayne S. Vucinich, *The Ottoman Empire : Its Record and Legacy* (New York, 1965), p. 81 ;

این کتاب با این ویژگی‌ها به فارسی درآمده است : وین ووسینیچ، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه سهیل آذری (تهران، ۱۳۴۶ خورشیدی) .

114— Albert Hourani, “Introduction [to Aspects of Islamic Culture]” , in *SECIH*, p. 255 .

115— Inalcik, “Traditional Society” , p. 49 .

116— Berkes, *Secularism*, p. 71 .

117— *Ibid*, p. 67 ; Lewis, *Emergence*, p. 56 ; Shaw, *Ottoman Empire*, Vol. I, p. 261 ; Salih Munir, “Louis XVI et le Sultan Selim III” , *Revue d'Histoire Diplomatique*, 26 (1912), 516-48 .

118— Daniel, *Islam, Europe and Empire*, p. 158 .

متن جمله فرانسه او چنین است :

“dés mon engance, je n'ai jamais pu trouver dans mon coeur d'autre ami de la Sublime Porte que la Cour de France” .

119— Berkes, *Secularism*, p. 71 ff. ; Lewis, *Emergence*, p. 56 ff .

120— Lewis, *Discovery*, pp. 207-208 .

121— Idem, *Emergence*, p. 57; Berkes, *Secularism*, p. 77 .

122— Winter, “Ma'arif” , p. 903 .

123— Shaw, *Ottoman Empire*, Vol. I, p. 260 ff. ; Idem, “The Origins of Ottoman Military Reform : The Nizam-i Cedid Army under Sultan Selim III” , *Journal of Modern History*, XXXVII (1965), 291-303 ; idem, “The Established Ottoman Army Corps under Sultan Selim III,” *Der Islam*, XL (1965), 142-84 ; Uzuncarsili, “Bahriyya”; Kedourie, “Djaysh” ; Berkes, *Secularism*, p. 71 ff. ; Lewis, *Emergence*, p. 56 ff .

124— Lewis, *Discovery*, pp. 131-32 .

125— Naff, “Ottoman Diplomacy” , 312-13 .

126— Lewis, “Impact of the French Revolution” , 121 .

127— Idem, *Emergence*, p. 60 .

128— Shaw, *Ottoman Empire*, vol. I, pp. 265-66 .

129— Berkes, *Secularism*, p. 78 .

130— Lewis, *Emergence*, p. 63 ; idem, “Impact of the French Revolution” , 117-18 .

131— Idem, *The Middle East and the West* (London, 1968), p. 49.

132— Berkes, *Secularism*, p. 78 ff.

۱۳۳- همانجا، ص ۸۱-۸۰.

134— Fr. Babinger, "Asim, Ahmad" , *EI2*, vol. I, p. 707 .

135— E. Barker, *The Political Thought of Plato and Aristotle* (New York, 1959), p. 359 ff .

۱۳۶- برای سخنانی سودمند در این زمینه نگاه کنید به :

Maurice Cornforth, *The Open Philosophy and the Open Society* (New York, 1970), p. 281 ff .

137— Kenneth Scott Latourette, *A History of Christianity* (New York, 1953), pp. 1009-1010 .

138— Thomas F. O'Dea, "The Role of the Intellectual in the Catholic Tradition" , *Daedalus : Journal of the American Academy of Arts and Sciences* (Spring 1972) : *Intellectuals and Tradition*, p. 156 .

139— Latourette, *A History of Christianity*, p. 1011 ff .

140— Hyobom B. Pak, *China and the West : Myths and Realities in History* (Leiden, 1974), p. 50 .

۱۴۱- برای سخنان عاصم افندی نگاه کنید به :

Lewis, *Emergence*, pp. 71-72 ; idem, *Discovery*, pp. 57, 214-15 ; idem, "Impact of the French Revolution" , pp. 123-25 .

۱۴۲- عبد الرحمن الجبرتی، *تاریخ مذهب الفرنسیس بمصر*، به کوشش ش. موریه (S. Moreh)

(لیدن، ۱۹۷۵)، ص ۷.

۱۴۳- همانجا، ص ۸.

144— Daniel, *Islam, Europe and Empire*, p. 98 .

- ۱۴۵- م. و. نچکینا و دیگران، تاریخ مختصر جهان، ترجمه محمدتقی فرامرزی (تهران، ۱۳۵۷ خورشیدی)، جلد ۲، ص ۳۸۴.
- ۱۴۶- برای آگاهی بیشتر پیرامون انقلاب فرانسه نگاه کنید به :
George Pernoud and Sabine Flaissier, *The French Revolution* (New York, 1970).
- 147— Jacques Godechot, *Les Constitutions de la France depuis 1789* (Paris, 1970), pp. 33-35.
- 148— Lewis, *Discovery*, pp. 51-59.
- ۱۴۹- همانجا، ص ۵۳-۵۲.
- ۱۵۰- برای آگاهی بیشتر از شیوه برخورد انگلیسیان با انقلاب فرانسه نگاه کنید به :
Will and Ariel Durant, *The Story of Civilization*, part X : *Rousseau and Revolution* (New York, 1967), p. 721 ; Harold Temperley and Lillian M. Penson, *Foundations of British Foreign Policy from Pitt (1792) to Salisbury (1902)* (London, 1966), pp. 1-21.
- ۱۵۱- درباره واکنش اروپا در برابر انقلاب فرانسه نگاه کنید به :
David Thomson, *Europe since Napoleon* (Middlesex, England, 1972), p. 49 ff.
- 152— Maurice Cranston, "Burke, Edmond", *The Encyclopedia of Philosophy* (New York, 1972), vol. I, pp. 429-31.
- 153— M. Morton Auerbach, "Burke, Edmonde", *International Encyclopedia of the Social Sciences* (New York, 1968), vol. II, p. 225.
- ۱۵۴- نگاه کنید به مقدمه Thomas H.D. Mahoney در
Edmund Burke, *Reflections on the Revolution in France* (New

York, 1955), pp. vii-xxvii .

۱۵۵- همانجا، ص بیست و یک و ۱۱۱، ۱۷۶ صفحاتی دیگر .

۱۵۶- همانجا، ص ۵۶-۵۷ .

157— Durant, *Story of Civilization*, X, p. 725 .

158— Daniel, *Islam, Europe and Empire*, pp. 85, 90-91 .

۱۵۹- همانجا، ص ۹۰ .

160— Lewis, *Emergence*, pp. 66-67 .

161— M.M. Dubuc, *The History of Hyder Shah, Alias Hyder Ali Khan Bahadur and of His Son Tippoo Sultaun*, revised and corrected by Gholam Mohammed (Delhi, 1976), p. 322 .

این کتاب به‌خامه یک فرانسوی نگارش یافته که در دستگاه پادشاهی میسور هندوستان خدمت می‌کرده است . غلام محمد یادشده که ویراستاری کتاب را برعهده گرفته فرزند تپو سلطان است . این کتاب دربردارنده بسیاری از اسناد و آگاهی‌های دست‌یکم می‌باشد .

۱۶۲- همانجا، ص ۳۲۳ .

۱۶۳- حیدر احمد شهاب، تاریخ احمد پاشا انجیزار، به‌کوشش انطونیوس شبلی-

البنانی و اغناطیوس عبده (بیروت، ۱۹۵۵)، ص ۱۲۳-۱۲۴ .

۱۶۴- همانجا، ص ۱۲۶-۱۲۷ .

165— Dubuc, *History of Hyder Shah*, pp. 321, 325 .

166— E. Kuran, "Halet Efendi", *EI2*, vol. III, pp. 90-91 .

167— Lewis, "Impact of the French Revolution", p. 123 .

168— Berkes, *Secularism*, pp. 82-83 .

169— Lewis, *Emergence*, pp. 70-71 .

170— Heyd, "The Ottoman Ulama", p. 69 .

۱۷۱- (ابوخلدون) ساطع الحمیری، *البلاد العربیة والدولة العثمانیة* (بیروت، ۱۹۶۰)،

ص ۷۹ .

۱۷۲- لاموش، *تاریخ ترکیه*، ص ۲۱۸ .

173— Norman Itzkowitz, "Men and Ideas in the Eighteenth Century Ottoman Empire", in *SECIH*, pp. 25-26 .

۱۷۴- میرزا ابوالحسن ایلچی، «حیرت‌نامه»، نسخه دست‌نوشته فارسی، کتابخانه شماره یک مجلس شورای اسلامی، شماره ۹۹۲۱، ص ۴۱-۴۲ . این کتاب بتازگی چاپ شده است . موقع را نیز مفتنم شمرده از همکار عزیز آقای دکتر غلامرضا وطن‌دوست استاد محترم دانشگاه شیراز که مقاله‌ای را برایم فرستادند سپاسگزاری می‌کنم .

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی